

Subject

Year:

Month:

Date:



Sa	Su	Mo	Tu	We	Th	Fr
----	----	----	----	----	----	----

Subject

Year:

Month:

Date:

Sa	Su	Mo	Tu	We	Th	Fr

دعواها در آن نهاره ای که مختلف العیش باشند نیست صغیر است

و اختلاف العیش فی العکم و هو الکفارۃ هانا با اختلاف السبب

سوال حکم قتل و قمار هر یک یکی است یعنی کفار که کفار از
مخوفین خلاص است پس حکم هر یک یکی است پس چطور مختلف
الاجناس بشوند؟ جواب: مختلف بودن جنس در حکم بنابر مختلف
بودن سبب است سبب یکی قمار و قمار و قتل با هم مختلف
اند و اختلاف سبب را علت می کنند بر اختلاف حکم

تفسیر الاول إذا صام يوماً ففی قضاء رمضان عن یومین یجزیه عن
قضاء یوم واحد

مثال جنس واحد در این است که شخصی از یک روز قضا در رمضان یک روز
روز تفریق پس این برای قضا در یک روز کافی است

تفسیر الثانی اذا کان علی موم القضا و اشد رفاه لا بد فی التبعین و الله
تفسیر الثانی: و مثال جنس مختلف این است که بر شخصی یک روز
قضا و یک روز تفریق واجب است پس بر او هم در این است تفریق
کردن یکی از آن را

* «و علی الذی علی النبی الا حراً» *

* (والتعاس دعا) *

Subject

Year:

Month:

Date:



Sa Su Mo Tu We Th Fr

آنرا میقتضی که اگر کفار واجب است بکشتن و کشتن کفار و قتل کفار
و یک خلاصه اگر از کفر پس بر این صورت هیچ کفار از آنند
و نیز امام زعفرانی در صورتی که اگر از کفر و کفار یا کفر
قتل و کشتن و کشتن هیچ کفار از آنند و کشتن

و قال الشافعي لادن يجعل ذلك عن أحد ما في الفصليين لأن الألفاظ
كلها باعتبار اتحاد المقصود جنس واحد

امام شافعی می فرماید اگر اختیار دارد در صورتی که اسمی از آن
آن کفار و کشتن

دلیل امام شافعی و نیز بر آن مقتضی است که کفار و کشتن است که آن
هم از جنس کفر است و کشتن هم از جنس کشتن است و کشتن
است و در جنس واحد نیست غیر مفید است

و جی قول زعفرانی اعتق عن كل قضاة نصف العبد وليس لادن يجعل
عن أحد ما بعد ما اعتق عنهما الخروج إلا عرف يده

و دلیل قول امام زعفرانی که مضاف بر این طریق قضاة نصف خلاصه اگر از
کفره است و بعد از آن اگر از کفر خلاصه از جانب هر یک کفار و کشتن کفار
برای یک کفار و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن
و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن

و لادن يبيح التقيين الجنس الممتد غير مفيد فتلغو وفي الجنس المختلف
مفيد و اختلاف الجنس في

دلیل ماه که جنس ممتد نیست غیر مفید است پس نیت لغو می شود و
چون نیت لغو می شود پس هر کدام که می خواهد برای آن قرار

Subject

Year:

Month:

Date:



Sa	Su	Mo	Tu	We	Th	Fr
----	----	----	----	----	----	----

مکند زین پس از عصر و قضا و نسیه از سرانکه اند متذکر است که در وقت نماز
 در وقت قبل از دعا و استعاذه این قدر است که این شخص قبل از طهائم از وظایف باز
 داشته شود و بواسطه این شخص از طهائم که اگر ادعا می شود خلاص شود و هم
 بقدر از وظایف بقدر باشد پس چون در این صورت او در میان خدا داد و وظایف کرده باشد
 پس احتیاط و احتیاط بعد از این می شود حال آنکه این شخص با خود قرار می دهد که هر چه است
 و آنچه در حق می غیره لا یدوم المشرق و عینه غریه نفس

پیش از طهائم را در وظایف کردن و معصیت نیزه است و وظایف غیر معصیت شود و گرنه
 خود را وظایف معصیت نیزه است

و اذا اطعم عن ظلماء بن سکن مسکین صاعاً صاعاً بریم بخیره الا
 عن واحد منها عند ابن حنیفه (رح) و ابی یوسف (رح) و قال مجاهد و ده
 هزاره او طهائم را به ۶ مسکین داد به این صورت که به هر مسکین یک صاع گوشت

داد پس (در شیخیه) یک کفاره ادا می شود اما که هر چه می خورند یا کفاره هر
 دو طهائم ادا می شود و اگر کسی در کفاره او خطا کرد و کفاره او را به ۶ مسکین به ده صاع تقسیم
 کند و داد پس بالاتفاق هر یک کفاره ادا می شوند دلیل اما که هر چه از برای هر یک
 طهائم برای هر یک مسکین نصف صاع واجب می شود پس برای ده مسکین در دادن
 یک صاع گوشت برای دو کفاره کفایت می کند و برای کسی که داده می شود آن محل هر
 دو کفاره نیزه است زیرا که فقیر در هر یک حق را می خورد پس هر دو کفاره ادا
 می شوند یا به طور متفرق به هر متلاً برای یک مسکین در یک کفاره نصف صاع دهو
 و نصف دیگر را در کفاره دیگر بدهد پس بالاتفاق این جایز است

و لهما خیمه عنهما کما لو اختلف السبب او فترق فضا لدفع و بهما ان

SALEH

Subject

Year:

Month:

Date:

Sa	Su	Mo	Tu	We	Th	Fr

به نظر می آید که به عسکین دشمن غذا داده است پس یک عسکین در
پای روز غذا دادن عادت غذا دادن به یا عسکین است لذا نظاره ارامن نشود

و هذا امر اللاحق من غير خلاف. و اما التخليك من عسكين واحد من يوم
واحد بد فعات فقد قيل لا يعز به وقد قيل يعز به

البريك عسكين بل دريك روز به اندازه يك عسكين غذا دهد پس اين الاتفاق
جائز نیست زیرا که چیز واجب این است که یا عسکین را جدا جدا غذا
دهد و این بافت نشد نه حقیقتاً و نه حکماً و حقیقتاً به این اعتبار که آن
یک عسکین است و حکماً بر این جهت که یک شخص در یک روز یا
ب یا هر شب غذا نخوردن ندارد

و اما التخليك من عسكين واحد من يوم واحد بد فعات .

يك سخن با قس طاف که يك عسكين بل دريك روز به عرثه طاف ساختن
مقدار كناره پس در اين مورد اختلاف است بر حى حفريات كه گویند
که این صورت جائز نیست زیرا که هدف تکمیل حاجت است و بر حى
كه گویند كه جائز است زیرا كه ضرورت طاف ساختن يك چیز در
يك روز جریده تعبد به سه یا چهار خلاف زحمت يك عسكين بل يك عرثه
طاف تمام بسیار پس به اتفاق علماء جائز نیست زیرا که جدا جدا
دادن با نفق قسرا نمی واجب است

وان قرب اللتي طاف منها في خلال الاطعام لم يستأنف لانه تعالى
ما شرف في الاطعام ان يكون قبل الميسيس الا انه يمنع منه
و اكثر در میان خدا دادن باز نمی که با داشتن شمار کرده بود چنان کند پس استیناف

Subject

Year:

Month:

Date:



Sa Su Mo Tu We Th Fr

اما الواجب في الزكاة الا يقاد وفي صدقة الفطر الاداء وهو للتطيق
حقيقته

مقاييس کردن كفاره بازگات و صدقه فطر درست نیست که در زکات (اعطاء)
دادن ۶ در صدقه فطر ادا کردن واجب است و معنی حقیقی این ۲ لفظ
مالک ساختن است قدرت دادن نیست.

ولو كان فيمن عشاءهم هبى فطيم لا يجزيه لانه لا يستوفر كالملاة

و اگر در میان کسانی که به آنها شام داده طفل شیر خوار باشد كفاره ادا نمی شود
برای آنکه او کامل غذا نمی خورد بلكه مقداری شیر و مقداری غذای می خورد.

ولا بد من ان ادا من خبز الشعير ليلك الاستيفاء الى الشعير و حتى
خبز الحنطة لا يشتد الاداءه

اگر طعام نان جو باشد پس با آن خورشت دادن ضروری است تا شکم سیر
شود و اگر نان گندم باشد دادن خورشش شرط نیست زیرا که نان گندم بدون
خورش خورده می شود.

وان اطعم مسكينا واحداً ستين يوماً اجزاء وان اعطاه في يوم
واحد لم يجزه الا عن يومه لان المقصود سد خلّة المحتاج به و هو
رمضان و سبب مسكين ۲۰ روز غذا می داری که ثابت می کند او را و اگر
غذای ۱۰ مسکین و ۱۰ مسکین در یک روز را پس فقط برای یک روز کافی
می شود

دلیل هدف و مقصود كفاره دهن ساختن حاجت است و حاجت هر روز
مجبور می شود پس در یک روز یکسبب می بیند یک مسکین غذا دادن

SALEH

Subject

Year:

Month:

Date:

Sa	Su	Mo	Tu	We	Th	Fr

شود پس با صدقه فطر قیاس می شود.

و ان امر غیره ان یطعم منه من ظهاره مقفل اجزاه لانه استقرافن طنی
والفقیر قابض له اولاً ثم لنفسه فتحقق تغلک ثم تغلک:
اگر مظاهر کسی را دستور داد که از جانب من بخورده پس او را در کفاره اش ادا می شود
زیرا که اینجا به معنی گرفتن گرفتن است و فقیر اول برای ظاهر کشته قبض
می کند و پس برای خود، پس ظاهر کشته نیست خود مالک شد و پس فقیر
به مالک قرار داد.

فان خدام و محشام جاز قلیل کان ما اکلوا و کیدوا و قال الشافعی (رح)
لا یجزيه الا التعليل اعتباراً بالزکوة و صدقة الفطر و هذا...
اگر مظاهر ۴ مسکین در وقت صبح و شام بخورده او ادا می شود و غرق
نمی کند کم خورده باشد یا زیاد.

اما الشافعی می فرماید در کفاره صبح و شام بخورده او را ادا می نیست بلکه مالک
قرار دادن وی است یعنی اینطور که من این بخورده در ملکیت تو قرار
دادم تو اختیار داری که بخوری یا با خود بگیری چنانچه در زکات و صدقه فطر
همینطور است و این به این خاطر است که مالک ساختن برای دفع حاجت
بهتر است پس تنها بخورده نیندازد قائم مقام مالک قرار داده نمی شود.

ولما أن المنصوص عليه هو الاطعام وهو حقيقة فسر التعليل من الطعم
و فسر الا باجته ذلك كما فسر التعليل:

دلیل ما در همان لفظ اطعام دادن جایز است پس با طعام دادن نیز تغلک
است.

Subject

Year:

Month:

Date:



Sa	Su	Mo	Tu	We	Th	Fr
----	----	----	----	----	----	----

از وظی از مؤخر ساختن همه روزه ها آسان تر است .

ولهذا أن الشرط في الصوم أن يكون قبل الميسر وأن يكون خالياً عن
خبر ورة بالنفس وهذا الشرط ينبغي فيه فحيتانف وان افطر صفاة ۰۰۰
دلیل طرفین : (۱) من قبل أن يتماشا) شرطاً تقاضای کند با اول روزه لا دوم
روزه خالیا از جماع باشد و شرط دوم از لوازمات شرط اول باشد زیرا که مقدم
کردن روزه بر وظی مستلزم این است که روزه از وظی خالی باشد و در
ابتدای روزه با وظی کردن شرط دوم را مقدم می کنند پس کفاره (مشروط)
هم مقدم می شود . پس وقتی که کفاره مقدم شد پس ضروری است که از
سر نو روزه بگیرد و اگر او در این ۳ ماه یک روز اخطا کرد یا کفر یا بی خبر
پس از سر نو آغاز کند بخاطر فوت شدن بتابع و اوقاد به بتابع روزه گرفتن
بدون جماع بالیقین قار است .

خلاصه : شرط این است که روزه مقدم باشد و از وظی خالی باشد . اینها شرط مقدم
می شود پس مشروط کفاره نیزه مقدم می شود پس از سر نو شروع می کنند روزه

وإذا لم يستطع المظاهر الصيام أطعم مسكين مسكيناً لقوله تعالى ففوت لم
يستطع فاطعم مسكيناً ويطعم كل مسكين نصف صاع من تراً و طعمه
اگر مظاهر توان روزه گرفتن ندارد ب ۴۰ مسکین عدا بدهد بخاطر قول الله متعال کسی که
توانا نیست روزه ندارد پس ب ۴۰ مسکین طعام بدهد بخاطر قول الله متعال کسی که
توانا نیست روزه گرفتن ندارد پس ب ۴۰ مسکین طعام بدهد و برای هر مسکین نصف
صاع کنند یا یک صاع خرمایا حبوبات یا قیمت آنها را بدهد بخاطر حدیث که رسول الله
صلی الله علیه وسلم به اوس بن عامر و سهل بن هجره فرمود برای هر مسکینی نصف
صاع کنند است .

و دلیل عقلی دوم : نیز معتبر این است که حاجت یک روز هر مسکین دو ساخته

SALEH

اگر ظاهر گفته نتوانست خلاصی آزاد کند پس ۲ ماه پس در پی روزه بگیرد و در آن ۲ ماه ماه رمضان و ایام عید فطر و ایام عید قربان و ایام تشریق نباشد.
 دلیل ۸۵۴ پی در پی بودن ۲ ماه چون صراحتاً در نه قرآن موجود است و در میان آن دو ماه بود رمضان غیر و نیست چون در ماه رمضان فقط روزه رمضان که فرض است ادا می شود و نه چیز واجب دیگری در ایام عیدین و ایام تشریق روزه گرفتن در این روزها نفی وارد شده است پس روزه گرفتن در این روزها منفی عنه جانیست واجب کامل (ظهار) نمی شود.

فان جامع اللّٰتی ظاهر منها فی خلال الشهرین لیلۃ ما عدّ اوستاراً ناسیاً استانف
 البعوض عند ابن حنیف (رح) و محمد (رح) و قال ابو یوسف (رح)
 اگر در داخل ۲ ماه بازن و طعی کرد عیداً در شب و به فراموشی در روزی
 تردد طریقی ۴ روزه را از سر بگیرد.

تردد امام ابو یوسف ۸ از سر نو روزه گرفتن دوباره لازم نیست.
 دلیل امام ابو یوسف ۴ در روز به فراموشی و در شب عیداً جماع کردن مفسد روزه نیست
 پس این جماع از تبایع روزه مانع نیست و تبایع در روزه کفار ظهار شرط است
 این تبایع دیده می شود لذا نیازی به استیفاء نیست.

وان کان تقدّم علی المسیئین شرطاً ففیها ذمنا الیه تقدیم البعوض و فیها
 قلتم تاخیر الکل عنه و یجوز

سؤال ۴ مقدم نمودن روزه بیرونی شرط است و این دیده شده پس نباید کفار
 ادا شود

جواب ۴ بدون شک مقدم نمودن روزه بیرونی شرط است و طعی طبق مذهب ما
 مقدم نمودن بعضی از روزها بیرونی شرط است و طبق مذهب شما یعنی در صورت
 استیفاء تمام روزه ها بعد از طعی می باشد و مؤخر ساختن بعضی از روزه ها

Subject

Year:

Month:

Date:



Sa So Mo Tu We Th Fr

بر خلاف آنچه مذکور شد، بلکه پس از آنکه مسلمانی بنام محمد بن قاسم در
مکه سرکشی پیدا کرده و شورش نمود، آنرا در ساحل شرقی مکه است. شورش
نموده و این تاعده امام ابوحنیفه است.

اما عندها خان عتاق ناچیزاً.

ترد صاحبین: اعتاق تعبیری است که در بیان ضعف غلام به مترادف آزاد
کردن کل غلام است پس غلام با هزار غلام اول آزاد شده است.

و ان أعتق نصف عبده عن كفارته ثم جامع التي فاما منها ثم أعتق
باقیه لم یجز عند ابن حنیفہ درج لان الاعتاق یتجزی خنده و...
اگر نصف غلام را آزاد کرد پس مازن جماع کرده است باقی غلام را آزاد نکرد
ترد صاحبین: حایز است.

ترد امام ابوحنیفه: حایز نیست.

دلیل امام ابوحنیفه: ترد امام ابوحنیفه اعتاق تعبیری است که در بیان
کردن نصف آزاد کردن کل نیست و آزاد کردن باید قبل از جماع باشد
طبعاً نصف تراشیده پس اینجا نصف بعد از جماع دیده و حایز بود و آن
درست نیست.

دلیل صاحبین: چون ترد صاحبین اعتاق تعبیری است که در بیان
نصف غلام به مترادف آزاد کردن کل غلام است پس آزاد کردن قبل از
جماع بوده است.

و ان لم یجب الظاهر ما یعتق کفارته موم سمرین متابعین لیس فیها شهر
رمضان و الا یوم النحر و الا یوم التشدیق اما المتتابع فلا منفرد فی...
SALEH

بخلاف ما إذا كان المعتقد محسراً لأنه واجب عليه السعاية في نصيب
الشريك فيكون اعتداه قاصداً ولو لم يكن حنيفاً
بخلاف زمانه أن زاد كونه فقيراً يأسد بين بالاتفاق كفارة إذا غنى
دليل: زیرا که بر غلام واجب می شود که کار و تلاش کند و قیمت شریک
او را بپردازد پس این آزادی به خوفش شد در حاکم برای كفارة ظاهر آزاد کردن
رقبه بلا خوف می باشد

ولا بد حنیفة آن تہیب صاحب ینتقص علی ملک ثم یتحول الیہ
بالنقصان و مثل ینفع الکفارة

دلیل امام ابو حنیفہ: قیمت شریک او بر ملک او ناعقد باقی می ماند پس باز تحول
کرد بسوی او به سبب نهایت در ملک آزاد کننده در آمد و چنین کاری مانع
کفارة است چون ملک نصف در سهم شریکش است (این نقصان می آید)

فإن أعتق نصف عبده من كفارة ثم أعتق باقيه منها جاز لأنه اعتقه بکلايه
والنقصان متعلق علی ملک بسبب الاعتاق بجهة الکفارة
اگر شخصی نصف غلام خود را آزاد کرد و بعد نصف باقی را آزاد کرد پس كفارة
او ادا می شود.

دلیل: زیرا که او غلام ۲۸ بار را آزاد ساخته و نقصانی که در نصف بعدی واقع شده
در ملکیت او پیدا شده به سبب آزاد کردن غلام قیمت كفارة و این چنین
نقصانی مانع كفارة نیست مانند کسی که بزرگ برای قربانی کردن خود
خواباند پس در ملک خود دس چاقو به چشم بزرگ اصابت کرد این نقصان
مانع قربانی نیست.

بخلاف ما تقدم لأن النقصان يترك على ملك الشريك وهذا على أصل
ابن حنيفة (و) ما عندنا من الاتفاق لا يبيد فاعتاقه

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

1 جواب: در حق کتابت آزادی خاطر مکاتب بودندن است پس ملک او
2 منافع و اولاد خارج نمی شود و هم اینکه در اینجا فسخ کتابت بخاطر هر دو
3 اعتقاد ضروری ثابت است و نیز یک مایه ضرورت ثابت می ماند پس در
4 کفاره در حق هموار آزادی فسخ کتابت ظاهر می شود و در حق معقبات
5 و اولاد ظاهر می شود چون کتابت در حق اولاد و معقبات فسخ نمی شود
6 پس کسب او از آقایی باشد.

7
8 و این اشتری اباه او این می نوی بالشروط الكفارة جاز عنها وقال الشافعي (رحم
9 لا يجوز وعلى هذا الخلاف كفارة اليقين والفساۃ تأثيث في كتاب و...
10 اگر کسی کفاره برای او کفاره ظاهر لازم است و دیگر کسی یا بی سرش را خرید و غلام آزاد کرد
11 یا غیرین نسبت کفاره کرد پس کفاره او ادا نمی شود
12 امام شافعی می فرماید: که با این نیست و اگر در کفاره بیعت این سخن باید پس در
13 این نیز همین اختلاف است.

14
15 فإن أعتق نصف عبد مشترك وهو مومسرو ففمن قیفة باقی لم یجز
16 عند ابن حنیفة (رحم) و یجوز عند مالک لانه یطلق نصف ما جبه بالصفان و...
17 اگر کسی کفاره ظواهر واجب است و او نصف غلام را آزاد کرد و آن غلام بین او و
18 رفیقش مشترک بود و آزاد کننده مالدار هم است و برای سکر یک خود
19 ضامن باقی قیمت غلام شد پس نزد امام ابوحنیفه کفاره او ادا نمی شود
20 و نزد صاحبین و ارامی شود.

21 دلیل: بعد از آزاد ساختن نصف غلام، او برای سکر یک خود ضامن باقی
22 قیمت غلام شد پس او مالک آن نیز کامل شد پس این شخص در کفاره
23 ظاهر آزاد کننده و غلام کامل شد پس او مالک کل غلام است و نصف
24 را که آزاد کند نزد صاحبین اعتقاد تجزیه نمی پذیرد پس کل غلام آزادی نمود.

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

والتابة لاتامين

دليل دوم: مكاتب قبل از كتابت منافع اكر ادى نسبت چنانچه آقا به غلام خود
اجازه تجارت بدهد آن غلام از غلامى خود خارج نمى شوند زيرا كه
اجازه به تجارت منافع با رقيت نسبت.

فليز من جانب ولو كان مانعا يفسخ بمقتضى الاعتاق اذ هو محتمل
الا انه يسلم له الاسباب...
اعتراض: اگر كتابت مانع اجازه غلام به تجارت است پس ميبايست آقا در
فسخ كتابت مستقل مى بود چنانكه آقا مستقل است در اجازه دادن غلام
به تجارت اما در كتابت آقا بدون رضایت مكاتب نمى تواند عقد كتابت را
فسخ كند از اين قياس درست است.

جواب: ما قبول داريم كه كتابت در كفاره مانع آزادى است ولى چون در
كفاره مى خواهد غلام مكاتب را آزاد كند پس بنا بر تقاضاى آزاد كردن اول
بايد عقد كتابت فسخ شود بعد آزاد شود و عقد كتابت احتمال فسخ دارد
پس هرگاه قبل از آزاد كردن عقد كتابت فسخ شد پس اين آزاد كردن يك
غلام غير مكاتب شد نه مكاتب پس اشكالى باقى نماند در تقاضاى اعتاق اين است
كه اول عقد كتابت فسخ شود بعد آزاد شود.

الأئمة تسليم له الإكساب والأولاد لأن العتق من المعلن بجمه
التابة أولان الفسخ ضرورى لا يفلح فى حق الولد كلسب...
سؤال: اگر در كفاره آزاد كردن مكاتب درست است و بنا بر تقاضاى اعتاق
عقد كتابت فسخ شد پس بايد كه منافع و كار و كسب اولاد اين مكاتب
براى آقا باشد.

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

و عن ابيه حنیفه یجزیه عنق الهدیه وام الولد لاسحقافهما الحریم
بوجهه فکان (الرق فیهم) ناقصا وکذا المکاتب الذی ادی
و از امام ابو حنیفه اگر اد کردن مکاتبی که قسمی از مالش را داده جائز است زیرا که
رقیت در او کامل است مکاتب تازه مانده همه بدل را نبرداخته و رقییت در او
کامل است به دلیل حدیث پیامبر مکاتب غلام است حتی تازه مانده نیک
درهم برابر مانده است و برای همین کتابت فسخ را قبول نمیکنند.

بخلاف ام الولد و التدریر لایحتمل ان لا یفسخ فان اعنق
بر خلاف ام و لاد و ام مدبر که اگر اد کرد و بستان جائز نیست چون این ۲ احتمال فسخ
را ندارند پس رقییت اینجا ناقص است و قبلا خوانیم که تقاره ظاهر باید
غلام کامل الرق باشند در آن کامل باشند.

فان اعنق مکاتباً یودعها جاز خلاف للمکاتبی لانه استحق الحریم
بوجهه الکتابه فاشبه الهدیه و بنا
و اگر غلام مکاتبی آزاد ساخت که مال کتابت را نبرداخته جائز است و اما مکاتبی
اختلاف دارد و دلیل ۸ این است که غلام مکاتب مستحق آزادی است به
سبب عقد کتابت پس درجه غلام مدبر شود.

ولما أن الرق قائمٌ من كل وجهٍ على صبيته و لقوله عليه السلام المكاتب
عبدٌ مرفوعٌ عليه درهم و الكتابة لا ينال فيه فان
دلیل ما: رقییت در مکاتب کامل است بخاطر قول پیامبر مکاتب غلام است
تا مادامیکه بر ذمه او حتی نیک درهم باقی مانده باشد.

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

پیدايشي است وكنك نيز است و آزاد كردنش كافى نيست .

2

ولايجوز مقطاع ايهامى اليرى لان قوة البطش بها فيقولون
لغوت جش الحنفية . . .

و جايز نيست اگر آزاد كردن غلامى كه هر ۲ انگشت شصت او در هر دو دست مقطاع
باشند زيرا كه قدرت گرفتن به اين ۲ انگشت دارد پس جنس معتقت گرفتن
قوت شده است و قوت شدن جنس معتقت مانع آزادى است .

8

ولايجوز المجنون الذى لا يعقل لان الانتفاع بالحوارم لا يكون الا بالعقل
فان فائدت المنافع باق فانه اذا اصبح عليه يسمع على لو كان
جايز نيست اگر آزاد كردن غلام ديوانه كه بي عقل باشد زيرا كه بدون عقل از اعضا
فائده گرفته نمى شود پس جنس معتقت قوت شده است لذا جايز است
اما ديوانه اى گاهى ديوانه و گاهى بن هوش و تند رست باشد پس آزاد كردنش
جايز است چون در اين جنس معتقت قوت نشده بلكه متخال است .

15

ولايجز عتق المديبر وام الولد للاستحقاقهما الهية بجهة قلان الرب
ضيهما ناقصا وكذا المكاتب الذى ادى بعض
و آزاد كردن مديبر ام ولد جايز نيست چون هر ۲ به يك نحوى به سبب استيلاء
و عتد كتابت مستحق آزادى گرديده اند و در رقيت در هر ۲ ناقص است .

20

كذا المكاتب الذى ادى بعض المال لان اعتاقه يكون بيد وعن ابي حنيفة

22

و جايز نيست اگر آزاد كردن غلام مكاتبى كه قسمتى از مالش را به پرداخت کرده زيرا كه
اگر از ساختن او به عوفى مى شود

24

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

۱. وکافی نیست آزاد کردن برده ای که فاسق باشد و هر ۲ دست یا هر ۲ پایش قطع
۲. باشد چون جنس منفعت فوت شده که آن دیدن یا گرفتن یا رفتن است
۳. و مانع نیز همین است.

۵. اما إذا اُفتلت المتبعة فهو غير مانع حتى يجوز العولاء ومقطوعه إحدى
۶. اليدين وأحدى الرجلين من خلاف ولادة ما فات جنس.....
۷. اما اگر جنس منفعت فوت نشده باشد بلکه مختل شده است پس آزاد کردن
۸. برقیه مانع گفته نیست حتی که جایز است آزاد کردن کوریک چشم،
۹. و همچنین کسی که قطع شده یکی از ۲ دستش و از (مثلاً سمت راست
۱۰. یا سمت چپ) یکی از ۲ پایش قطع شده جایز است چون جنس منفعت فوت
۱۱. نشده بلکه مختل شده.

۱۳. بخلاف ما إذا كانا مقطوعتين من جانب واحد حيث لا يجوز لفوات
۱۴. جنس منفعة اليدين أو إحدى الرجلين مع وجود الأصم والقياس.....
۱۵. بر خلاف زمانی که یک دست و یک پا هر ۲ از یک سمت از یک جانب قطع
۱۶. شده باشند در این صورت آزاد کردن آن جایز نیست زیرا جنس منفعت مشی
۱۷. (رفتن) فوت شده و برابر راه رفتن ممکن نیست.

۱۹. ويجوز الأصم والقياس أن لا يجوز وهو رواية النوادر لأن الفات
۲۰. جنس المنفعة إلا أنا استحسننا الجواز لأن أصل المنفعة باقٍ قائم.....
۲۱. و جایز است آزاد کردن غلام و تقاضا این است که آزاد کردن او نهی نیست جایز
۲۲. می بود زیرا که جنس منفعت شنیدن فوت شده ولی بخاطر آسایشی که آزاد
۲۳. کردن او را جایز قرار دادیم زیرا که اصل منفعت باقی است آن به این صورت
۲۴. اگر با صدای بلند بترد او سختی گفته شود او می شنود اما اگر نهی شنود او که

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

و در آزاد کردن غلام فقط یک غلام باشد فرق نمی کند مسلمان باشد یا کافر زن باشد یا مرد بالغ یا نابالغ. دلیل و زیرا که اطلاق لفظ آزاد بر رقبة بر تمام موارد حقوقی می شود و رقبة نام کسی است که من کلا و هم مرقوق و مملوک باشد اگر کاملاً برده، و مملوک باشد با شش کامل الرق و در ملک آزاد کننده باشد.

والشافعی یخالفنا فی الکافرة ویقول الکافرة حق الله تعالى فلا يجوز صرفه الى عبده اللهم كما لتركوة...
امام شافعی با ما مخالفست می کند در آزاد کردن غلام کافر. دلیل و کفاره حق الله تعالى است پس صرف کردن آن بسوی دشمن الله جایز نیست مانند زکات که برای کافر جایز نیست مانند زکات که برای کافر جایز نیست.

ونحن نقول المنصوص عليه اعتاق الرقبة وقد تحقق وقصد من الاعتاق التمكن من الطاعة ثم مقارنة المصيبة بحال به الى سوء اختياره ولا تجزئ...
دلیل و ما در قرآن کریم مطلق دستور آزاد کردن رقبة داده شد و کافر هم یک رقبة است و با آزاد کردن رقبة کافر نیز برای کفاره کافیست.

وقصد من الا والتمكن من الطاعة ثم مقارنة المصيبة بحال به الى سوء اختياره ولا تجزئ...
وقصد کفاره دهنده از آزاد کردن غلام کافر این است که از خدمت آقا نجات حاصل کند و به اطاعت الله مشغول شود اما اگر بعد از آزاد شدن برگردد مانند پس این نشانه بدبختی و گمراهی او است.

ولا تجزئ العمياء ولا المقطوعة اليدين او الرجلين لان الفاتحة جنس المنفعة وهي البعير او البطش او الممشى وهو المانع اما...

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

۱ وعلیه کل واحد کفارة لان الذممة تنبت عن حق كل واحد، والكفارة
۲ لا ينفك العزمة فيتعذر تعدد بذلاف الاطلاق منقضى لان انفكاكه...
۳ و برای سؤصر برای مرتضی کفاره حیدر واجب است چون حرمت در حق
۴ حرمت از زمانش ثابت شده و کفاره برای پایان دادن حرمت است و چون
۵ حرمت ها متعدد (زیاد) هستند پس کفاره نیز متعدد می شود برخلاف ایاء
۶ بازمانش که فقط یک کفاره لازم می شود در ایاء بظاهر خطبت نام الله کفاره
۷ واجب می شود و در ایاء تمام زبان ! اسم الله متعدد ذکر نمی شود لهذا
۸ یک کفاره لازم می شود نه متعدد.

۱۰ قال وكفارة الظهار عتق رقبة فان لم يجد فصيام شهرين متتابعين
۱۱ فان لم يستطع فاعطاع مسكين مسكيناً للنفق الوارد فيه فانه يفيد...
۱۲ کفاره ظهار یک غلام آزاد کند و اگر توانایی آزاد کردن غلام را نداشته پس ۲ ماه
۱۳ پشت سر هم روزه بگیرد و اگر نتوانست ۹ مسکین را غذا بدهد زیرا که برای
۱۴ کفاره ظهار نه نفر آمده است و نه فایده این ترتیب فوق را می دهد.

۱۶ وقال وكل ذلك قبل الميسر وهذا في الاعتاق العوم ظاهر للتخصيص عليه
۱۷ وندافى الاطعام لان الكفارة فيه تنبيه للحرمة فلا بد من تقديمها...
۱۸ و کفاره باید قبل از جماع باشد و در مورد آزاد کردن غلام هر روزه نه نفر آمده که قبل از
۱۹ وطی باشند یعنی اول غلام آزاد کند یا ۶ روزه روزه بگیرد بعد جماع کند اما در مورد
۲۰ اطعام نه نفر نیامده که قبل از وطی باشد ولی طعام دادن نیز در همین حکم است
۲۱ یعنی اول طعام دهد بعد وطی کند زیرا که کفاره در ظهار ختم گشته و پایان دهنده
۲۲ حرمت است پس باید کفاره مقدم شود تا که وطی حلال باشد.

۲۴ قال وتجزى من العتق الرقبة الكافرة

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

فان تزوج امرأة بغير امرأة بغير أمرها ثم ظهر منها ثم اجازت بالملوك
ولان الظاهر منقول عن الطلاق ولا طلاق في الملوك فان تزوج امرأة
المرسوم باز من نكاح كره بدون اجازة اسن پس ظاهر كره بعد زن اجازة نكاح
داد پس ظاهر باطل است. دليل: چون مرسوم هنگام ظاهر کردن در تشييد دادن
راستگو و صادق بوده است پس سختش سخت زشت و دروغی نبوده است.

والظاهر ليس بحق في حققة حتى يتوقف بخلاف اعتناق المسترعى
من القاصب لانه من حقوق الملك و... .

سؤال: ظاهر موقوف است به نكاح موقوف است به نكاح موقوف به اجازة
زن است و اگر زن اجازة دهد پس بايد ظاهر درست شود شما ميگوئيد درست
نهي نشود چنانچه شخصي از خاص غلام را گرفت و اگر اد کرد پس اين آزادي
موقوف است به مالك كه اجازة بيع دهد پس ظاهر نیز موقوف به اجازة زن
است كه اجازة نكاح را بدهد يا نه ؟؟؟

جواب: ظاهر از لوازمات نكاح نيست موقوف بودن نكاح به اجازة زن
مستلزم موقوف بودن ظاهر به اجازة زن نيست. دليل: نكاح بلك امر مشروع
و ظاهر غير مشروع است و امر غير مشروع از حقوق مشروع نه تواند بگردد بر
فلاف آزاد ساختن بكي از حقوق ملك است پس مقاييس درست نيست.

ومن قال لنساءه أنتن علي كظهر امي كان مفلأ هر صدف جميعاً لانه
اضاف الظاهر اليهن فصار كما اذا اضاف الطلاق وعليه كل واحدة
وكسى كه گفت به زنانش شما بر من مانند پشت مادر هستي پس اين مرد ظاهر كشته ي
هيه آنها است چون ظاهر را بسوي تمام زنانش منسوب كرده است
چنانچه اگر كسى بگويد أنتن طالق ع ملاك همه زنانش واقع مي شود.

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

1 و ترد ماحیین ۸ می فرمایند هر نیتی که شوهر کند همان می شود دلیل ۴ چون در این
2 کلام احتمال هم طلاق و هم ظاهر و هم ایاء را دارد و هر چه که نیت کند همان می
3 شود اما چه می فرماید ۸ اگر شوهر با این کلام نیت طلاق را کرده باشد طلاق
4 واقع می شود نه ظاهر اما ترد اما ابو یوسف می فرماید ۸ این کلام برای مرد
5 هم طلاق و هم ظاهر می شود .

7 و لأبى حنيفة أنه صريح في الظاهر فلا يحتمل غيره نعم هو محكم فيه في التبريم
8 البريه

9 دلیل امام ابو حنیفه ۸ معنای این کلام صریح است ظاهر پس جز ظاهر احتمال چیزی
10 دیگر ندارد و این کلام در معنای ظاهر محکم است . و هم اینکه أنت علی حرام
11 چند احتمال دارد و داده نیست هر چیزی که چند احتمال داشته باشد محتمل بسوی
12 محکم گشایده می شود از این جهت به سوی ظاهر کشیده می شود .

14 حال ولا يكون الظاهر الا من التوجه حتى لو ظاهرا من امده لم يكن مظاهرا
15 لقوله تعالى من نسا ثم ولان الحل في الامه تابع فلا تعلق ...
16 اما چه می فرماید ۸ که ظاهر فقط با زن خود می شود نه با زنان دیگر حتی
17 اگر شخصی با کثیری ظاهر کرد پس مظاهرت کرده نیست ، دلیل که قرآن ۸
18 من نسا ثم - نساء برای زنان خود استفاده می شود برای کثیری مملوک استفاده
19 نمی شود و برای اینکه هلت در کثیری اهل نیست تابع مملوکیست است پس کثیری
20 با زن مملو که هلت او اهل است مطلق کرده نمی شود و هم برای
21 اینکه ظاهر در زمان گذشته طلاق بوده و این حکم بسوی تحریم با الکفار
22 برداشته است پس به کسی که طلاق داده می شد می توان ظاهر کرد و طلاق در
23 مملوک نیست .

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

و این عینی به التحريم لا غير فخذ ابی یوسف هو ایلا دلایلون الثابت به
درین الحرمین و عند مصداقها رلان کاف التشبيه یختص به
اما اگر سؤهر از این کلام آنست علی مثل امی تحريم را مراد کرده باشد عفو
ترد اما ابو یوسف و ایلاء کشته است . دلیل : از میان حرمت آحرمت ظهار
و حرمت ایلاء ادخا ترین حرمت انتخاب شود که آن ایلاء است چون ایلاء
فوراً ثابت می شود بعد از گذشتن ۴ ماه و در مدت ایلاء عوطی کردن حرمت
ایلاء دور نمی کند اما در ظهار قبل از کفار ه دادن نزدیک جایز است ظهار یک
سخت دروغ و طعنه و ایلاء مباح و جایز است کفار ه ایلاء ۳ روز روزه گرفتن
و روزه ظهار ۲ ماه سه در می .

و لو قال أنت علی حرام تأمی ونوی ظهاراً او طلاقاً فنعو علی ما نؤی لانه
یحتمل الوجهین الظاهر امکان التشبيه والطلاق لکان التبریع التشبيه
و اگر سؤهر به زنی گفت تو بر من حرام هستی چنانکه مادر من بر من حرام است
و نیت ظهار یا طلاق را کرد پس هر نیتی که کرد همان می شود . برای اینکه این
کلام هر ۲ احتمال (طلاق - ظهار) را دارد احتمال ظهار از این جهت صرف تشبيه
در آن موجود دارد و صرف تشبيه برای ظهار است و احتمال طلاق از این
جهت که این زن را بر خود حرام ساخته و تشبيه این حرمت را تأکید می کند
و اما اگر این شخص به این کلامش نیت چیزی نداشته باشد ترد اما ابو یوسف
این سخن او ایلاء است و ترد اما محمد و ظهار است و دلیل قبل گذشتند .

و این قال أنت علی حرام کظهر تأمی ونوی به طلاقاً و ایلاء لم یکن لا ظهار
عند ابی حنیفه و قال هو علی ما نؤی لان التبریع یحتمل کل دلیک
اگر سؤهر به زنی گفت تو بر من حرام هستی چنانکه من مادر من بر من حرام
است و نیت کرد با این سخن طلاق یا ایلاء پس این عفو ظهار است تراد اما ابو حنیفه

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

توبه مترکه پدرم هستی مراد از این کلام یعنی در قلب من مقام تو مانند پدرم است .

و این قال اُرَت الظهار فهو ظهار لانّه تشبیه بالام فی الحرمة فكانه قال

انت علی حرام ونوی الطلاق و این لعنک لیخبر

اگر سؤهر بگوید که من یا این کلام خود را است علی مثل امی اگر نیست ظهار کند پس سؤهر

مظاهر می شود . دلیل : چون سؤهر زن خود را به تمام مادرش تشبیه داده است

و چون با تشبیه دادن یک عضو مادر ظهار ثابت می شود پس با تشبیه دادن تمام

بدن به طریقه اولی تر ظهار ثابت می شود اما چون لفظ صریح نیست پس احتیاج

به نیت دارد .

و این قال اُردت الطلاق فهو طلاق بائن لانّه تشبیه بالام فی الحرمة فكانه قال

انت علی حرام ونوی الطلاق

اما اگر سؤهر بگوید من از این سحتم را است علی مثل امی نیت طلاق است پس زن طلاق

بائن می شود . دلیل : چون این کلام را است علی مثل امی در حرمت به مادر تشبیه دادن

است چنانچه سؤهر به زنش بگوید انت علی حرام و نیت طلاق دانسته باشد در اینجا

نیز همینطور است ، خلاصه : در این گونه تشبیه دادن حرمت است پس گویا که گفته :

انت علی حرام .

و این لعنک نیت فلیس بشی عند ابن حنیفه و ابی یوسف لاجل اهل علی

الحرمة . وقال محمد یكون ظهار لانّ التشبیه بعضو من اهلها کما ان

اما اگر سؤهر نیت ندانسته باشد پس تردد شیخین کلام لغوی است . دلیل : این

کلام مجهول است و قتلم مراد خود را بیان نکرده است و دارای چندین احتمال

از جمله طلاق ، ظهار ، و کرامت دارد و امام محمد می فرماید : اگر نیت ندانسته باشد

سؤهر مظاهر است . دلیل : چون به تشبیه دادن یک عضو مادر ظهار ثابت

می شود به تشبیه دادن تمام بدن به طریقه اولی ثابت می شود .

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

و اگر شوهر به زنی گفت: توبه من مانند شکم مادر هستی یا ران مادر یا شرمگاه
مادر است پس شوهر مظاهر است. دلیل و زیراکه ظاهر معنی است که
شوهر زن خود را به یکی از محرمات ابدی خود تشبیه دهد و این معنی ظاهر
در حضوی ثابت می شود که نگاه کردن به آن حرام است.

و کذا إذا استبها بنی لا یحل له النظر إليها علی التابید من محارم مثل افته
لو محمد و اوامیه من الرضا عنه یفهم فی التبریع المؤید کلام
و اگر شوهر زن خود را تشبیه کرده به یکی از محرم های ابدی خود که نگاه کردن به سوی
آن جایز نیست مثل خواهر، خانه، محرم، مادر رضاعی، زیراکه اینها مانند مادر
برای همیشه حرام هستند.

و کذا ینکح إذا قال رأسی علی ظهری او قد جئت او وجهک او قبتک او
نظمت اولیئک لانه یقتر بهما عن جمیع البدن و یثبت النکح فی الساق
و اگر شوهر گفت به زنی سر تو مانند شکم مادر است یا شرمگاه تو چهره تو یا گردن
تو یا نصف بدن تو یا بدنی تو پس در تمام این صورتها ظاهر ثابت می شود.
دلیل و زیراکه از این اعضا به کل بدن تعبیر می شود پس حکم ظاهر در جزء
بیراکنده ثابت می شود پس سرایت می کند به کل بدن ها چگونه در طلاق است.

ولو قال أنت علی مثل أمی او نائی بدیع الی غیره ینتسب فله فاق قال
اردت النکاح فله و کما قال لان التبریع بالتشبیہ فاسی فی کلام و ان ...
و اگر شوهر گفت تو بمن مثل مادر هستی یا مادر من هستی پس به نیت مرد
رجوع می شود تا حکم آن آسکار شود پس اگر نیت مرد نکاح و کرامت و عزت
دادن است پس به همان صورت است که شوهر گفته است. زیرا که در این کلام
تشبیه به اکرام خیلی زیاد است چنانچه مردم بعضی بزرگواری را می بیند به او می گویند

Subject.....

Day..... Month..... Year.....

1 پس چون بسبب اظهار وطی حرام شد پس تمام چیزهایی که اسباب وطی هستند
2 حرام می شوند مثل بوسه، دست زدن، تا او را مقابله وطی نکند چنانچه در
3 حالت احرام وطی و دواخی حرام است و هر چه حرام اند برخلاف زن حیض و روزه دار
4 که فقط وطی حرام است و دواخی حرام نیست. دلیل: وجود حیض و روزه
5 عکس هستند اگر بوسه و دست زدن حرام شود پس سختی و تنگی پیکی
6 می آید اما وقوع اظهار و احرام گهگاهی می باشد.

7
8 فَإِنْ وَطَّئَهَا قَبْلَ أَنْ يَكْفِرَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ كَعَالِي وَلَا سِيَ عَلَيْهِ خَيْرُ الْكُفَّارَةِ إِلَّا وَلَّى وَلَا
9 يَهَا وَدَعَى يَكْفِرُ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلَّذِي وَافَعَ فِي ظَهْرِهِ قَبْلَ الْكُفَّارَةِ
10 اگر چه ظاهر قبل از دادن کفار به باز و وطی کرد پس استغفار بگوید و بجز کفار اولی
11 چیزی دیگر بر او لازم نیست اما مرتبه دوم وطی نکند تا زمانی که کفار نداده است
12 بخاطر سختی پیامبر که شخصی قبل از دادن کفار باز نشد وطی کرده بود استغفار بگوید
13 و دوباره رجوع نکند تا کفار به دهد و اگر چیزی دیگر واجب می بود پیامبر حتی آنرا
14 بیان نمی کرد.

15
16 قَالَ وَمَا لَئِنْ لَمْ يَكُنِ (الْأَمْرُ) لَمْ يَكُنِ مَرِيحٌ فِيهِ وَلَا نَوِيٌّ بِهِ (الْإِطْلَاقُ) لِلْمَرِيحِ
17 لَمْ يَكُنِ مَرِيحٌ فَلَا يَكُونُ مِنَ الْإِطْلَاقِ بِهِ
18 مصنف می فرماید از این سخن معلوم می آید که کفار اصلی اظهار نیت می شود
19 زیرا که در معنی اظهار این کلام مریح است و مریح احتیاج به نیت ندارد و اگر شومر
20 از این لفظ نیت طلاق کند پس مریح نیت زیرا که حیثیت طلاق شدن از این
21 لفظ منسوخ شده است و اگر نیت طلاق را کند پس تغییر دادن حق شریعت
22 بشی می آید و انسان حق تغییر در حق شریعت ندارد.

23
24 وَإِذَا قَالَ أَنْتَ عَلَى لِبَطْنِ أُمِّي أَوْ كَفَحَتْهَا أَوْ كَفَحَتْهَا مَوْضِعًا مَوْضِعًا هَذَا الظَّاهِرُ

☆ باب الظهر ☆

وإذا قال الرجل لأمرأته أنت على كذا فعلت فقد خرجت عليه لا يول
به عطيها ولا مسها ولا تقبيلها حتى يكف عن طهاره
هرگاه شوهر به زنش بگوید آنست علی کذا فعلت مادرشست مادرشست
پس زن براو حرام می شود و حلال جایز نیست برای شوهر نه وطی کردن نه دست
زدن و نه بوسه گرفتن حتی که کفار به حد دلایل آیه قرآنی است که کسانی که ظاهر
می کنند حتی که باید کفار به حد از رجوع کردن .

وَالظَّاهِرُ طَلَاقًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَرَّ السَّرِيحُ أَمَلَهُ وَنَقَلَ كَلِمَهُ إِلَى تَعْرِيفِ مَوْقِفٍ بِالْإِفْرَاقِ
غَيْرِ مُزِيلٍ لِلنِّكَاحِ وَهَذَا لِأَنَّهُ جُنَايَةٌ لِكُونِهِ مَكْنَهًا مِنَ الْقَوْلِ وَزَوْراً فَيُنَاسِبُ
ظَهَارَ زَوْجَانِ جَاهِلِيَّةٍ طَلَاقٌ بِوَسِيلَةِ نِكَاحِ زَوَائِلٍ مِمَّا سَكُرَ وَ
حُرْمَتُ ثَابِتٍ مِمَّا سَكُرَ بِوَسِيلَةِ ظَهَارٍ نَزِيرِ نِكَاحِ زَوَائِلٍ مِمَّا سَكُرَ وَحُرْمَتُ ثَابِتٍ مِمَّا سَكُرَ
بِهِ شَرِيعَةً أَصْلِيَّةً ظَهَاراً رَاجِعاً إِلَى كُنْهٍ وَهِيَ حُكْمُ أَنْ يَبْدَلَ كَرْدَ وَفَرْغَ مَوْجِدَةٍ بِهِ
ظَهَارَ نِكَاحِ زَوَائِلٍ غَيْرِ سَكُورٍ أَيْتَهُ تَأْقِيلُ إِزَادَةِ كَرْدِ الْكَفَّارَةِ بِإِزْنِشِ وَطْقِ كَرْدِ حَرَامٍ اسْتِ
لِكُونِهِ مَكْنَهٌ فِي الْقَوْلِ وَزَوْراً فَيُنَاسِبُ الْمَجَازُءَ عَلَيْهَا بِالْحُرْمَةِ وَارْتِفَاعُهَا
بِالْكَفَّارَةِ ثُمَّ الْوَطْقُ إِذَا حُرِّمَ فَرَمَ بِهِ وَاعْدٍ كَيْلًا يَقَعُ فِيهِمَا فِي الْأَحْرَامِ
وَحُرْمَتُ بِهِ سَبَبُ ظَهَارٍ بِإِثْنِ دَلِيلٍ اسْتِ كَلِمَةُ ظَهَارٍ خُودِ حَرَامٍ اسْتِ جُونِ سَخْنِ
دَرْوِغِ وَفَرْشَتِ اسْتِ اسْتِ بَايِدِ مَجَازَاتِ سَكُورٍ تَا زَنْ بَرَاوِ حَرَامٍ مَكُورٍ تَا زَمَانَتِهِ كَفَّارَةُ نَدَاهِ
إِنَّ جَرَمَ إِزَادَةِ دَوْرِغِي سَكُورِ .

ثم العوط إذا حُرِّمَ دَرَمٌ بِبَوَاعِهِ يَلِيًّا يَقَعُ عَلَيْهِ مَا فِي الْأَدْرَامِ بخلاف العائِض الصائِغ
لأنه يَكُونُ وجوده مَقْلُوبًا دَرَمٌ الدَّرَامِيُّ يُقْضَى إِلَى الْمَحْرُجِ وَلَا يَنْدَكُ الظَّاهِرُ وَالْأَدْرَامُ 24

Subject:

Year: Month: Day: ()

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

1/2

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

24

TANDIS

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 اگر شوهر با عقیقه در خلع کرد بر عهریه او بود و عقیقه عهریه نشد پس
2 حیوان خلع موقوف است به قبول کردن عقیقه اگر قبول نکرد
3 طلاق می شود و عهریه سابقه تصرف می شود اما اگر از جانب عقیقه
4 پذیرفته نشد پس ۲ روایت است

5
6 وان قبلت الابن المملوك و وافى درهم طلقا لموجود قبول و مملوك
7 البشر طو يدبره خمسائه استعسانا و رض القياس بلزمه الان
8 و اگر پدر عقیقه و عقیقه عهریه شد و عهریه شد و عهریه مزار در هم
9 است پس زن طلاق می شود زیرا که شرط حیوان قبول کردن
10 پدر یا خود عقیقه موجود شد بر پدر احتیاجا لازم می شود
11 و تقاضای قیاس نیست اینست که ما نیست لازم می شود
12 اصل این مساله در حق زن بالذات است یعنی زمانی که زن
13 بالفیه به مزار خلع کند و عهریه او نیز مزار باشد تقاضای قیاس
14 نیست که بر زن از جانب شوهر در هم لازم می شود
15 زیرا که به سبب طلاق قبل از دخول و نه از این زن از دفعه ورود
16 سابقه شده (در طلاق قبل از دخول نصف عهریه برای زن و نصف
17 برای مرد است پس نصف عهریه در هم به مرد رسیده
18 چون که از دفعه امش سابقه شده و نیاز نیست به زن به مدد
19 پس زن دیگر به شوهر به مدد ا کامل شود پس به
20 سبب طلاق قبل از دخول سابقه شد دیگر به شوهر به مدد
21 اما استعسانا نیست که به زن چیزی لازم نمی شود زیرا که
22 معتبر شوهر این بود که از دفعه شوهر تقاسم عهریه سابقه شود
23 و این مقصد حاصل شده چون بر زن چیزی زیاد لازم نمی شود
24

Subject:.....

Year:..... Month:..... Day:..... ()

- 1 پذیرا لازم می شود زیرا که شرط گذاشتن بر غریب در قبول خلع
2 درست است پس بر پدر چه شرطی اولیست نزد درست است و در غریب
3 دختر تنفیذ بر ما معتد می شود و اگر چه خلع پدر بر غریب را معتد نمی کند
4 زیرا که پدر بر ما معتد است و ولایت پدر داخل نیست زیرا که در ما معتد کردن
5 پدر بر غریب هیچ گونه منفعتی نیست و در امور ولایت پدر بر غریب
6 است
- 7 و ان شرطاً ألف علیها توقف علی قبولها ان كانت من اهل القبول
8
- 9 و اگر چه در وقت به شرط پدر قبول خلع می کنیم که پدر بر ما معتد
10 نیست پس عوازل خلع مؤثر نیست به قبول کردن پدر
11 مؤثر نیست این اعاا اگر تنفیذ بر ما معتد قبول باشد یعنی در
12 مورد عقد طلاق و اگر کسی داشته که به وسیله خلع حاج داخل می شود
13 و طلاق بائن نمی شود
- 14
- 15 فان قبلت وقع الطلاق لوجود الشرط ولا یجب افعال لانها ليست
16 پس اگر تنفیذ قبول کرد طلاق واقع می شود زیرا که شرط قبول
17 کردن تنفیذ دعوای شده است اما بر غریب عالی لازم نمی شود
18
- 19 فان قبله الاب عنها فیه روایتان
20 اعاا اگر از جانب تنفیذ پدرش بدل خلع را قبول کرد پس در این مورد
21 روایت است
- 22
- 23 وکذا ان خالها علی مهرها ولم یفصح الاب المهر ولم یفصح الاب
24 المهر توقف علی قبولها فان قبلت طلق ولا یسقط المهر

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 نکاح اگر بطلان به جهت القتل من جمیع احوال و اذا لم یجز لا یسقط المهر و
2 لا یتحقق طلاق

3 یعنی اگر شخص در مرض الموت باز نباشد نکاح متقوم کند به مهر و مالش
4 پس این نکاح از جهت حال آن شخص معتبر است یعنی اگر در حال
5 حال او برابر با مهر و مال زن بود پس تمام مالش به زن داده می شود
6 چون به بقیع در حالت نکاح متقوم است پس بدل آن (مهر و مال) نیز
7 متقوم الارسم می شود

8 خلاصه آن خلعی که پدر یا دختر صغیره اش کرده است جائز نیست
9 و قسمی که خلعی جائز نیست پس مهریه نیز ساقط نمی شود و نشود
10 نیز مستحق مال صغیره نفقه شود

11
12 ثم یقع الطلاق فی الروایة و فی رواية لا یقع و الا لاول اصح لان
13 تعلیق بشرط قبول غیر معتبر بالتعلیق بساکن الشرط
14 آیا و قسمی که پدر یا دختر صغیره اش داده عوض مالش خلعی کرد طلاق
15 می شود یا نه ؟ ۲ روایت است

16 طبق روایتی طلاق نفقه می شود و قول عینی تر است که طلاق
17 می شود بر آن اینکه طلاق دادنی شود و به قبول کردن شرط
18 پدر مطلق بود پس با بقیع شرطها مقایسه نرود می شود پس اگر پدر
19 قبول کرد طلاق می شود

20
21 وان کالجماع علی اطفالی انه ضامن فالتلوع واقع و لا یف علی
22 الا ب الاصل لاب ؟

23 اگر شود به اندازه رقم باز آن صغیره خود خلعی کرد به این شرط که پدر
24 زن ضامن این حال باشد پس خلعی واقع می شود و مهر را بر

1 دلیل اقامه اوجیف: همانا خلق به نفسی جدا شده از بدنم گسسته است
2 و از تنسیت خلق است. خلقة النفس کسیر - کفش خلق النفس -
3 بعد است از نفس خلق سیزده تا بیست و شش است پس در
4 نکاح مرد و علق می شود به سبب خلق در نکاح حقوق و احکام نکاح
5 منعده می شود را بر است بیان کرد و فقیر می شود

7 قال و هو خلق ابنه و هو مفیدة بها لها لم یجز علیها لان لا نظر لها
8 فی اذا البضع فی حالة الشرع غیر مقصود و البذل مقصود
9 آنکه بدین خلق کرد در غیر مفید اثری که به عیون قال او پس خلق بر
10 مفید و یا سیر نیست

11 دلیل بر اینکه بشر در غیر خواص به رب نیست و عیون بان است
12 و در این خلق مفید و نراست مفید و شفت و عیون بان نیست و نراست
13 که بضع در نکاح شرع غیر مقصود است و بدل خلق مقصود
14 است (بضع غیر مقصود بدل مقصود) پس بر عیون و بدل غیر
15 مقصود و مقصود لازم ساختن شفت و عیون بان نیست
16

17 بخلاف نکاح لان البضع مقصود عند الاصول و لهذا یعتبر خلق العرفیة
18 من الثلث

19 بر خلاف نکاح زیرا که در نکاح هنگام دخول بضع می شود (قریب الوقاة)
20 و اراده خلق کرد بدل خلق او از آن حال دارد عیون شود زیرا که بضع در هنگام
21 خارج شدن از علق غیر مقصود است پس اگر عیون که بر
22 اول لازم است جزو عیون قرار می گیرد و عیون بان عیون از
23 آن حال ادا می شود
24

1 نقول امام ابو يوسف رحمه الله في الخلع ومع ابن حنبل في العبارة :
 2 في مورد خلع وعقود امام محمد است أن هناك حقوق ساقط من سونده
 3 زوج حبيب به نام برده اند امام ابو يوسف در مورد ایالات با امام
 4 ابو حنیف همراه است که تمام حقوق متعلق به نکاح ساقط می شوند
 5
 6 محمد (رحم) أن هذه معاوضة عرفى بالمعاوضات يُعتبر المشرط لاغيره
 7
 8 دليل امام محمد معتاداً خلع وایالات هر یک عقد معاوضه هستند و در
 9 معاوضات همچون چیزین اعتبار دارد که مشروط (ذکر شده) باشد
 10
 11 والابن يوسف أن العبارة مفاعلة من البراءة فتقتضيها عن الجانبين
 12 وان مطلق قيدناه بحقوق النكاح لدلالة الفرض اما
 13 أنه مما لا يبرأ من باب مفاعلة كبرفت شده است و مفاعلت از پدر
 14 یا حریف تقاضای عقل را می کنند پس ایالات تقاضای این سخن
 15 را می کنند زوجین از هم دیگر بری می شوند (معاوضه) از
 16 حقوق و حقوق معدوم و لغو برائت مطلق است در حقوق
 17 که شامل می شود نكاح باشد یا غیر نكاح و لی ها اگر آن را به حقوق
 18 نكاح مقید کردیم به خاطر مدغم و هدف این است که ختم
 19 ساختن نكاح است نه به سبب نكاح پیش آمده است و این
 20 هدف را تقوی نكاح حاصل می شود پس ایالات به قطع کردن
 21 بقیه احکام نكاح نیست
 22

23 والابن حنبل أن الخلع من الفضل فله خلع النفل وخلق العقل و هو
 24 مطلق كالعبارة فيعمل باطلا لهما من النكاح واحكامه و حقوقه

Subject:

Year: Month: Day: ()

فَلَا عَمَّ فَلَاحٌ فِي حَقِّهِ شَوْهَرٌ سَوْنَةٌ أَسْتَ وَدَرْ سَوْنَةٌ خِيَارٌ نَسْتَ بَسْ دَرْ خَلَعِ
بِرَانِ شَوْهَرِ خِيَارِ نَسْتَ

رَجَائِبُ الْعَبْدِ عَلَى الْعَتَاقِ قَتْلُ جَانِبَيْهَا فِي الطَّلَاقِ ؟

وَكَمْ فَلَاحٌ فِي حَقِّهِ عَمَّانِ أَسْتَ كَدِ اَزَارِ دَرْ خَلَعِ أَسْتَ بَعْنِ اَكْثَرِ كَقَا
بَسْ فَلَاحٌ خَوْفِ كَفْتِ كَوَكَا اَدِي بِرِ شَوْهَرِ اَلْزَمِ أَسْتَ بِرِ اِيْنِ شَرْطِ اَنَّهُ
عِنِ خِيَارِ دَرْ عَمِّ شَوْ خِيَارِ دَرْ عَمِّ فَلَاحٌ قَبُولِ كَرِ بَسْ تَرِ
اَهَا عَمِّ اَبُو حَنِيفٍ خِيَارِ اَكْثَرِ بَرِ فَلَاحٌ بَاشَدِ جَابِزِ أَسْتَ وَ اَكْثَرِ بَرِ
اَزَادِ بَاشَدِ جَابِزِ نَسْتَ وَ تَرِ رَحَا جَبِينِ خِيَارِ دَرْ عَمِّ وَ عَمِّ وَ عَمِّ
جِهْ اَزْ جَانِبِ اَكَا وَ جِهْ فَلَاحٌ بَاشَدِ اَقْلِ أَسْتَ

وَمِنْ قَالَ لِعَبْدِهِ فَلَقْنِي اَمْسِ عَلَى اَنْفِ دَرْ مَمِّ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَتْ
قَبِلْتُ فَاَلْقَوْلُ قَوْلُ الزَّوْجِ ؟
اَكْثَرِ شَوْهَرِ زَنْشُ كَبُو يَدِ عَمِّ دَسِيرِ وَ تَرِ طَلَاقِ دَرْ عَمِّ بِرِ عَمِّ
عَمِّ وَ تَرِ قَبُولِ كَرِ دَرْ عَمِّ وَ تَرِ كَفْتِ عَمِّ اَعْمُولِ كَرِ دَرْ عَمِّ بَسْ دَرْ اِيْنِ
نَسْخُ شَوْهَرِ حَقِيقَتِ أَسْتَ

وَمِنْ قَالَ لِعَبْدِهِ بَعْنِ فَمَنْكَ هَذَا الْعَبْدُ بِاَلْفِ دَرْ مَمِّ اَمْسِ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ
اَكْثَرِ كَسِي بَرِ اَيِ كَسِي دَسِيرِ كَفْتِ عَمِّ دَسِيرِ وَ تَرِ طَلَاقِ عَمِّ وَ تَرِ طَلَاقِ عَمِّ وَ تَرِ طَلَاقِ عَمِّ
عَمِّ وَ تَرِ طَلَاقِ عَمِّ وَ تَرِ طَلَاقِ عَمِّ وَ تَرِ طَلَاقِ عَمِّ وَ تَرِ طَلَاقِ عَمِّ
اَسْتَ

وَمِنْ قَالَ لِعَبْدِهِ اَنْ الطَّلَاقَ بِالْعَمَلِ يَصِيحُ عَمَّ جَانِبِ فَاَلَا قَرِ اَرَبِ اَلْيَدِ
بِالشَّرْطِ اَصْحَتِ يَدِ وَ تَرِ

1 کمران از عتد اختیار، سفود را غنیمت می‌کند و اینک از عتد بیع کند و مهر را
 2 مستحق (اینجا بیع و قبول) احتیاجان غنیمت را بعد از بیع و عتد
 3 ندارد؛ اینجا در هر از بیع و عتد احتیاجان غنیمت را بعد از بیع و عتد
 4 خلع از جانب مرد یک سوخته است و مهر کند غنیمت را بعد از بیع و عتد
 5 و بیع و عتد احتیاجان غنیمت را بعد از بیع و عتد احتیاجان غنیمت را بعد از بیع و عتد
 6 قبول کمران است و بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 7 بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 8 است و

9 لان عتیق ان الخلع غیر ما یقبله البیع حتی یصح رجوعهما
 10 لا یتوقف علی ما و زاد المجلس فی بیع استبدال الفیاریه
 11 اما علم ابو حنیفه (رج) خبر نموده بود که خیاریان بعد از بیع و عتد
 12 را کمران است و بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد

13 دلیل: خلع از جانب زن به بعد از بیع است بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 14 با دادن شوهر، مالک زن است و بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 15 است که بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 16 خلع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 17 است در بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 18 نیست و بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 19 خیاریان است و بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد بیع و عتد
 20 درست است

21 اما غیر ما یقبله البیع حتی لا یصح رجوعه و یتوقف علی ما و زاد
 22 المجلس ولا خیاریه الا یهان
 23 اما خلع در حق شوهر می‌شود است حتی اگر شوهر بعد از خلع بخواهد رجوع
 24 کند نفس شوهر در حق شوهر خلع به ما بعد المجلس موقوف است پس

استقلال و اراده لایزال و الطلاق و العتاق بینفکان عن افعال بخلاف ...
 دلیل امام ابو حنیفه که علیک انفق، مستند خبر هستند و جعل کاهم و نام
 است و جعل کاهل بدون دلیل به عاقل خود مبروط نفس میشود زیرا
 که اعلی در جعل و کاهل و خاص این است که مستقل باشد و در اینجا
 و دلیل نیست که به عاقل خود مبروط شود زیرا که طلاق و اعتاق از
 حال جدا هستند بلکه مستحب است که شود و عوفی تکمیل و
 طلاق و عوفی نیز عوفی تکمیل و عوفی از کند البتہ اگر بشیر یا ز
 است اما اگر بشیرند مستحب است برخلاف بیع و اجاره که اینها بدون
 حال موجود نمیشود پس (علیک انفق) یا (انت طالق) بیع و عتاق
 ندارد

یوقال انت طالق علی انفسی انی یا اختیار او علی اندک بالخیار
 تلخه یا عام فقبلت بالخیار باطل از اگان بدو و عوفی جائز و ...
 اگر بشیر و عوفی تو طلاق (علی انفسی) از به مزارع این شرط که برای مع
 نسل و عوفی است یا برای عوفی روز خیار است و زن قبول کرد پس
 اختیار باطل است اگر برای بشیر باشد و اگر خیار برای زن باشد
 جائز است و اگر زن در وسط خیار یا خیار را در کمر پس طلاق صحیح میشود
 اگر زن اجازه طلاق دارد یا خیار را در کمر و مدت خیار گذشت پس زن
 طلاق صحیح میدهد و اگر مزارع لازم صحیح میشود که نزد امام ابو حنیفه
 نزد صاحبین و عوفی در مزارع صورت (از زن یا شوهر) باطل است و
 طلاق واقع میشود و بر زن مزارع لازم صحیح میشود

لان الخیار للفسخ بعد الافقار لا لفقار لا للمنع من الافقار والتصرف
 لا یقتل ان الفسخ من الجانبین لان فی جانب یصیح و فی جانب ...
 دلیل صاحبین که خیار برای عوفی عقد منقذ شده است نه برای مع

Subject:

Year: Month: Day: ()

۳ طلاق بده خودت را به هزار پس کم شدن ملک خود را راضی نمی شود چون در
این صورت به او ۱/۲ هزار می رسد در حالی که او هزار می خواهد پس طلاق واقع
نمی شود چون شوهر را راضی به طلاق باین زن در صورت زایل ساختن ملکش
به قیمت کم راضی نمی شود.

به خلاف قولها طلقنی ثلاثاً بآلف لانها بعارضیت بالیسوسه بآلف
کانت ببعضها ارضی
بر خلاف سخن زن که زن به شوهرش می گوید طلقنی ثلاثاً بآلف و شوهر
یک طلاق اول بدهد در اینجا ۱/۲ هزار به زن لازم می شود چون این زن به باین
شدن به هزار راضی بود پس به کمتر از هزار (۱/۲ هزار) طریق اولی راضی است.

ولو قال أنت طالق على الف فقبلت طلقته وعليها الف ومعك قول أنت
طالق بآلف ولا بد من القبول في الزوجية لان معنى ...
اگر شوهر به زنش گفت (تو طلاق به هزار) و زن قبول کرد پس طلاق می شود و بر زن
هزار لازم می شود گویا که گفته أنت طالق بآلف شوهر چه بگوید (أنت
طالق بآلف یا أنت طالق على الف) اگر زن قبول کرد در هر دو صورت طلاق بائن
می شود برای اینکه معنی سخن او (بآلف) یعنی ل
یعنی به عوض آن هزاری واجب است از من برفت و معنی قول علی الف
شرطیک هزار برفت لازم است برای من.

والمطلق بالسر لا ينزل قبل وجوده والطلاق بائن لما قلنا ولو قال
المعدنة أنت طالق وعليها الف فقبلت اموال المدة ...
چیزی که متعلق به بشر است. اول شرط بعد بشر و تا بشر واجب نشود
بشر نیست پس در این صورت (علی الف) بعد از قبول کردن یک هزار

1 دلیل صاحبین: طلاق علی مال از جانب زن معاوضه است و در معاوضات کلمه
2 (علی) به منزله (یا) است پس هر کلمه‌ای که (یا) دارد (علی) نیز دارد.

3
4 و له أن كلمة علي بمنزلة أيا، فسر المفاوضة في أن قولهم اجعل هذا
5 الموضع مدرعاً أو مئيداً مدرعاً تسيراً أو مئيداً تسيراً فان دلالة علي للسقوط
6 دليل امام ابو حنیفه: کلمه علی برای شرط است و در این مثال زیرا که علی حقیقتاً برای
7 استعلاء بکار می‌رود (زید علی السباع) و اگر حمل علی به استعلاء معتذر باشد
8 علی برای لزوم و التزام بکار می‌رود (علیه دین) و اگر حمل علی بر لزوم سخت
9 باشد پس برای شرط بکار می‌رود.

10 در اینجا علی برای شرط است و شرط و جزا ملزم و همراه هستند هر زمان که
11 شرط دیده شود هتروط نیز دیده می‌شود و شرط لازم تا ۴ اجزا (۳ طلاق) است
12 پس به وقوع یک جز از شرط (یک طلاق) مشروط (طلاق) واقع نمی‌شود زیرا که
13 شرطاً واقع نشده است برخلاف دیان چون با برای عوفی است نه شرط.

14
15 و اذ لم يجب المال كان منبياً فترفع الطلاق ويملك الرجعة.

16 لغو شد

17 و زمانیکه واجب شده مال در این مسئله (طلقتي لانا) علی الف پس موقوف مانده
18 طلقنی که لغو صریح است و از الفاظ صریح طلاق رجعی می‌شود.

19
20 ولو قال الزوج طلقني نفسي لانا بألف أو عس ألف فطلقت نفسي واحدة
21 لم يقع شيء لان الزوج ما رفسه باليسوءة الا ليسم الا لف كلفاء
22 الرسول به زش گفت طلاق بده خودت ۳ طلاق بألف یا علی ألف و زن
23 خود را یک طلاق داد پس اینجا طلاق واقع نمی‌شود چون گفته

Subject:

Year: Month: Day: ()

لأنه عقد المعاونة فيقتضي سلامة العوض واحدة البراءة

دلیل: زیرا که خلع عقد معاوضه ای است پس تقاضای سالم بودن عوض را می کند پس گذاشتن شرط برائت از جانب زن فاسد است لذا شرط فاسد باطل می شود و خلع باقی می ماند و زن غلام مسمی واجب است و اگر نتوانست قیمت آن بر زن واجب است و همین توضیح در نکاح نیز است اگر مهر زن یکی غلام گریخته بود شوهر یا غلام مسمی یا قیمت آن باید دهد.

وإذا قالت طلقني ثلاثاً باللف فطلقتها واحدة والعوض ينقسم على

المعوض وطلاق بائن موجب المال و

اگر زن به شوهر بگوید مرا ۳ طلاق بده در عوض هزار و شوهر یکی طلاق داد پس بر زن ۱ هزار لازم است.

دلیل: چون زن به عوض یک هزار مطالبه ۳ طلاق را کرد پس گو یا هر طلاق ۱/۳

هزار طلب کرده است زیرا که کلمه (یا) بر عوض داخل می شود و عوض بر معوض

(عوض بر معوض قابل تقسیم است ۱۰۰۰ ÷ ۳ = ۳ طلاق معوض تقسیم می شود)

و طلاق بائن می شود چون طلاق علی المال است و با طلاق علی المال، حلال بائن

و اقم می شود.

وان قالت طلقني ثلاثاً على الف فطلقتها واحدة فلا شيء عليها عند ابر

حنيفة ربح و بطلت الراجعة و قال مرة واحدة بائنة بثلاث اللف لان

اگر زن گفت مرا ۳ طلاق بده به (علی هزار) پس شوهر یکی طلاق او را داد پس اگر

اما ابرو حنيفة چیزی بر زن واجب نیست و شوهر با یکی طلاق رجعی می شود

صاحبین می نمایند که به یک سوم هزار - ۱/۳ هزار یک طلاق بائن واقع

می شود ...

۱ ۳ احتمال اولی باطل شد: زیرا که مسمی (ما معنی یاری من مال) و قیمت مسمی
 ۲ مجهول است و قیمت بضع (مهر من) این هم باطل شد زیرا که واجب
 ۳ نیست برای اینکه بضع مخرج خلع مستقر نیست بستر یا غیره و چون در
 ۴ (مقداری مهریه ای که زن از شوهرش گرفته است) بعد از رد کردن در ضرر
 ۵ از شوهر.

۷ ولو قال قلت خالعتی علما ما معنی یاری من دراهم او من الدراهم ففعل فلم یکن
 ۸ فسی به تا سنی فعلها ثلثه دراهم را سه است و البیع و اقل ثلثه
 ۹ اگر زن گفت خلع بده مرا به درهم هشتی که در دست من هست و شوهر او زن
 ۱۰ خلع داد در هشتی که در دست زن چیزی نبود پس برای زن ۳ درهم واجب است
 ۱۱ چون زن از صیغه جمع (دراهم) استفاده کرده است و حداقل جمع ۳ است
 ۱۲ و کلمه من (در معنی دراهم) برای عدد (بیان) است نه برای بقیت چون
 ۱۳ کلام بدون ینا درست نمی شود.

۱۵ فان اخلت علی عید بها بقیه استا سیرتیه من فدا نه ام مهر و عید
 ۱۶ تسلیم عیده ان قدرت و تسلیم قیمت ان عیدت لانه عقد انصاف و فسخ
 ۱۷ هرگاه زن با شوهر خود به غلام اگر خلع کرد یا این شرط که زن از ضمانت غلام
 ۱۸ بری است یعنی زن این شرط را گذاشت که حصول و حواله کردن غلام از
 ۱۹ زن مطالبه نشود اگر غلام بدست آمد پس می سیارد وگرنه چیزی ببرد
 ۲۰ واجب نیست پس در این صورت زن بری نیست بلکه اگر غلام بدست
 ۲۱ آمد پس می سیارد وگرنه چیزی ببرد واجب نیست پس در این صورت
 ۲۲ زن بری نیست بلکه اگر به حاصل کردن غلام قادر باشد پس همان غلام را
 ۲۳ به شوهر بسیار و اگر به سپردن غلام قادر نباشد پس باید قیمت غلام را
 ۲۴ بدهد.

Year:..... Month:..... Day:..... (

Year:..... Month:..... Day:..... (

۱ (الل: ملك مولی در علم عقیدم است) یعنی خدا را یک مال است پس آقا مالک

۲ یک همزه قیمت داری است) برای همین مولا به ضایع ساختن ملک خود سر

³ برون عرفان (امنی محسوس و خیالی) کے علاوہ غیب کذب و واجب سمیت

4. علاء لازم می گردد و علاء به ران بدل (شراب و غیره) تقدیر است بجاهل و مسلمان

5. خوردن آب یا خوردن لذائذ نیست مبدل (یعنی قیمت خود را نمی‌خواهد آب است)

6 و ملک بے غم و شادمان

8 و به خلاف التلاح لان البضیع عن حالة الدخول بمقوم والفقه ان

9 شرف فلم يشتم نصك إلا بعوض الظهار الشرف.

اینجا مسئله فله و نواح با هم مقایسه می شوند اگر نواح به شراب باشد نواح درست

و بعد از آنکه از آن فرسود و اگر قطع باشد به شراب قطع درست است و چینی

لا زخمی شود. 12

13 دلیل اعلیٰک بهیج در حالت دخول مقوم (قیمت دار) می شود و ملک بهیج با عزت

14) (مشتق است پس مشروح نمی شود مگر با عنوان آشنایی به معنی ظاهر شود)

16 فَاَمَّا الْاِسْقَامُ اِنْقَسَمَ ثَرْفٌ فَلَا عَاجَةَ اِلَى اَيِّ يَابِ الْعَالَمِ .

18 اما قضا کردن ملک بخواه از شهر (خلع) پس اینکار محالست جنوب است و نیازی

19 به واجب ساختن مال ندارد

21. مَا رَوَاهُ جَزَاءٌ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ أَجْزَاءُ أَنْ يَكُونَ بِدَلٍّ فِي الْفَرْقِ لَنْ مَا يَصِلُهُ عَوْنًا

22 للمنفعة من اوراقه ان يصليها الغير المفتوحه

23 هر چیزی که در حقه شجاع به عنوان مهریه صحیح است در حقه غلومی توان بدل

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 صورت دوم بعد از اطلاق شدن خوف لغت صریح (انت طالق) محل گذشته است که
2 با الفاظ صریح طلاق رجعی واقع می شود.

3
4 انما لم یحب للزوج شئ علیها لانها ما سوت مالاً متقوما حتی یسر عارة

5
6 وعلت اینکه چیزی بر زن واجب نمی شود تا به شوهر بدهد اینست که زن مال قیمتی
7 داری را بیان نکرده تا که شوهرش را عزیز بداند شراب و خمر نیز مال قیمتی دار
8 نیستند.

9
10 ولانه لا وجه الی ایجاب المسمی للاسلام ولا الی ایجاب غیره لعدم الا
11 ستزام بخلاف ما اذا خالف علی خلی بعینه فظهور ان خمر لا نهی
12 دلیل دوم: وجوب خوف بر دو صورت است:

13 ۱- بر زن مسمی واجب کرده می شود.
14 ۲- غیر مسمی بر زن واجب می شود.

15 این هر دو صورت ناممکن است مسمی (شراب و خمر است) که در حق مسلمان
16 مال نیست و اسلام مانع کردن آنرا حرام کرده پس نمی تواند شراب و خمر نیز
17 به شوهر حواله کند پس بر مسلمان مسمی واجب نمی شود
18 دوم غیر مسمی: اینکه این را زن قبول نکرده است.

19
20 بخلاف ما اذا بان ان او عتق علی خمر حیث یحب قیمته البطلان
21 طلق المولی فی موقوفه و ما رفقه بزوال عاقل اما علل البطلان
22 برخلاف زمانیکه اگر غلام خود را در خوف شراب مکاتب کرد یا آزاد ساخت در این
23 صورت بر غلام قیمت خود پس واجب است.

1 قال وان بطل العوض عن الطلع منك ان يخالع المسلم على خمر او خنزير
2 او ميتة فلا شئ للزوج والفرقة بائنة.

3 وقتی که عوض در طلع باطل شود مثلاً شکر مسلمان یا زن شود به شراب و خنزیر
4 و مرد را خلع کند برای شوهر هیچ چیز بر زن لازم نیست چون شوهر مسلمان
5 به شراب و خنزیر در حق مسلمان مال نیست حرام است و زن طلاق بائن می شود.

7 وان بطل العوض عن الطلاق كان رجعيًا فوقع الطلاق فيه الوجهين
8 للتعلق بالقبول واقتراحها فيه الحكم لانه لا يبطل العوض
9 اما الرجوع في الطلاق باطل لا يكون طلاق رجعي وانما يقع في طلاق بائن ورجوعه
10 نیک باشد شراب پس در حق مسلمان حرام است پس انقضای می شود و از
11 گفتن تر طلاق طلاق رجعی واقع می شود چون الفاظ صحیح هستند.

13 فوقع الطلاق في الوجهين للتعلق بالقبول

15 ووقع طلاق در هر ۲ صورت: نعم باطل شدن عوض در خلع و ضم باطل شدن عوض در طلاق
16 به قبول کردن زن و محلول شده و زن قبول کرده پس طلاق واقع می شود.

18 واقتراحها في الحكم لانه لا يبطل العوض كان العامل في الاول لفظا

19 الخلع وهو كناية عن الثابت في المصريح وهو يعقب الرجعة.

20 در باطل شدن عوض در خلع طلاق بائن و در باطل شدن عوض در طلاق طلاق
21 رجعی می شود.

22 به این خاطر و وقتی که عوض باطل شود است در صورت اول لفظاً عمل گفته خلع

23 است و خلع از الفاظ کنایه است و از کنایات طلاق بائن می شود و در

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 اگر شوهر زن را بر مال (طلاق) دارم مثلاً گفت (انت طلاقاً بالف درهم) و زن
2 قبول کرد پس طلاق قبول می شود و مال بر زن لازم می شود.
3 دلیل: زیرا که شوهر اختیار دارد که طلاق بالغور دهد یا طلاق معلق و در اینجا
4 شوهر طلاق را به قبول کردن زن معلق ساخته است پس قبول کردن زن
5 شرط است اگر قبول کرد طلاق می شود و مال بر او لازم می شود و اگر نه لازم نمی
6 شود برای اینکه زن اختیار دارد بر لازم ساختن مال بر زنی خود چون زن مالک
7 نفس خویش و مالک کنج چنان چیزی است که عوفی گرفتن در آن جایز است
8 چنانچه در قبل خواندیم ملک کنج یک عقد معاوضه است (مهریه در مقابل منافع
9 بفعی) اگر چه عوفی مال نباشد مثل قصه ها

10
11 و كان الطلاق بائناً لها بينا و آخر معاوضته المال بالنفس وقد عرفت الزوج
12 احد البدلين فقتل هو الآخر وهو النفس تحقيقاً للمساواة
13 هرگاه در عوفی مال طلاق واقع شود آن طلاق بائن است چون زن زنی داری مال را
14 زمانی می پذیرد که نفس او به او سپرده شود و این فقط با طلاق بائن حاصل
15 می شود.

16
17 ولأنه معاوضة المال بالنفس وقد عرفت الزوج احد البدلين فقتل من
18 الآخر وهو النفس تحقيقاً للمساواة
19 دلیل دوم: بر اینکه در عوفی مال طلاق بائن می شود؛ طلاق در عوفی مال معاوضت
20 مال با نفس است یعنی زن برای بها ساختن خود به شوهر دادن مال را پذیرفته
21 و شوهر مالک بدل (مال) شد زن مالک بدل دوم (نفس) می شد پس زن و شوهر
22 مساوی شدند یکی مالک مال و یکی مالک نفس پس زن با طلاق بائن مالک نفس
23 خود می شود نه رجعی پس از طلاق بر مال طلاق بائن می شود.

1 اما اگر تا عمر ما نیز از جانب زن باشد پس ما مکروه می دانیم برای شوهر اینکه مال
2 زیاد از مقدار مصرف بگیرد و علمای روایت جماع منفری زیاد گرفته جایز
3 است بجز طر آیه (فلا جناح علیها فیما افدت) این آیه مطلق است بر قلیل و کثیر
4 عمر و غیر عمر همه شامل است.

5
6 وجه الاخری قوله علیه السلام فی امرأة ثابت بن قیس بن شماس
7 اما این زیادة فلا در حد و الشوز منما
8 دلیل دوم برای زیاد از مقدار مصرف مکروه است: بدینا طر مستحق پیامبر ﷺ
9 به زن ثابت بن قیس فرمود که زیاد بگیرد در حالیکه تا فرما شما از زن بود.

10
11 ولو أخذ الزیادة جازعاً القضاء و ذلك اذا أخذ و الشوز منه لان مقتضی
12 ما یلونه شیطان الخوازمکما والا یأخو و قد ترک العمل فی حق ۱۰۰۰
13 و اگر شوهر از عمر زیاد گرفت قضاء جایز است و در چنین جایز است برای
14 شوهر زیاد از عمر بگیرد در حالیکه تا فرما شما از خود شوهر باشند.
15 دلیل: آیه (فلا جناح علیها فیما افدت) این آیه در چیز است

16 ۱- مجواز ملکى ۲- مباح
17 مباح بودن ساعتی شود بجز طر معارضه بودن یا حدیث پیامبر ﷺ
18 (اما للزیادة فلا) که به زن گفت که شوهر زیاد بگیرد پس مباح بودن
19 زیاد از مصرف بجز طر حدیث متروک العمل شد و غلط یکی ماند.
20 مجواز ملکى: پس جایز است برای شوهر که زیاد از عمر بگیرد اما مکروه است.

21
22 وان طلقها علی مال فقبلت و وقع الطلاق و الزعم ان المال لان الزوج یستبد
23 بالطلاق تبخیزاً و تعلیقاً و قد علقه یقبولها و المرأة تطلق التزاهیر

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 دلیل دوم: بر اینکه با خلع یک طلاق بائن واقع می شود، لفظ خلع چنان لفظی
2 است که در آن احتمال طلاق را دارد چنانچه اگر شخصی به زنش بگوید (خالعتی
3 و نیت طلاق داشته باشد یک طلاق بائن می شود، خلاصه: لفظ خلع از کنایات
4 است و با کنایات طلاق بائن می شود.

5
6 **الَّا أَنْ ذَكَرَ الْمَالَ أَعْنَى عَنْ النِّيَّةِ مَنَ وَلاَ نَهَى لَلتَّسْلِيمِ الْعَالِ التَّسْلِيمَ لَهَا نَفْسَهَا وَ**
7 **وَذَلِكَ بِالْمِنْوَنَةِ :**

8 در اینجا یک اعتراض می شود: اگر لفظ خلع از کنایات است پس باید در خلع نیت طلاق
9 شرط باشد حال آنکه در خلع نیت طلاق شرط نیست.

10 جواب: اینجا چون بول و مال را ذکر می کند پس نیازی به نیت نیست برای اینکه زن
11 ذمه داری مال را زمانه می پذیرد که تمام نفس او به او سپرده شود و سپردن
12 نفس به او تنها به طلاق بائن می شود نه به طلاق رجعی لذا می گویم خلع طلاق بائن
13 است رجعی نیست.

14
15 **وَإِنْ كَانَ الْمَشُورُ مِنْ قَبْلِهِ يُسَرِّهَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهَا عَوْضًا لِقَوْلِهِ تَوَالِي**
16 **وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ أَيْ أَنْ قَالَ فَلَا تَأْخُذُوا بَعْدَهُ**
17 **إِنْ نَسَا زَوْجَارِي وَنَا فَرَمَانِي مِنْ جَانِبِ سُوءِهِ بِأَنْ يَأْخُذَ مِنْهَا عَوْضًا لِقَوْلِهِ تَوَالِي**
18 **وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ أَيْ أَنْ قَالَ فَلَا تَأْخُذُوا بَعْدَهُ**
19 **إِنْ نَسَا زَوْجَارِي وَنَا فَرَمَانِي مِنْ جَانِبِ سُوءِهِ بِأَنْ يَأْخُذَ مِنْهَا عَوْضًا لِقَوْلِهِ تَوَالِي**

20 دلیل دوم: چون شوهر با استبدال زن (یعنی زن جدید گرفت) او را به وحشت
21 انداخته پس با گرفتن مال وحشت او را زیاد نکند.

22
23 **وَإِنْ كَانَ النِّشُوزُ مِنْهَا كَرِهًا لَهَا أَنْ يَأْخُذَ مِنْهَا أَكْثَرُهَا عَوَضًا لِقَوْلِهِ تَوَالِي**
24 **وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ أَيْ أَنْ قَالَ فَلَا تَأْخُذُوا بَعْدَهُ**

- 1 وان قال اردت التحريم اولم ارد به شيئا فهو يعين يعير به موليا لان الامل
2 فيه تحريم الطلاق انما هو يعين عندنا لو سئله فله الايمان
3 والركعت يا ابن مستم اقبال هرام ساجدت دانستم يا شيخ اردى نراشتم
4 پس منكر مر ايلاء كنده مى شود به وسيله اين سخن بدون هرام يك نوع منكر است
5 براى اينكه نزد ما آن چيزى كه طلال در هرام مى كند همانا سركند است و برخى
6 مسايخ لغت تحريم را بدون نيت به سوى طلاق بر مى كند دانسته و بگويد صرف

☆ « باب خلع » ☆

- 10 و اذا اشاق الزوجان وضا فا أن لا يقيما حدود الله فلا بأس بان تفترقا
11 نفسيهما عند بقال يخلعهما به لقوله توائي طالعها عليها ففها افترقا به
12 اگر زن و شوهر در میان خودشان جنگ و جدال کنند و احساس کنند حدود خدا را
13 (حقوق و روحیت) را نمی توانند ادا کنند پس گناهی نیست که زن برای رهایی
14 خود به شوهر خود به همدتا شوهر را بخلع کند
15 دلیل اقوال آن است بر مرد و (زن و شوهر) گناهی نیست در فدی دادن و گرفتن
16 بر زن فدی دادن گناه نیست و بر زن فدی گرفتن گناه نیست

- 18 فإذا افترقا ذلك وقع بالخلع تطليقة بائنه ولزمها انقال لقوله عليه السلام
19 الخلع تطليقة بائنه
20 وقتی که زن و شوهر خلع کردند یا خلع یک طلاق بائن جامع مى شود و بر زن عال
21 لازم مى شود بخاطر قول پیامبر صلی الله علیه وسلم خلع دادن یک طلاق بائن است

- 23 ولانه يحتمل حتى صار من الكنايات والواقع بالكنايات بائن الطان
24 ذكر الحال اغنى عن الشرح هنا و لا هنا

Subject:

Year: Month: Day: ()

واین قال أردت الطلاق فحسب تطليقتي بأنته الا ان ينوي التلث وقود لرفاه
فمن الكتابات :

اما اگر سؤهر بگوید با این سختم اراده طلاق دارمستم زن یک طلاق بائن می سکود
و اگر نیت ۳ طلاق را کند ۳ طلاق می سکود زیرا که الفاظ کتابیات اگر نیت نباشد
حد اقل مراد می سکود و اگر نیت باشد نیت مراد می سکود.

واین قال أردت الظهار فحسب ظهار و هذا عند ابن حنيفة "ا" و ابن يوسف
وقال محمد (رح) ليس بظهار الا بعد اسم التشبيه بالمتفرقة وهو الركبتان ...
اگر سؤهر بگوید با این سختم نیت ظهار دارمستم پس سؤهر ظهار کرده است.
ترد شیخین و ترد اما مذهب را ظهار کرده نیت

دلیل اما مذهب را ظهار به سببه دادن زن حلال به مصرمات ابدی (با کسی که برای همیشه)
کنایه با او حرام است) و در ظهار تشبیه دادن به مصرمات ابدی کردن است اما در
اینجا (انت علی حرام) تشبیه به مصرمات ابدی محدود است.

ولمها أنه أطلق الحرمة عن ظهار نوع حرمة المطلقة يحتل العقيد :

دلیل شیخین : سؤهر در کلام خود (انت علی حرام) حرمت را مطلق ذکر کرده و ذکر
حرمت هم احتمال طلاق را دارد و هم احتمال ظهار را دارد. پس حرمت مطلق است
و مطلق احتمال عقید شدن را دارد و هم احتمال ظهار را دارد.

پس حرمت مطلق است و مطلق احتمال عقید شدن را دارد و هم احتمال ظهار
را دارد و مطلق احتمال عقید شدن را دارد اما حرمت را عقید به ظهار طبق نیت
مرد می کنیم چون قاعده در احتمالات این است که اگر کسی سخن خود را به
نیت عمل کند تصدیق می سکود.

TANDIS

Subject:

Year: Month: Day: ()

ایلاء ساقط می شود و به خاطر ساقط شدن و محل ایلاء (زوجیت).

2

ولو قال لأجنبي والله لا أقدر على الظاهر على ثم تزوجها لم يكن
صحيحاً ولا مظاهراً إلا أن الكلام في وقوعه وفساده وطلالته لا بد من
اگر مردی به زنی غریبه نفقت به خدا قسم یا تو نزدیک کسی نمی گنم یا تو بر من مانتد هست
مادر هم مستی نیست با زن ازدواج کرد این شخص ایلاء کننده و مظاهر نیست
برای اینکه کلام وقوع بپردن آمدن از همان کلام باطلی بود به خاطر مردوم
بودن محل ایلاء و ظاهر (زوجیت) و کلامی که یکبار باطل و غلط شد بعداً درست
نمی شود اما اگر باز نشی نزدیک کند کفار به دهد چون به خاطر وطی هانت شده
و هانت شدن سبب کفار است سوگند به جهت هانت شدن منعقد شده.

11

1/2

ومرة ایلاء الامة شهران لان هذه مدة فريضة اجلاء للبنون

13

فتمت نصف بالرق كعدة العدة

14

ومدة ایلاء کثیر که ماه است برای اینکه مدت ایلاء ۴ ماه است اما به سبب رقت
نصف می شود و مدت عدت.

16

وان كان المولى مريضاً لا يقدر على الجماع او كانت مدينته او ارتقاء او عترة
لا تجامع او كانت بينهما مسافة فيقدر ان يصل اليها في مدة مائة
اگر ایلاء کننده مریض باشد یا قدرت بر جماع نداشته باشد یا زن مریض باشد یا زن ارتقاء
(آنکه تناسلی است مسدود است) باشد یا زن کو حک است که قابل جماع نیست
یا مسافت بین زن و سوهر به اندازه ای است که سوهر در مدت ایلاء به زن نمی رسد
پس در این صورت سوهر رجوع زبانی نمی کند و بتوید رجوع کردم بسوی زخم در
مدت ایلاء وقتی این گفت ایلاء ساقط می شود.

24

1 هما يقولان البيع موقوف فلا يمنع العائنة فيه؟

2

3 طرفین میگویند بیع یک چیز را من است مگر است بپرونده یا بشروط و

4 مانعیت آن از شرطی باقی مانده است.

5

6 وانحلف بالطلاق أن يعلق بغيرها فلا يفسد الاطلاق ما جبتها ولكن ذلك

7 مانع وان ابيح

8 و ضرورت میگویند به طلاق این است که عرضی یا رزق را به طلاق زن در دم

9 علق کند مثلاً گوید اگر با تو دوا کردم تو طلاق یا رزق در دم من طلاق است

10 پس به جهت حرمت طلاق با اقرار عرضی نمیکنند پس چه عید ایلاء است.

11

12 وان آتی من المطلق الرجعية كان موبيا وان اتى من المطلق لم يكون موبيا

1/2

13 لان الزوجية قائمة فم الاولى دون الثمانية وعشرا الايلة تكون دونه

14 اگر شوهر با زنی مطلقه رجعی داد بعد ایلاء کرد پس شوهر ایلاء کرده است اما

15 اگر با زن مطلقه بائنم ایلاء کرد ایلاء کننده میبایست برای اینکه نفقه برای ایلاء

16 باید محل ایلاء (زوجیت) باقی باشد پس در اولی (مطلقه رجعی) زوجیت باقی است

17 ایلاء کننده میبایست و در دومی (مطلقه بائنم) زوجیت باقی نیست پس ایلاء کننده

18 نیست و طلاق نفس محل ایلاء باقی است که اگر زنان میبایست (یعنی ایلاء

19 برای نسائی است که از زنان میبایستند).

20

21 فلهذا انقضت العدة قبل انقضاء مدة الايلة سقوا الايلة لفوات الحملية

22

23 واگر مدت عدت مطلق رجعی تمام شد قبل از تمام شدن مدت ایلاء پس

24

Subject:

Year: Month: Day: ()

وَلَوْ قَالَ وَهُوَ بِالْبَصَرَةِ وَاللَّهُ لَا أَدْخَلَ الْكُفُوفَ وَأَمْرًا تَبْطُلُ بِهَا لَمْ يَكُنْ مَوْثِقًا لِأَنَّهُ
يَعْلَمُ الْقُرْبَانَ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ يَدْرِيهِ بِالْأَخْرَاجِ مِنَ الْكُفُوفِ
اگر سؤهر در بصره باشد وزن در کوفه و سؤهر قسم غرور (وَاللَّهُ لَا أَدْخَلَ الْكُفُوفَ)
این سخن ایهل اکثره نیست
دلیل: برای اینکه با او تردیدی کردن ممکن است بدون کفاره به این صورت که
توسط وکیل یا نائب خود زن خود را از کوفه بیرون آورد و با او وطی کند

قَالَ وَلَوْ حَلَفَ أَوْ بِصَوْمٍ أَوْ بِصَدَقَةٍ أَوْ عَتَقَ أَوْ طَلَّقَ فَمَعْمُومُونَ لَتَحَقَّقَ الْمَنْعُ
بِالْبَصَرِ وَهُوَ كَرِ الشَّرْطِ وَالْحِزَاءِ وَهَذِهِ الْأَجْزَاءُ مَانِعَةٌ لِمَا غِيَاهُ وَهُوَ
اگر سؤهر گفت اگر من یا تو تردیدی کنم بر من یک حج لازم است یا روزه یا صدقه یا آزاد
کردن غلام یا طلاق پس سؤهر ایهل اکثره است
دلیل: تردیدی کردن (شرط) - حج و روزه (اجزای شرط) به سبب نایب شدن
منع تردیدی به سبب مسوولند و مسوولند زکر کردن حیزاء و شرط هست به سبب
زکر کردن (شرط) هستند زیرا که در انجام دادن آنها سختی و مشقت است

صَوْرَةُ الْحَلْفِ بِالْعَتَقِ أَنْ يَطْلُقَ بَقَرًا أَوْ عَتَقَ عَبْدَهُ وَغِيَرَهُ خَلْفَ ابْنِ يُونُسَ
فَإِنْ يَقُولُ يَعْلَمُ الْبَيْعُ ثُمَّ الْقُرْبَانَ فَلَا يَدْرِيهِ شَيْءٌ يَقُولُ ابْنُ الْبَيْعِ وَهُوَ
صورت حلف بالعق این است که آزاد کردن غلام خود را به وطی معلق کند و در این
بُوت ایهل ←

أَمَّا أَبُو يُونُسَ فَخِلَافٌ دَارِي أَوْ مَسْكُونٌ يَدْرِيهِ أَوْ مَسْكُونٌ يَدْرِيهِ أَوْ مَسْكُونٌ يَدْرِيهِ
بِأَزْنِ تَرْدِيكِ كَذِبٍ وَحِيزِي بِرَأْوٍ لَزِمَ مَسْكُونٌ كَمَا هُوَ خَلْعٌ رَأْفَتُهُمْ اسْتَوْثَرُ
خَلْعٌ نَزَارُكَ أَنْ تَزَادَ كَذِبًا بَابِ كَفَارَةٍ بِدَمٍ أَيْ جِزِيٍّ بِرَأْوٍ لَزِمَ مَسْكُونٌ
پس ایهل نیست

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 برخلاف اما اگر فرض کنیم که مسافر در سفر ایلا داشته است .

2 دلیل اما اگر فرض کنیم که مسافر در سفر ایلا داشته است .

3 روزگرم (از تفرقه ایسم یا مسئله اجاره عدا کسی حاکم خود را اجاره داد)

4 روزگرم به یک سال و یک روز از یک سال است .

5 روزگرم به آخر سال کشیده می شود و پس از یک ایلا مسافر می تواند

6 با تو یک سال و طی این یک سال مسافر اگر در روز و عدت ایلا ۴ ماه است پس

7 عدت پنج ماه است .

9 ولنا أن المولى من لا يملكه القربان أربعة أشهر الا بشرطه و يمكن

10 هذا لأن المستثنى يومه منكر بخلاف الاجارة لأن انصرف الى الاخر

11 تردد ما ایلا داشته به کسی می شود که بدو از کاره اما تردیدی که در آن

12 اما این مسئله از او الله لا قربك سنة الا يوماً بدون وجوب کاره نمی تواند

13 یک روز تردیدی کند برای مستثنی (الا يوماً) نه و غیره معینی است و اطلاق نمودن

14 آن بر هر روز سال می شود لذا انصرف کردن از هرگز آنرا (آن به آخر سال درست

15 نیست .

16 برخلاف مسئله اجاره در مسئله اجاره (الا يوماً) را به آخر سال بر می گردانیم یا اجاره

17 درست شود چون اجاره با همالت صحیح نیست اما می توانند با همالت درست

18 است پس قابل مقایسه نیستند .

20 ولو قربا في يوم و ابدا في أربعة أشهر او أكثر ما هو ليس سقوط الاستثناء

22 اگر مسافر بافتن از او الله لا قربك سنة الا يوماً روزی باز تردیدی کرد و بعد از این

23 تردیدی ۴ ماه یا بیشتر شد گذشت .

24 (يوم) ما عطا شده .

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 ولوقال والله لا أقربك شهرين وشهرين فهو مولد لأنه جمع بينهما بحرف
2 الباء فصار كجمعه بلفظ الجمع
3 اگر سؤهر گفت به خدا قسم نزدیک نمی‌کنم با تو دو ماه و ۲ ماه بعد از این ۴ ماه
4 پس سؤهر ایلاء گفته است چون ۲ ماه + ۲ ماه = ۴ ماه می‌گوید و اصل
5 مدت ایلاء ۶ یا ۴ ماه است اینجا حرف از واء جمع را آورده است پس گویا که
6 با صیغه جمع جمع کرده گویا که گفته نزدیک نمی‌کنم با تو به مدت ۴ ماه

7
8 ولومكث يوما ثم قال والله لا أقربك شهرين بعد الشهرين الأولين ثم
9 يكن موليا لأن الثاني إيجاب مبتدئ وقد صار منصوبا بعد الأولى و...
10 اما اگر سؤهر گفت به خدا قسم با تو نزدیک نمی‌کنم به مدت ۴ ماه پس یک روز درنگ
11 کرد و هیچی نگفت بعد گفت نزدیک نمی‌کنم با تو ۲ ماه بعد از ۲ ماه اول
12 در اینجا سؤهر ایلاء گفته نیست برای اینکه سؤگند دوم اگر بین معطوف و معطوف
13 علیه توقف باشد یا در معطوف نام الله باشد یا حرف تقي باشد پس معطوف
14 در حکم معطوف علیه داخل نیست در اینجا هر سه مورد دیده شده هم توقف
15 هم حرف تقي هم نام الله پس در حکم داخل نیستند
16 ایجاب جدید و نو است پس شخص در سؤگند اول ۲ ماه منع شد و در سؤگند
17 دوم چون از یک روز کم است به تکمیل ۴ ماه پس در هر ۲ صورت ۴ ماه تکمیل
18 نیست پس سؤهر ایلاء گفته نیست

19
20 ولوقال والله لا أقربك سنة إلا يوما لم يكن موليا خلافا لغيره وهو
21 بصرف الاستثناء أي أخرها اعتبارا بالاجابة فتفت عدة الضموم
22 اگر سؤهر گفت به خدا قسم نزدیک نمی‌کنم با تو یک سال مگر یک روز پس سؤهر ایلاء
23 گفته نیست

- 1 و پس، شوهر در تمام طلاق خود در نزد زن را عذر و دلت شوهر در آن را سپرد نمی‌کند
- 2 و اگر شوهر اول با این زن نکاح کرد پس به سبب ایلاء قبلی زن طلاق نمی‌شود
- 3 چیزی را ایلاء برای نکاح و ملک اول بزرگ را طلاق بطلان نکاح ازین وقت و این
- 4 مسئله فروع مسئله اختلافی تعبیری است
- 5 تردا اما اگر زنی بطلان نمی‌شود
- 6 ترد ما و بطلان می‌شود یعنی کسی که باز نشد ایلاء کرد پس ۲ طلاق
- 7 منجز به او دارد پس ترد ما ایلاء بطلان می‌شود و ترد اما اگر زنی بطلان نمی‌شود
- 8 البته شوهر با کسی است ترد ما چون شوهر طلاق کرد، الوقت است و چون
- 9 وظی نگردد هانت نشود و اگر باز را وظی کرد پس کفار شوهر خود را
- 10 بکشد
- 11 خلاصه ترد ما ایلاء با سه طلاق شدن با طلاق می‌شود و ایلاء شوهر به طلاق
- 12 عت بود با کسی است و هر وقت ترد کسی کرد هانت می‌شود و کفار بدو
- 13
- 14 فان حلف علی أقل من أربعة اشهر یمن یمن، مولی القول این عباس (رف)
- 15 لا ایلاء فیها دهن أربعة اشهر ولان الامتناع من قربانها فی الشهر الفریق
- 16 اگر شوهر شوهر خود را که چهار ماه باز نشد ترد کسی نمی‌کند پس شوهر ایلاء
- 17 کتبت نیست بخاطر قول ابن عباس رضی الله عنه که مدت ایلاء کمتر از چهار ماه
- 18 نیست
- 19 دلیل علی: برای اینکه خود داری از جماع با زن در اکثر مدت بلا مانع و شوهر است
- 20 فلأ شوهر خود را که یک ماه ترد کسی نمی‌کنم پس ماه دوم و سوم نیز ترد کسی نکرد
- 21 این ماه دوم و سوم که ترد کسی نکرد اگر خودش نکرد بدون مانع پس از اینگونه
- 22 امتناع از وظی بدون مانع حکم طلاق ثابت نمی‌شود
- 23
- 24

و ان كان حلف على الأبد فاليمين باقية لانها مطلقة ولا يوجد الحنف لترى
 في الائمة لا يتذكر الطلاق قبل استزوج لان لم يوجد منع الحنف بعد
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10

فان عاد تنزوجها عاد الایلاء فان وطئها والوقعت مفسدة اربعة اشهر طلاق
 اخر من لان اليمين باقية لا طلاقها وباستزوج ثبت حقا فثبتت
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20

فان تزوجها بعد زوج اخر لم يقع ذلك الایلاء طلاق لتقيد به بطلاق فدا
 21
 22
 23
 24

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 دست از زایل من کن و متناهی مدت ایلاء تمام می شود و عذر به ما احداث
2 که کنیم بعد از گذشتن مدت ایلاء خود به خود از جانب شوهر طلاق یافتن
3 می شود و نیازی به فیصله قاضی ندارد و همین قول نیز قول حضرت عثمان
4 و ۳ عبدالله و زید بن ثابت و علی بن ابی طالب و عیسی بن ابی سیر و چون
5 اینها امامان ما و پیشوایان دین ما هستند پس برای ما اقتدا به این برادران

7 ولانکه کان طلاقاً فی الجملة فحكم الشرع بنا جیل الى انقضاء العدة فان
8 کان حلف علی أربعة أشهر فقد سقطت

9 دلیل عقلی دوم: چون ایلاء در زمان ما دلیلت طلاق یافتن بالغور بود یعنی به
10 محض میگویند نمودن زن طلاق یافته می شد و شوهر حق تردیکی نداشت
11 و شریعت حکم کرد حکم را به گذشتن

13 علی أربعة أشهر فقد سقطت لیسوا لا انها كانت موقوتة به وان کان

15 اگر شوهر میگویند خود که ۴ ماه ببارن تردیکی می کند و ۴ ماه گذشت میگویند سا قضا
16 می شود یا گذشتن مدت ۴ ماه چون میگویند موقت به همین مدت بود و یا
17 گذشتن این مدت میگویند نیز سا قضا می شود

19 وان کان حلف علی الأبد فاليمين باعثة لاسها هو

21 اگر شوهر میگویند به عدم تردیکی در تمام عمر را کرده بود پس مدت ۴ ماه گذشت
22 و شوهر تردیکی نکرد و ۴ ماه گذشت میگویند سا قضا می شود یا گذشتن مدت
23 ۴ ماه چون میگویند موقت به همین مدت بود و یا گذشتن این مدت سا قضا می شود

Year:_____ Month:_____ Day:_____ ()

وَقَالَ الشَّاعِي = تَبَيَّنَ بِتَفْرِيقِ الْقَاضِي لِأَنَّهُ طُنِعَ حَقَّقًا فِي الْجَمَاعِ
فِيضْرِبُ الْقَاضِي مَثَلَهُ فِي التَّسْرِيعِ كَمَا فِي التَّحْيِيقِ وَالْعَفَةِ .
أَمَّا كَمَا شَافَعِي فِي عَمَلِهِ بِإِدْرَافَةِ الْمَاءِ [أَمَّا هُ] بَلْزُرِدِ وَسُورِ تَرْكِي تَكْرِي بَارِزِ
بِهِ جِدَارِ زُورِ قَاضِي طَلَّاقِ بَائِثِ فِي سُورِ بِهِ فَيَصِلُ قَاضِي بَعْدَ زَمَدِ إِلَاءِ حَكَمِ
إِلَاءِ مَوْقُوفِ اسْت .

ولما أنه ظلمما بمنع حقا فما راء الشرع يزوال نفعه التناح عند منفس هذه
الحدث وهو انما شور عن عثمان وعلى والعبارات الثلاثة وزيد بن ثابت
دليل ما اينست كه مرد حق زن كوطيخ را باز داسته است پس بيزن ظلم
كرده پس شريعت خود باسغ ظلم اولي مرده به ان صورت كه نفع تناح را از

1 اگر شود طلاق در موقوف به صحت شدید و درین و طویل کرد طلاق را
2 واقع می شود زیرا وقتی که شود این کلیات را به کار می برد یعنی هر
3 شود در آن طلاق صحیح و در صورتی است که تدارک آن ممکن نباشد
4 و آن طلاق که حیرانکننده می کند نیست اگر باشد است.

5

6 و چون ابی یوسف آنه یقع بها رجعية لان هذا العوض للایلیق به
7 فیلزم ولونون الثالث فی هذه الفصول صحت نیزه لکنف یوم
8 و اما اگر ابو یوسف می فرماید با این الفاظ طلاق رجعی واقع می شود برای اینکه
9 این صفت شدید و طویل و درین برای جسم ها می باشد و طلاق رجعی نیست
10 پس این صفت ها با طلاق مناسب نیستند لذا لغو می شود و فقط آنست
11 طلاق ماتی می باشد و اگر آنست طلاق رجعی واقع می شود و اگر عام این
12 صورت ها شکر که ذکر شد که آنست بائن آنست طلاق البتة آنست (سواء الطلاق
13 آنست آنست الطلاق آنست الطلاق) در تمام این صورتها اگر نیست طلاق
14 را کنند درست است. برای طلاق بائن ۲ قسم است: بیخونیت غلیظه -
15 بیخونیت خفیه ۴ قسم هر کدام را ۲ قسمت کنند درست است.

1/2

16

☆ « باب ایلاء » ☆

17

19 و اذا قال الرجل لأمرأته والله لا اقرب ابوطول والله لا اقرب ابربعة انهم
20 فهو مولى لقوله تعالى للذين یؤولون من نسائهم تربین ۵۵۵۵۵۵۵۵
21 ایلاء ۲ صورت است و این قول شود (والله لا اقربک أبداً) والله لا اقربک
22 أربعة أشهر در صورت دوم ترد ما ایلاء گفته است و اما در ترد اما مالک و اما
23 شافعی و اما هر دو ایلاء گفته نیست تا زمانیکه بیست و چهار ماه بگذرد تا بگذرد

24

Subject:

Year: Month: Day: ()

ترد امام زفره اگر مستند در چیزهایی باشد که به بزرگی موصوف است ترد مردم
آتش ترد مردم بزرگی است پس طلاق باین و کینه طلاق رجعی است .
و بعد از آن گفته با امام ابوحنیفه هم نظر است و یک آیه در این که با
امام ابو یوسف هم نظر است و نسخه اختلاف در مسئله ما فهمیده می شود .

مثل رأس الابرّة مثل عظم رأس الابرّة و مثل الجبل مثل عظم الجبل

ترد امام ابوحنیفه طلاق باین آیه چون تسبیح وجود دارد
و ترد امام ابو یوسف طلاق رجعی چون لفظ عظم در اینجا ذکر نیست
ترد امام زفره طلاق رجعی آیه چون سر سوزن ترد مردم به بزرگی موصوف نیست

مثل رأس الابرّة

ترد امام ابوحنیفه طلاق باین آیه چون تسبیح وجود دارد
ترد امام ابو یوسف نیز طلاق باین آیه چون لفظ عظم در اینجا است
و ترد امام زفره طلاق رجعی چون سر سوزن ترد مردم به بزرگی موصوف نیست

مثل الجبل مثل عظم الجبل

طلاق باین آیه چون لفظ عظم ذکر شده و ترد امام زفره طلاق باین آیه چون کوه به بزرگی
ترد مردم موصوف است .

ولو قال أنت طالق تطليقة شديدة أو حريضة أو طويلة فمضى واحدة
بأنه قال يكفلني فذكره يكتفي به و هو بائن و هو يفسد و هو

1 وعن محمد رحمه الله انه يقع الثلاث عند عدم النية لان في غير ادب التشبيح في
2 القوة ثارة فوضع العدد احدى يقال هو الف رجل ويراد بالقوة فصح
3 اما محمد رحمه الله في قوله لا يرد في ثلاث طلاق بانكرت
4 نواسته بانكرت ٣ طلاقا واقع من يرد في ثلاث طلاقا بانكرت
5 واقع من يرد في ثلاث طلاقا بانكرت

7 واما الثالث طلاق شئ في طلاق البيت لضعفه في نفسه وقدره لا كقدره في غيره
8 ذلك فصح فصح نية وحده انكرت في البيت في الماثل
9 دليل برائتك ههنا بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت في ثلاث
10 جواب : براءتك ههنا بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت في ثلاث
11 ههنا في ثلثه وجسم ههنا بزرگ است . خانه را بر من کند یا تعداد ههنا زیاد
12 مستند

13 به سبب بزرگی ههنا بانكرت ظاهر من يرد في ثلاث طلاقا بانكرت
14 به سبب كثرة ههنا بانكرت ٣ طلاقا بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت
15 بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت
16 نواسته بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت

18 ثم الاصل عند ابي حنيفة انه متى شبه الطلاق بشئ يقع بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت
19 كان التشبيح في ذكر العظم او لم يذكر لعمري ان التشبيح في ذكر العظم في ثلاث طلاقا بانكرت
20 قاعده اما ابو حنيفة اگر در طلاق تشبيه بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت في ثلاث طلاقا بانكرت
21 بانكرت طلاقا بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت
22 بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت

23 تراد اما ابو يوسف اگر ذکر لفظ بزرگی بانكرت طلاقا بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت
24 رجعي من يرد في ثلاث طلاقا بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت بانكرت

1 اما الأول فأنه وصفه بالشدة وهو بائن لأن لا يستقل الانتفاء
2 والارتقاء أما العسر حتى فيمتنع
3 دليل: برائتك مما لا كفتن (أنت طالق) أشد الطلاق (طلاق بائن واقع می شود)
4 چون طلاق به شدت (أشد الطلاق) وصف کرده است در قبل ما عنوان داریم که بانه
5 طلاق به شدت و زیادت وصف شود طلاق بائن واقع می شود
6 برای طلاق بائن احتمال شکستن و ترک دادن به ندارد بر خلاف طلاق رجعی

7
8 واما تصبح نيته الثلاث لذكره المصدره

9
10 اما با كفتن (أنت طالق أشد الطلاق) اگر نیت ۳ طلاق کند درست است

11 دليل: چون این شخص مصدر طلاق ذکر کرده و مصدر بدون جنس است پس بدون
12 لفظ شديد احتمال ۳ طلاق به دارد پس با وصف لفظ شدت احتمال ۳ طلاق را دارد

13
14 واما الثاني فأنه قد يراد بهذه التشبيه من القوة تارة وفي العدد اخرى

15 يقال هو الف رجل وسرادب القوة فيصبح نية الا عربين وعند فقهاءنا

16 دليل: برائتك با كفتن (أنت طالق كالف) طلاق بائن واقع می شود چرا که

17 جواب: برای اینکه هر کالین نامی به قوت تشبیه می شود و نامی به عدد تشبیه

18 می شود چنانچه مردم می گویند که هو الف رجل (او برابر هزار نفر است در

19 اینجا تشبیه دادن در قوت مراد است پس این کلام دارای ۲ احتمال است

20 اگر تشبیه به قوت و تشبیه به عدد پس نیت هر ۲ هم نیت و هم ۳ طلاق (یک طلاق

21 بائن درست است . و اما اگر نیت نداشتند پس بین طلاق بائن و ۳ طلاق هر کدام

22 که اقل است همان واقع می شود و طلاق بائن اقل است از ۳ طلاق لذا بدون نیت

23 طلاق بائن واقع می شود

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 اما اگر ابو یوسف می گوید اگر شخصی به ریش بگوید **أنت طالق البدعة** طلاق بائن
2 نمی شود زیرا **فکر بانیست** چون طلاق بدعی **بناهی** به سبب بیعت و اقامه می شود
3 و بناهی به سبب طلاق در حالت عیقت برای بیعت نیست لازم است.
4 اما اگر محمد بن عوف بن ابی ایوب می گوید اگر شخصی بگوید **أنت طالق البدعة** یا **أنت طالق**
5 **السینان** طلاق رجعی واقع می شود زیرا که سبب بدعه بناهی به طلاق در حالت
6 عیقت دارد می شود پس جهت شکک بیعت است **بناهی** می شود.

7
8 و کذا إذا قال كالحيل لأن التشبيه به موجب زيادة لأفعال وذلك إنبات زيادة
9 الوصف وهذا إذا قال مثل الحيل لم يقلنا وقال أبو يوسف ررح يكون...
10 هم جنس طلاقاً بآثره می شود اگر بگوید **أنت طالق كالحيل** یا **مثل الحيل** تشبیه
11 دادن به کوه موجب شدت است و زیادت ۲ محسوس دارد کیسه زیادت در
12 حدود و تیزی زیادت در صفت در کوه به اعتبار حدود احتمال زیادت است
13 چون کوه به اعتبار ذات خود یک طلاق است و زیادت به وصف مرد است
14 و اعتبار به وصف زیادت طلاق بائن واقع می شود.
15 اما اگر ابو یوسف می فرماید که یک طلاق رجعی واقع می شود چون کوه یک چیز
16 است و از تشبیه به آن نیز یک طلاق واقع می شود.

17
18 ولو قال لها أنت طالق أشد الطلاق أو كالف أو مل البيت فهي واحدة
19 **يا أنت إلا ان يزوج ثلثاً** ^{مزار}
20 اگر شود هر بگوید دو سخت ترین طلاق یا تو به ما شتر عدد ۳ طلاق یا به اندازه پیری
21 خانه طلاق ۳ در این هر ۳ محسوس تشبیه طلاق بائن واقع می شود و اگر نیست ۲ طلاق
22 بکنند با این الفاظ ۳ طلاق واقع می شود.

۱ و مسأله الرجعة ممنوعة واحدة باثنته اذ ان تكون له نية اوفون التثني
 ۲ اما اذ انون التثني فتلث لاهية من قبله
 ۳ جواب ما به دليل امام شافعي: اما شافعي كه گفته بود تو طلاقى ولى حق رجوع به
 ۴ تو را ندارم طلاق رجعى واقع مى شود پس ما اين را قبول نمى كنيم كه طلاق رجعى
 ۵ واقع مى شود. اگر سگومر نيت نكر يا نيت ۲ طلاق را كرد طلاق بائن و اگر نيت
 ۶ ۳ طلاق را كرد ۳ طلاق واقع مى شود.

۷ و لوعنى بقوله: أنت طالق واحدة و بقوله بائن او ابنته اخرون يقع تطليقا
 ۹ باثنتان لان هذا الوصف يصلح لابتداء الايقاع
 ۱۰ و اگر سگومر مراد از أنت طالق لا یتك طلاق بكير و باسحق (يا اربابكم)
 ۱۱ طلاق بكير ۲ طلاق بائن واقع مى شود.
 ۱۲ دليل: براى اينكه اين صفت بائن و ابنته در ابتدا صلاحيت واقع كردن طلاق را دارد.

۱۳ و كذا اذا قال: أنت طالق أفخصش الطلاق لان هذا يوصف بهذا الوصف باعتبار
 ۱۴ اشره وهو البينونة فمما دل فصار لقوله بائن و كذا اذا قال أخبث الله
 ۱۵ اگر سگومر به زنى بگوید تو طلاق هستى برترين طلاق و طلاق بائن واقع مى شود.
 ۱۶ دليل ايجون طلاق باو وصف (مفخصش) متصف شده به اعتبار اشران و آن اشرى الطالق
 ۱۷ بينونيت است پس طلاق بائن مى شود و همچنین زمانتكم بگوید اخبث الطلاق
 ۱۸ يا أسود الطلاق طلاق متصف با اين صفات باشد طلاق بائن واقع مى شود و
 ۱۹ همچنین اگر بگوید تو طلاق بد هستى يا طلاق شيطان هستى طلاق بائن واقع مى شود
 ۲۰ چون طلاق رجعى طلاق سنت است و طلاق بد هستى و شيطان طلاق بائن است.
 ۲۱

۲۲ و عن ابى يوسف فى قولها أنت طالق للبدعة انه لا يكون بائنا الا بالنية
 ۲۳ لان البدعة قد تكون مع حيث الايقاع فى حالة حيض فلا بد
 ۲۴

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 دلیل: اشاره با در میهم متصل نشد پس معنای آن طلاق اعتباری می شود
2 پس آنکه طلاق رجعی راجع می شود.

3

4 و إذا أوصف الطلاق بضرب من الزيادة والشدة كان بائناً على أن يقول
5 أنت طالق ما تثنى أو البتة وكان الشافعي (ره) يقع رجعاً إذا كان موهماً
6 اگر طلاق را با زیادت (البتة) و شدت (ما تثنى) بگوید آن طلاق بائن
7 یا آن طلاق (البتة) نیست در این صورت طلاق بائن راجع می شود
8 اما شافعی رجعی را می گوید: طلاق رجعی راجع می شود اگر زن بدخول بدا باشد
9 دلیل: طلاق صریح در عین حالتي مشروع گردید، مگر آنکه بعد از آن رجعت می آید
10 طلاق صریح را به صفت بیفوت میگویند مگر آنکه خلاف شریعت است پس صفت
11 لغو می شود.

1/2

12 مثل زما س که میگوید تو طلاق را پس حق رجوع به تو باز می آید طلاق رجعی
13 راجع می شود.

14

15 ولما أنه وصفه بما يقتضيه لفظه الآخر أن البتة من قبل الدخول
16 وبعد العقد تحصيل به فكل من هذا الوصف لتعيين الحدود ١١٠٠٠٠٠٠
17 طلاق را با چنان صفتی وصف کرده که لغت طلاق احتمال آنرا دارد بیفوت بعد از و عینی
18 است که طلاق آنرا مقبول می کند حتی اگر شوهر بگوید اما خود به خود می آید
19 مثل و قتله عدت طلاق رجعی تمام شود طلاق بائن می شود و طلاق صریح پس
20 از دخول طلاق بائن است و اگر طلاق احتمال بیفوت را نمی دانست پس نه یا نیست
21 بعد از اتمام عدت طلاق بائن می شود پس این وصف (ما تثنى و البتة) در ۲ احتمال
22 یکی از تعیین کرده است.

23

24

زن سه طلاق می شود. چون اشاره با انگشتان غائبه علم اعداد را می دهد در جریان
عرف زمانیکه اشاره با عدد مبهم تر هکذا همراه باشند. چنانچه پیامبر خدا ﷺ علم
فرمودند: ماه اینقدر و اینقدر و اینقدر است. سه مرتبه هر سه دست انگشت نشانی
به نشان می داد که ۳۰ روز می شود و برای ماه ۲۹ روزه دو مرتبه انگشتان دست را کامل
اما مرتبه سوم یک انگشت است.

و این اشاره بواحد یعنی واحد و آن اشاره با انگشتی که می بینیم نشان می دهد و
پس اگر یک انگشت اشاره کرد یک طلاق و اگر اشاره با ۲ انگشت ۲ طلاق بخاطر
آنچه که گفتیم و اشاره با انگشتان باز شده واقع می شود البته یک قبل دارد اگر
با بیست انگشت اشاره کرد ۵ اشاره انگشتان بسته واقع می شود.

و از آن که تنوع بالا اشاره با المشورة منها فلو نوى الاشارة بالضمومتين یصدق
دیانته لا قضاء و هذا اذا نوى الاشارة بالكف حتى يقع فى الاولی
و زمانیکه اشاره با انگشتان باز کرد و نیت ۲ انگشت بسته را کرد دیانتاً تصدیق می شود
و حقیقتاً تصدیق نمی شود. و زمانیکه اشاره با انگشتان باز کرد و نیت دست را نیت کرد
دیانتاً تصدیق می شود و حقیقتاً دیانتاً در صورت اول از اشاره با انگشتان باز و نیت انگشتان
بسته دو طلاق واقع می شود در صورت دوم از اشاره با انگشتان و نیت کف دست یک
طلاق واقع می شود زیرا که کلام به انگشتان بند و به کف دست احتمال اشاره نمودن
را دارد ولی خلاصه ظاهر است و اگر کلام خلاصه ظاهر باشد دیانتاً تصدیق و قضائاً
تصدیق نمی شود.

و لو لم یقل هكذا تقع واحدة لأنه لم یقتدر بالعدد المبهم فبقی الاعتبار لقول
انت طالق:

و اگر بعد از آن طالق هکذا گفت و به ۳ انگشت اشاره کرد یک طلاق واقع می شود.

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 ولهما أنه علق الطلاق بما يعلق به المولى العتق ثم العتق بفارغما ومن

2 امثله فذا الطلاق والطلاقان تترزمان الامة حرفة فليطه
3 مسود الطلاق را معلو به چيزي كرد كه آقا دوست را بگويي معلو كرد است پس

4 طلاق مقارن باعتق است وعتق در حال رقيت واقع مي شود پس طلاق در حال

5 رقيت واقع مي شود وليست با ۲ طلاق و غلام و مسود به خلاف مسئله اولي

6

7 لأنه علق التطلق باعتاق المولى فيفتح الطلاق بعد العتق على ما

8 غير ما به

9 بر خلاف مسئله اول چون تطلق معلو شده به اعتاق مولى پس طلاق بعد از عتق واقع

10 مي شود اما در حكايتي در اين مسئله دوم تطلق معلو شده به چيزيك اعتاق به آقا

11 معلو شده است

12 وب خلاف العدة لان يؤخذ فيها بالاحتياط وكذا العدة في النظر فليست بوجده
13 و بر خلاف عدة برايا اينكه در عدت بسيار احتياط كردن مي شود و در طلاق و غلام

14 بنابر اختيار كردن مي شود

15

16 ولا وجه الى ما قال لان العتق لو كان يقارن الاعتاق لانه عتق
17 جواب به دليل اما كنه:

18 عتق مقارن اعتاق است چون اعتاق عتق است پس طلاق مقارن تطلق

19 زيرا كه تطلق عتق طلاق است پس در طلاق و عتق اتقان اكدر

20

21 ومن قال أنت طالق هكذا يشير بالابهام والشبهة والوسطى فمضى ثلث

22 لان الإشارة بالاصابع تفيد العلم بالعدد فمضى فمضى العادة
23 اگر شخصي به زنش بگويد تو اينقدر طلاق هستي وبه انگشت سهگانه وسطى اشاره كرد

24 و شمارت

1. و چیزی معلوم به عتق و تعلق از طلاق دادن است که طلاق بهر دو آدم فقط نمی تواند در
2. چیزی های تعریف کند که مالک آنها باشد اسباب یا مالک و تعلق از دادن طلاق دادن
3. است که طلاق بهر دو نوع طلاق یک امر شرعی است و در اختیار اسباب نیست پس
4. جزای طلاق معلق است به عتق یا اعتاق برای اینکه در تعلقات تصرفات عتقی
5. طلاق دادن تعلق می نامند شرط است به هنگام تکلم یعنی بهر از قبل انتظار
6. تکلم کرده یا از بی تلفظ مجبور طلاق بعد از آزادی ندارد
7. طلاق حق طلاق جزای حقوق شرط

- 8.
9. و زمانی که تعلق معلق شد به اگر از کردن و اگر از شدن پس اگر از کردن و اگر از شدن شرط
10. و تعلق جزای شرط اول شرط نمی آید بعد جزای شرط بعد حکم می آید چون حکم
11. نمی بعد از شئی می آید.

طلاق	تعلق جزای شرط	عتق (شرط)
12		
13	دوم	اول
14		

15. اول شرط بعد جزای شرط بعد حکم می آید چون حکم شئی بعد از شئی می آید یعنی است اول
16. اگر از می شود بعد طلاق راده می شود و بعد از طلاق دادن (بعد از تعلق) وقوع طلاق
17. (طلاق) حکم تعلق می شود.
18. پس وقوع طلاق مؤثر شد به بعد از آزادی - یعنی وقتی که آزاد می شود طلاق واقع می شود.
19. پس وقوع طلاق مضار است باز عتق به زن اگر از است و ۲ طلاق برای زن آزاد طلاق می شود
20. می شود طلاق مغفله نمی شود.

21. خلاصه: سهو و تعلق از طلاق دادن معلق کرد بر حق پس حق شرط است و
22. تعلق جزای شرط و اول شرط می آید بعد جزای شرط.
23. لذا اول حق می آید بعد تعلق و طلاق (وقوع طلاق) بعد از تعلق (طلاق دادن) می باشد.

Subject:

Year: Month: Day: ()

پس خلاصه چون ملک نذاح باقی نماند پس طلاق نیز واقع می شود.

و کذا إذا ملكته أو شقها منه لا يقع الطلاق لما قلنا من الحنفية وإن صح
«ح» أن يقع لأن العدة واجبة بخلاف الفصل الأول لأن لا عدة
هم چنین اگر زن آزاد مالک شوهرش شد یا مالک همسای از شوهرش شد به این
صورت که شوهر غلام شخص دیگری بوده و زن آنرا خرید در این صورت نیز
طلاق نمی افتد چون منافات است بین مالکیت و مملوکیست.
اما امام محمد می گوید ۸ در صورت دوم [وزن مالک زن مالک شوهرش باشد] اگر شوهر
طلاق داد واقع می شود چون در این صورت پدر زن عورت لازم است برخلاف صورت اول
[شوهر مالک زنش می شود] چون در صورت اول عورت پدر زن لازم نیست حتی که
برای مالک وطنی طلال است.

ولو قال لها وهي أمه لغيره أنت طالق ثنتين مع عتق مولاك أيا فاعتقها
ملك الزوج الرجعة لأن علق التطليق بالعتاق أو العتق
و اگر شوهر به زنش گفت در مالک زنش کنیز شخص دیگری بودی آنست طلاق ثنیت مع
عتق مولاك ایاك] ۲ طلاق همسری بعد از عتق که آقا قولا آزاد کرد پس وقتی که
آقا کنیز را آزاد کرد ۲ طلاق رجعی واقع می شود و صورت غلیظه ثابت می شود.
دلیل: برای اینکه شوهر معلق کرده طلاق دادن را بعد از آزادی و آزاد شدن و لغت
آمع عتق مولاك ایاك] احتمال هر ۲ آزاد شدن و آزاد کردن را دارد پس عتق
شرط و وقوع طلاق مشروط می باشد.

و شرط [عتق] آنست که بالفعل معلوم است اما امکان بودنش وجود دارد.
[یعنی بالفعل وقوع کلام زنش کنیز است اما امکان آزاد وجود دارد]
و حکم وقوع طلاق به شرط معلق می گردد و آزادی به همین صفت معلوم علی الخطر الوجوه

ولهذا ان الوصف متى قرُن بالعدد كان الوقوع بذكر العدد الاثرى ان ...
 دليل شيخنا: متى به صفت (طلاق) با عدد همراه باشد وقوع طلاق به عدد است نه
 صفت آيا مگر نه بيشه كه اگر كسى با وقوع طلاق به صفت طالق مى بود پس بايد
 عدد ۳ نفوذ كند. اما وقوع طلاق به عدد است نه صفت و چيزيكه طلاق را واقع مى كند
 صغيره صفت طلاق نيست بلكه مصدر (موصوف) محذوف است كه عدد براى آن صفت
 است يعنى سخن مرد اين است.

أنت طالق تطليقة واحدة
 مصدر موصوف
 این طلاق را واقع مى كند

پس وقتى بين واحدة حرف شك آورده و چون واحدة صفت براى مصدر است
 در مصدر واقع كنده طلاق است پس شك در اصل ايتاع بگده و با شك طلاق واقع نمى شود

ولو قال أنت طالق مع صوتي او مع موتي فليس بشئ الا انما فى الطلاق
 الى حالة فانما يقع له لان موتي ينافى اى هاية وموتها
 اگر شخصى بگويد تو به همراه مرگ من يا به همراه مرگ خودت طلاق واقع نمى شود
 براى اينكه مضارع طلاق را به حالتى كه مضارع با طلاق است چون موت شوهر
 منافى با طلاق است شوهر بجزرد نمى تواند طلاق دهد طلاق را اگر مرده مى دهد
 نه مرده و موت زن منافى با اصل طلاق است زن كه مرد شوهر ديگر چه كند
 را مى خواهد طلاق بدهد = براى طلاق اهلليت و محليت ضرورى است با صوت شوهر
 اهلليت نيست و موت زن محليت هم چس طلاق واقع نمى شود.

وإذا ملك الزوج إمراته أو شققتا منها أو ملكت المرأة زوجها أو شققتا
 ففرقتا الفرقة لنا فإي بين الطليق اما ملكها
 واما ملكها

1 ولو قال أنت طالق واحدة أولا فليس بيشتر قال رضى الله عنه كذا ذكر
 2 فى الصامع الصغير فى غير خلاف وهذا قول ابى حنيفة راجع
 3 الى خبره روى به فى مسند بكاره أنت طالق أولا فى مسند الامام واقع فى مسند
 4 مصنف به فى ما يرد من مسند در كتاب جامع فى غير بدون اختلاف ذكر شده
 5 اما در حديث جليل است و در كتاب اختلاف وجود دارد بر اينكه چون اين قول
 6 اما ابو حنيفة و قول درم اما ابو يوسف و قول اما محمد
 7 قول اما ابو يوسف در اين است كه در اين صورت طلاق رجعى واقع مى شود
 8 پس نزد امام محمد در اين صورت يك طلاق رجعى واقع مى شود به اين دليل در
 9 كتاب مبسوط اما محمد در كتاب الطلاق قول اما ابو يوسف و در كرسنه كه اگر كسى
 10 بگردد فرودش بگويد انت طالق واحدة اولاشى ذكره نزل طلاق رجعى مى شود پس
 11 اگر بگويد انت طالق واحدة اولاشى نزل طلاق رجعى واقع مى شود و در پنج شرطى پس
 12 (انت طالق واحدة اولاشى) و (انت طالق واحدة اولاشى) است .

14 ولو كان المذكور فمما قول الكل فقول محمد راجع الى ايتان لانه افضل
 15 اگر بپذيريم اين مستند اختلافى است پس مى شود يك اما
 16 ۱- انت طالق واحدة اولاشى طلاق واقع مى شود راجع الى الصغير
 17 ۲- طلاق رجعى واقع مى شود در مبسوط و كتاب الطلاق
 18 دليل امام محمد در چون مى گوهر كيك (او كيك شك) را وارد كرده بين واحدة اولاشى
 19 به خاطر شك واحدة سابقا مى شود راجع الى انت طالق يامى مى ماند يك او آن
 20 يك طلاق رجعى مى شود
 21 اما برخلاف زمانى بگويد انت طالق اول به چون اينجا حرف شك (او) در اصل دارد
 22 شده و طلاق با شك واقع مى شود .

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 وقال الشافعي يقع الطلاق في الوجه الاول ايضا اذا نوى لان ملك
2 النكاح مشترك بين الزوجين حتى طلقت المطالبة بالوطى
اما ما شافعي في فريادة: در صورت اول نیز طلاق واقع می شود زمانیکه شوهر نیت طلاق
4 داشته باشد در صورت اول؛ همان صورتی که شوهر می گوید من از تو طلاق هستم

5
دلیل اما ما شافعی: برای اینکه ملک نکاح بین زن و شوهر مشترک است به همین خاطر
7 زن حق مطالبه و طی از شوهرش را دارد چنانچه شوهرش حق مطالبه و طی از
8 زنش را دارد و به همین خاطر حلال بودن هر یک فائده برون از هم بین زن و شوهر
9 مشترک است. و طلاق زایل کننده ملک نکاح و حلت است پس منسوب نبودن
10 طلاق بسوی شوهر صحیح است چنانچه منسوب نبودن ابانت و تحریم بزن و
11 شوهر بسوی هم یک درست است.

1/2

12

13 ولنا ان الطلاق لازمة العقد وهو فيما دون الزوج الاثرى انما هي ه دده
14 دلیل ماه طلاق بر احوال و در کردن قید نکاح است. و قید نکاح برای زن است نه شوهر آیا
15 مگر نمی بینی زن بدون اجازه شوهر نمی تواند از خانه بیرون برود حال آنکه شوهر
16 برای بیرون رفتن از خانه به اجازه زن نیاز ندارد و هم اینکه زن اجازه شوهر دوم را
ندارد اما شوهر اجازه زن گرفته را دارد پس قید نکاح برای زن است. برای زن حاکم
و شوهر حاکم است برای همین به زن منکوه می گویند و شوهر ناکح است
پس منسوب نبودن طلاق بسوی مرد درست نیست چون طلاق برای برانگیختن
19 قید نکاح است و قید نکاح در زن وجود دارد برخلاف ابانت و تحریم برای
20 ابانت برای دور کردن تعلق و پیوند است و تحریم برای دور کردن حلت است
21 که تعلق و پیوند و حلت مشترک بین زن و شوهر پس منسوب نبودن
22 تحریم و ابانت به هر یکی از زن و شوهر درست است اما نسبت طلاق فقط
23 به سمت زن درست است.

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 هرگاه یوم مضاعف باشد پسوی عدلی که استعد (طلوع است) است در آن روز
2 معنای حقیقی یوم را در نظر می گیریم چون وقت معیار است برای آن فعل
3 مثل روزی و زردی اما اگر یوم مضاعف باشد به شکل یک غیر معیار است (طلوع است)
4 وقت برای آن طرف است پس معنای مجازی یوم (مطلق وقت) را در نظر
5 می گیریم در اینجا طلوع و غروب غیر معیار است پس مطلق روز مراد است نه شب
6 نه روز نکاح کند طلوع می شود

8 ولو قال غیبت به بیاخذ النهار خا عت دین فی القضاء لانه یوم حقیقی
9 نکه من رد دلیل الاستیصال الا السواد وانما یقال لا یستأول
10 اگر بگوید مراد گرفته ام از این سخن بیان ندارد را قضای تسمیق کرد می شود
11 چون غیبت کرد حقیقت کلامش را از معنای حقیقی روز غیبت کرد (شب
12 سیاه است و روز روشن و لغات عرب به همین است.

فصل

15 ومن قال لا امرأته انا فلیک طالق فلیس بشیء وان یقول طلاقا

17 اگر شوهری گفت انا فلیک طالق من از جانب تو طلاق هستم پس طلاق واقع
18 نمی شود اگر چه شوهر غیبت طلاق را کند

20 ولو قال انا فلیک یا بنی او فلیک حرام فینفس الطلاق غنی طالق

22 اما اگر شوهر بگوید من از جانب تو یا بنی هستم یا بر تو حرام هستم طلاق واقع می شود
23 اگر غیبت طلاق داشته باشد

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 طلاق واقع شود و اهل اختلاف در این مسئله است که اگر شخص قسم بخورد من
2 دیگر در این خانه زندگی نمیکنم در همان لحظه شروع به انتقال و سالهاش کرد پس
3 استحساناً حائث نمی شود .

4 اما امام زعفری گوید: طلاق می نگردد .

5
6 ومن قال لامرأة يوم أتزوجك فأنت طالق فتزوجها ليلة طلعت لأن اليوم
7 يذکر ویراد به بیافق النهار فیصل علی اذا قیرت بفصل
8 اگر شوهر بگوید به زنی روزیکه با تو نکاح کنم تو طالق پس سب باز نکاح کردن زن
9 طلاق می شود .

10 دلیل: برای اینکه مراد از یوم روشنی روز است پس بر بیافق نهار حمل می شود
11 اگر عینی روشنی یوم

12 چون لفظ یوم با فعل محدد نزدیک و مقارن است (محدد عینی دراز) مانند روزه
13 که شروع روزه از طلوع فجر تا غروب که هر روز فقط یک روزه می توانیم بگیریم پس
14 شروعش از طلوع فجر تا غروب این فعلی طولانی است (برای اینکه مراد از یوم
15 معیار است اگر عینی فقط می توانیم یک مأموریه انجام دهیم) و مراد از معیار آن است
16 که در انجام دادن این فعل نیاز به وقت محدود نیست بلکه مطلق وقت است و
17 طلاق نیز خیر محدد است و لفظ یوم مطلق است سب هر روز شامل می شود
18 پس در وقت نکاح کرد طلاق می نگردد .

19
20 حقیقی (بیافق النهار) روز
21 به صورت خلاصه یوم دارای دو معنی باشد
22 مجازی (مطلق وقت به سببان روز)
23
24

Subject: _____

Year: _____ Month: _____ Day: _____ ()

1 در هر حال اگر از آنست که بخواهد به سبب شک در غیریتش زایل نشود پس اگر از احتیاط
2 نرسد یا نمی رسد ،

3

4 و هذا الخلاف فيما إذا لم يكن له نيّة إذا انقضى الوقت يقع فيه حال طلاق
5 نون استدرک يقع فيه أحد القولين لأن اللفظ هو...

6 این اختلاف بین ما جیش و امام اعظم در صورتی است که بگوید هیچ نیّت ندارد

7 اما اگر بگوید اگر از آنست که بخواهد به سبب شک در غیریتش زایل نشود پس اگر از احتیاط

8 نرسد یا نمی رسد ،

9

10 ولو قال أنت طالق ما لم أطلقك أنت طالق فهو طالق بهذه التعليل

11 معناه قال ذلك موقفاً لا نه والقياس أن يقع المصداق

12 اگر بگوید من به سبب شک در غیریتش زایل نشود پس اگر از احتیاط نرسد یا نمی رسد ،

1/2

13 واقع می شود چون لا مبریه أنت طالق گفته است .

14

15 اما اگر بگوید من به سبب شک در غیریتش زایل نشود پس اگر از احتیاط نرسد یا نمی رسد ،

16 از طلاق و آن وقت موقوف است بر طلاق دیده شده اگر چه حکم است چون قبل از اینکه

17 فارغ شود از گفتن أنت طالق زمان موقوف است بر طلاق دیده شده است چون آدم

18 یکسره بگوید که ادا می کند اول أنت طالق اول اتمام و طلاق دوم از أنت طالق

19 دوم غیر معلق است .

20

20 وجه الاستحسان أن زمان البرهنة عن اليمين بدلالة الحال

21 وجه استحسان 8 این است که بخارز شوند خوردن باید برای بگویند خوردن این

22 اندازه وقت باشد که بگویند من به سبب شک در غیریتش زایل نشود پس اگر از احتیاط نرسد یا نمی رسد ،

23 است پس وقتی می گوید أنت طالق لم أطلقك باید این اندازه وقت باشد تا

24

Subject:

Year: Month: Day: ()

در اینجا اختیار زن به بلند شدن از مجلس ختم نمی شود چنانچه اگر متی شئت
بگوید چون در متی شئت اختیار با بلند شدن از مجلس ختم نمی شود پس
معلوم شد که فقط اذا در معنی (متی) است پس همان حکمی که از متی ثابت
است برای (اذا) ثابت می شود - برای متی در درس گذشته با خاموش
شدن مرد طلاق بالغور واقع می شد در اینجا واقع می شود.

و لابی حینته ان کلمه اذا

همان کلمه اذا اگر چه برای وقت بکار می رود اما برای شرط نیز بکار می رود چنانچه
شاعر می گوید (بجای از کلمه وستی که معنی ساختن تور به شرو و تندی - و اگر به تو شکستی
برسد پس میسر کن) در اینجا اذا به معنی شرط بکار رفته چون نصیحت محروم است
پس اگر شوهر از اذا شرط را مراد بگیرد فوراً طلاق نمی شود و اگر از وقت را
مراد بگیرد فوراً طلاق می شود پس در وقوع طلاق شک واقع شد و طلاق به سبب
شک واقع نمی شود.

بخلاف مسئله الحسیه 8

این مسئله با مسئله مسیبت برکس است چون اگر در جمله (انت طالق متی
شئت) بجای متی اذا بگوئیم اگر از برای وقت پذیرفته شود اختیار زن به
مجلس ختم نمی شود بلکه باقی می ماند اگر از برای شرط پذیرفته شود اختیار
با بلند شدن از مجلس اختیارش ختم می شود.

پس طبق یک احتمال اختیار از دست زن نمی رود و طبق احتمال دیگر اختیار از
دست می رود پس شک واقع شد و با شک یکی چیز یقینی از دست نمی رود
و این به این معنا نیست که اذا به معنای متی است بلکه چون در اینجا

1. می آید که از زندگی ما یوس باشد زیرا که پیش از وقت ما یوس، هر وقت امکان
2. طلاق است پس خدا حلال ما یوسی زندگی شریعتی طلاق دید و می شود
3. چنانچه به شریعت این حق است که اگر بنا بر این بود که هر دو این صورت و طلاق
4. می شود آنکه از زندگی به یوس با کمال ما یوس می شود
5. موت زن به موت می شود و این درست است یعنی اگر مرد می میرد
6. زن طلاق است و اگر زن می میرد زن نیز طلاق است.

8. و لو قال أنت طالق إذا لم أطلقك أو إذا قال المطلق لم تطلق حتى يموت غن
9. اب حنفی (ح) وقال لا تطلق حين سكت لأن زلة إذا لا تقدر
10. اگر شود که مرد زن را طلاق بگوید یا أنت طالق یا الم أطلقك إذا لم أطلقك
11. مرد امام ابوحنیفه زن طلاق نمی شود، حتی که می شود مرد کند

1/2
12

13. لأن كلمة إذا الوقت قال الله تعالى إذا الشفيع يموت وقال
14. دلیل ما حنین برای اینکه إذا برای وقت است چنانچه الله تعالی می فرماید اگر ما یک
15. خورشید تاریک شود و چنانچه شاعر گفته که زمانه باشد جنگی من را میانه زنده من میا
16. زده می شوم [برای اینکه در زمانه در دست گیره شود و زده می شود چنانچه
17. در این متن گفته إذا ۲ مرتبه تکرار شده در هر ۲ دهام معنی وقت است که
18. شرط چون اگر إذا به معنای شرط باشد شرط مشروط خود در مجزوم می آید در جایی
19. و اکنون غیر مجزوم هستند در اینجا إذا به معنای وقت است پس به نزاع
20. (معی و معنی) که برای وقت بودند هستند.

21

22. و لهذا القول إذا سكت

23

24

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 ولو قال أنت طالق قبل أن أتزوجك لم يقع شيء لأنه اسند إلى حالة
2 ما فيه فصار كما إذا قال طلقك وأنا عيسى أو أنا كذا أو يصح
3 اگر شوهر بگوید تو طلاق هستی قبل از اینکه من یا تو ازدواج کنیم طلاق واقع نمی شود.
4 چون اتمام طلاق بسوی حالتی است که مانعی با ملکیت طلاق است پس
5 به مثرتی این سخن می گردد که من تو را طلاق دادم آنگاه که من طفل بودم یا
6 خواب بودم یا صبیح است کلامش به این صورت خیر دادن از اندک بود در نواح
7 من نبودن یا تو از شوهر قبلی خود طلاق شده ای

9 ولو قال أنت طالق مالم اطلقك او متي لم اطلقك او

11 اگر شوهر این ۳ لفظ را بگوید : أنت طالق مالم - و شوهر خاموش شد زن
12 طلاق می شود.

خالی

13 دلیل : در هر سه صورت نسبت طلاق بر همین وقتی شده که از طلاق با سر و متی که
14 ساکت شود آن وقت خالی از طلاق دیده شده و این به این خاطر است که کلامی (متی
15 و متما) برای وقت هستند و مرد و ظروف زمان هستند و (ما) هم برای وقت
16 است چنانچه الله متعالی (مادمت حیا)
17 که حضرت می فرماید الله به من گفته خارج زکات را ترک نکنم تا زمانی که زنده هستم
18 (ما) برای وقت است

20 ولو قال أنت طالق مالم أطلقك

22 تو طلاق هستی اگر من تو را طلاق ندهم طلاق نمی شود تا اینکه شوهر بمیرد.
23 دلیل : در این سخن وقوع طلاق معلق شده به عدم طلاق و عدم طلاق آن وقت
24

Subject:

Year: Month: Day: ()

- 1 ولأنه يمكن تصحيحه أخبر رأس خدم الساج أو عن كونها مطلقاً بتقليد
- 2 دليل دوم: درست قرار دادن این کلام ممکن است به این صورت که چهارشنبه
- 3 زانت طالق لأمس گفت: چهارشنبه که زن دیروز غیر منکره بوده یا چهار
- 4 سه‌شنبه که این زن دیروز توسط شوهر قبل از طلاق داد سوء در این صورت
- 5 درست است کلام لغویست و طلاق واقع نمی‌شود
- 6 خلاصه این چه که ۲ دلیل دارد:
- 7 ۱- یا کلامش لغویست چون درست طلاق به وقتی که ماعی یا ملکیت طلاق است
- 8 ۲- یا کلام درست است اما معنایش به در صورت است یا زن دیروز غیر منکره
- 9 بوده یا شوهر قبل از یروز زن را طلاق داد که در هر دو معنی طلاق نمی‌شود.
- 10
- 11 ولو تزوجها اول من أمس وقع الساعة لان ما منده الى حالتي ما في
- 12 ولا يمكن تصحيحه أخبر رأينا فلان انشاءً
- 13 اگر شوهر قبل از یروز یا زن ازدواج کرده و به زن أنت طالق لأمس گفت
- 14 زن غرض طلاق می‌شود
- 15 دلیل: برای اینکه درست (راحت) طلاق بسوی حالنی است که ماعی یا ملکیت
- 16 طلاق نیست زیرا که دیروز این زن منکره او بود پس این کلام را نمی‌توانیم
- 17 برقرار داریم چنانکه پس انشاء شوهر و یک قاهره غلطی است
- 18
- 19 الا انشاء في الحال في انشاء فيقع الساعة ولو قال أنت طالق قبل
- 20
- 21 انشاء في الحال يعني وقتي زمان حال موجود باشد و یک حکم را در زمان گذشته
- 22 ثابت کند پس همان حکم در زمان حال نیز ثابت می‌شود.
- 23
- 24

Subject:

Year: Month: Day: ()

۱ اما ابوحنیفه می فرماید چون این شخص نیت اخیر روز فردا را نموده پس روی
۲ نیت حقیقت کلامش را کرده است چون کلمه آخری برای ظرف است و ظرف
۳ تقاضای مضروب را نمی کند بلکه مضروب گاهی در یک جزء از اجزای ظرف
۴ قرار می گیرد ظرف گاهی پُر و گاهی خالی پس سخن او از منی غذا احتمال هر
۵ دو صورت می شود (در جز اول یا اخیر روز) دارد پس اگر مسلم از این ۱ احتمال یکی را نیت کرده
۶ به صورت خلاصه: این شخص چون نیت اخیر روز را نیت کرده
۷ نیت حقیقت کلامش را کرده چون منی به معنای ظرف است و ظرف گاهی پُر
۸ و گاهی خالی [گاهی همه را در بر می گیرد و گاهی فقط یک حصه مثل وقت نماز ظهر که
۹ همه را در بر می گیرد هر نماز فرضی، نذری، بقلی، و مثل روزه که فقط یک حصه را
۱۰ در بر می گیرد روزه رمضان نمی شود در ماه رمضان حصا و بقلی پس لفظ مرد از منی
۱۱ احتمال دارد که اول روز یا اخیر روز هر کدام را مرد اراده کند واقع می شود.

1/2

12

۱۳ به خلاف قوله خدا الان یقتفر الاستیاب حیث وصفها بهذه الصفة و
۱۴ منی غذا با غذا همایست درست نیست چون غذا تقاضای استیاب می کند چون زن مفهوم
۱۵ کرده به کل فردا و فردا با چیزی اول ممکن می شود و نظیر این مثال که الله تأمیر
۱۶ من عمری [من عام عمرم را روزه می گیرم] منی عمری در زندگی خودم روزه می گیرم و
۱۷ در هر منی نیز همگون است.

۱۸ اگر شخصی بگوید تو دیروز طلاق هستی حال اینکه امروز با او نکاح کرده است پس طلاق
۱۹ واقع نمی شود.

۲۰ دلیل بر این است که این شخص اضافت طلاق به حالتی معلوم کرده معنی با ملکیت طلاق
۲۱ است یعنی طلاق را بسوی آن وقت نسبت کرد که این زن در آنجا حاضر نبود پس
۲۲ ملکیت طلاق نیست پس کلامش لغو می شود چنانکه زمانی بگوید تو طلاقی قبل از
۲۳ اینکه من پیدا کرده بگویم در اینجا نیز طلاق واقع نمی شود.

24

Year:..... Month:..... Day:..... ()

2. به عنوان مجری هیئت مدیره، در این خلاصه اشاره است

3

5. بس فیضی

9. دالوج عند آر خرا = فهرآ | هلاذ می شود | دولتا دزم (آلیرم) لتر می شود .

10

حنیف الخاقانی مدین

1/2

17. و این خلاف ظاهر است زیرا تصدیق و نقیض تصدیق نمی شود

18

21) برابر است با ظهور مخبر ضررا طلاق جامع می شود چون بخود در هر ۲ حالت طرف

22

24 للشرف الشرفية التقف

TANDIS

Subject:

Year: Month: Day: ()

ولو قال أنت طالق في دخول الدار

دلیل: چون مناسبت است بین شرط و ظرف بین شرط و خانه مناسب است =

داخل شدن به خانه = شرط ظرف = خانه

اما یک طلاق را نمی توانیم داخل طلاق دیگر کنیم ظرف سخت می باشد

داخل شدن به خانه = شرط طلاق داخل طلاق دیگر ظرف

عمل بر ظرف سخت است پس ما شرط را مراد می گیریم

در اینجا طلاق را ظرف حقیقی در نظر می گیریم یعنی یک طلاق را نمی توانیم

حقیقتاً در طلاق دوم داخل می کنیم - طلاق اول مضروب و طلاق دوم ظرف می شود

در این جا عمل کردن بر ظرف متعدی است ولی از آنجایی که ظرف همان

شرط (داخل شدن) و مضروب همان مشروط زن می باشد ما بر شرط عمل می کنیم

یعنی اگر بگوید تو داخل خانه معوی طلاق در این صورت همان زن مشروط و

داخل شد نش شرط می شود و این ممکن است و به محض داخل شدن زن

به خانه طلاق می شود. عمل بر شرط

ولو قال أنت طالق غداً وقع عليها الطلاق بطوع الفجر لأنه وقعها الطلاق في

جميع الفجر ذلك بقرينة في أول

اگر شوهر بگوید تو طلاق دینی فردا می شود با اولین جزیش یعنی با طلوع

صبح یعنی با طلوع صبح فردا طلاق واقع می شود.

لذا با طلوع فجر زن طلاق می شود برای اینکه شوهر گفته غداً و این طلوع فجر

متحقق می شود

ولو نوى به آخر النهار صدق ديانة القضاء لأنه نوى التخييس في

العروض وهو يعطل وكان مخالفاً للظاهر

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 در طلاق تعداد طلاق را زیاد نمی کند فقط از اجزای یک طلاق را زیاد

2

3 می کند همان یک طلاق واقعی می شود

4 در اینجا یک $\times 100$ شده اجزای

درهم $\div 100 =$ درهم $\times 100$ درهم

5 یک زیاد شده نه مضروب

مضروب

6

7 در طلاق تکثیر اجزای یک تعداد کثرت را واجب نمی کند

8

9 و آن نوی واحد و ثنّین تقع الثلاث لان کلمة غیر تامة بمعنی مع

10 کما

11 اگر به جای واحد و ثنّین یک ۳ طلاق واقعی می شود چون وارو

12

12 برای جمع است « منی » ظرف است و « واء » مضروب می بین با هم جمع می شوند

13

14 یک را داخل ۲ و نیم = ۳ می شود $\Rightarrow \frac{2}{1} + \frac{1}{2}$ طرف مضروب

15

16 و لو نوی الطرف تقع واحدة

17

18 اگرست ظرف حقیقی کرد با لفتن واحد و ثنّین یک طلاق واقعی می شود چون

19 طلاق ظرف نیست که طلاق را ببرد آن داخل شود - - مضروب



ظرف نیست

که در آن طلاق وارد شود

21

22 لز افعی الثنّین

23

24 لغوی می شود چون طلاق حقیقتاً ظرف نیست پس از واحد باقی می ماند و یک طلاق وارد می شود

TANDIS

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Day: _____ ()

1 و لو قال أنت طالق بمكة أو في مكة فليس طالق في الحال في كل
2 وبلور وكذلك لو قال أنت طالق في دارك لان الطلاق
3 اگر شخصی بگوید تو طلاق هستی نزد مکة یا در مدینه پس این زن فی الحال (فورا)
4 طلاق می شود در هر جا عادی که باشد و چه حین اگر بگوید تو طلاق هستی در خانه
5 دلیل 8 برای طلاق معتبر یک مکان نیست . اما اثر از هر بمكة أو عما مکة (مراد
6 گرفتن باشد از ائمت الهلج) دیناً تصدیق و قضاء تصدیق می شود چون
7 نیست یک چیز حقی را کرده .
8

9 و لو قال أنت طالق إذا دخلت مكة لم تطلق حتى تدخل فدة لان قلت بالدخول
10
11 اگر گفت تو طاقی زمانی که داخل مکة شوی تا زن به داخل مکة نشوره طلاق می شود
12 چون شوهر طلاق را معوق به دخول مکة کرده است .
13
14 و لو قال أنت طالق مني دخول
15

16 اگر شوهر بگوید تو طلاق هستی در داخل شدن خانه پس طلاق متعلق به عمل داخل
17 شدن می شود از جهت معارفت ظرف و شرط پس وقتی ظرف سخت است
18 پس بر شرط حمل می شود .
19

20 و قال أنت طالق واحدة في اثنين ونوى الضرب

21
22 اگر بگوید تو طلاق هستی یک در دو و نیت را زیاد می کنند مضروب را و تکثیر اجزا
23
24

Subject:

Year: Month: Day: ()

۱ ۳ طلاق می شود چون می به معنای میع است بنابراین در حدیث الله تعالی
۲ است (فارغی معنای عبادی) یعنی مع عبادی .

۴ ولونوی الطرف يقع واحدة لان الطلاق لا یصلح طرفاً غیراً ذکر الشانی

۶ و اگر می طرف را کند یک طلاق واقع می شود چون طلاق به معنای ندادن
۷ طرف واقع می شود پس یکلام دوم لغو می شود . و یک طلاق می افتد
۸ (واحدة من شئین) (لغو) اگر بگوید تو طلاقاً ۲ در ۲ .

۱۰ و لو قال اثنتین من اثنتین و طرح الطرب و الحساب فمضى شتان و
۱۱ عند طرح اثنتین لان قضیت ان يكون اربعا لكن لا یزید و
۱۲ و نیت ضرب و حساب را داشتند با شد ۲ طلاق واقع می شود .

۱۳ ترد اما مفرقه ۳ طلاق واقع می شود . و لیکن چون بقایای ضرب نیست
۱۴ که ۴ طلاق شود ولی چون طلاق ۳ مستتر پس ۳ طلاق واقع می شود و
۱۵ ترد اما اول در اول اعتبار دارد .

۱۷ و لو قال أنت طالق من فمضنا الى الشاحص فمضى واحدة بعد الرجعة
۱۸ و قال (زفر) مع ما نئنه لان وصف الطلاق بالظن و ...

۱۹ اگر شخصی بگوید تو طلاقاً هستی از اینجا تا شام پس یک طلاق رجعی واقع می شود
۲۰ اما از فراه می فرماید طلاق بائن واقع می شود چون طلاق را با طول متصف کرده .

۲۱ و دلیل ۸ نه بلکه وصف کرده طلاق را با قصر چون اگر فقط می گفت انت طالق

۲۲ ای شام می گفت پس هر جای دنیا طلاق می شد اما وقتی شام آورد طلاق

۲۳ را طول داده قصر و محدود به یک محل خاص کرده است .

Subject:

Year: Month: Day: ()

اگر نیت کند با لفظ انا یا نیت یک طلاق قبول کرده می شود در دین نه در قضایات
قاضی چون لفظ احتمال کلامش را دارد لیکن کلامش خلاف ظاهر است.

و لو قال أنت طالق واحدة من ثنتين ونوى الضرب والحساب او لم يكن
له نية فمضى واحدة وقال نضر (ح) تقع ثنتان للنية الحساب
اگر شوهر گفت تو طلاق ۱ در ۲ اگر شوهر گفت تو طلاق ۱ در ۲ اگر نیت حساب
و ضرب داشته باشد یا نیت نداشتن باشد زن یک طلاق می شود.
اما از ضرب می گوید ۲ طلاق واقع می شود به خاطر حرف ریاضی و قول حسن
بن زیاد همین است.

ولما ان عمل الضرب في تكثير الاجزاء للضم زيادة المضروب
فكثير اجزاء التطبيق له موجب تعددها.
و دليل ما صح ۱ در ۲ یعنی یک طلاق دارای ۲ حصه است (۲ نصف) است پس
یک طلاق واقع می شود چون عمل ضرب برای تکثیر اجزاء است نه زیادی مضروب
و تکثیر اجزاء در طلاق اکثر عدد را واجب نمی کند.

فان نوى واحدة و ثنتين فمضى ثلث اللفظ يعني فان حرف الواو
او للجمع والضرب يجمع الى المضروب ولو كانت غير مدخول
اگر شوهر گفت تو طلاق ۱ در ۲ و پس نیت ۱ و ۲ (۱×۲) طلاق را کند
پس ۳ طلاق واقع می شود چون لفظ احتمال همین معنا را دارد (معنای سه طلاق)
را دارد برای اینکه حرف واو برای جمع است و ظرف با مضروب جمع می شود و
اگر زن غیر مدخول بها باشد یک طلاق واقع می شود چنانچه صراحتاً بگوید تو
طلاق (او ۲) یک طلاق می شود و اگر بجای واحد نیت بگوید واحدة مع ثنتين

- 1 دلیل قول صاحبین ۸ در عرف از این گرفته که کلامی که مراد است مثلاً مستحبی
- 2 بگوید از مال از یک تا هر بردار هیچ باشد حق مندر برمی دارد پس هر دو
- 3 غایت در حکم مختار داخل هستند.
- 4 دلیل قول امام ابوحنیفه ۵ همان مراد از اینست که کلام اکثر اقل و اقل از اکثر
- 5 است اگرگاه بین هر ۲ غایت عدد باشد پس از اقل به اکثر مراد می شود از یک
- 6 تا ۳ ۴ عدد ۲ موجود است. در این جایگاه اقل و ۲ اکثر است پس طلاق
- 7 واقع می شود اما اگر بین ۲ غایت عدد نباشد از اکثر به اقل مراد می شود.
- 8 مثلاً از یک تا ۲ ۳ اکثر یک اقل ۴ پس یک طلاق واقع می شود.
- 9 مثل این حدیث عمر بن ۴۰ تا ۱۰۰ مال است.

10

11 و ارادة الكل فيما طريقه طريق الاباحة كما ذكره في الاصل في الطلاق
12 مع النظر ثم

1/2

- 13 جواب احناف ۸ به دلیل صاحبین ۴ وقتی دو غایت ذکر شود اراده مال زمانی
- 14 گرفته می شود که در موقع مباح باشد اما طلاق در اصل ممنوع است (مباح است
- 15 گرفتن مال از یک تا ۱۰۰) ۴ اما طلاق ممنوع است پس تمایز درست نیست.

16

- 17 ثم الغاية الاولى لابد أن تكون موجودة مستتب عليها الثانية ووجودها
- 18 بوقوعها بخلاف البيع لأن الغاية فيه موجودة قبل البيع
- 19 جواب احناف به دلیل امام زفره غایت اولی مرتب می شود بر غایت دوم پس باید
- 20 غایت اولی موجود باشد و موجود بودن غایت اولی واقع شدنش است
- 21 برخلاف بیع چون غایت قبل از بیع موجود است.

22

23 ولونوى وا حرة يد بين ديانة لاهقضاء لان معتقل كلفه كسبه خلاف

24

Subject: _____

Year: _____ Month: _____ Day: _____ ()

1 است پس ۳ طلاق می شود یعنی در اینجا طلاق واقع می شود چون هر نصف
2 به ذات خود کامل است پس ۳ طلاق می شود

3
4 ولو قال أنت طالق من واحدة الى ثلثین ۸ اگر شوهر بگوید تو طلاق هستی از
5 یک تا دو یا مابین یک تا دو پس یک طلاق واقع می شود و اگر شوهر بگوید تو
6 طلاق هستی از یک تا ۳ یا مابین یک تا ۳ پس ۳ طلاق واقع می شود این ترد
7 امام ابو حنیفه رحمه الله است .

8 صاحبین می فرمایند در صورت اول (یک تا دو یا مابین یک تا ۲ طلاق) و در صورت
9 دوم (از یک تا ۳ یا مابین یک تا ۳) ۳ طلاق واقع می شود

10 اما از فرض می فرمایند ۸ در صورت اول طلاق واقع نمی شود در صورت دوم طلاق واقع می شود
11 دلیل امام از فرض ۸ نجابت در حکم داخل نیست (نجابت انتهای ابتدای یک چیز را می گویند)
12 وقتی می گوید از یک (ابتدا) تا ۲ (انتها) هر ۲ نجابت هستند پس در حکم داخل نیستند
13 و طلاق واقع نمی شود

14 اما وقتی می گوید از یک (ابتدا) تا ۳ (انتها) یک هم نجابت و ۲ هم نجابت است
15 پس یعنی هر دو در حکم داخل نیستند

16 اما مابین یک تا ۳ عدد ۲ باقی می ماند (۲) یک عدد است پس طلاق واقع می شود

17
18
19
20 از یک تا ۲ هیچ طلاق واقع نمی شود
21 از یک تا ۳ یک طلاق واقع می شود

22 مثلاً شخصی بگوید فرو ختم به تو از این دیوار تا آن دیوار هر دو دیوار در حکم داخل
23 نیستند هر چه در وسط است در حکم فروش داخل است .

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 عیون حرامی می شود رئیس اجزاء حلال و حلال و حرام جمع می شود و عیون
2 حرام و اکثر جمیع می دانیم و اگر کسی می تواند دستت و طلاق دارد طلاق
3 کل بدن واقع می شود و اگر بگوید دستت و طلاق ندادم طلاق نمی شود

4
5 و الا ان اضاف الطلاق الى خبر علی فیلحق بها اذا اضافه الى رقیما ه ه ه ه ه ه
6 نسبت طلاق به عیون محل می شود نشود پس طلاق می شود پس باید این
7 کسی بگوید زنش نکاح رسیده یا طلاق دارد هم چورت نسبت طلاق
8 پس عیون نیست به صورت و اما قسم طلاق واقع نمی شود چون محل
9 طلاق در نایب است که قید نکاح در آن باشد چون مضایع طلاق بر
10 داشتن تعد نکاح است و تعد نکاح در دست او نیست پس با اینها
11 طلاق واقع نمی شود بر خلاف جزء شایع چون خود را جزء شایع محل
12 است برای نکاح پس محل طلاق نیز می شود

13
14 و اختلفوا فی الظهور والبطون والافراد لا یصح الا فی جمیع
15 در مورد شک و پیوسته است که اختلاف کرده اند و قول جمیع این است چون از
16 این ایام به تمام بدن تغییر نمی شود پس محل طلاق نیست و با این
17 و الا فاما طلاق واقع نمی شود

18 ولو قال انت طالق ثلاثه ۸ اگر شوهر بگوید تو طلاق هستی ۳ نصف از یک
19 طلاق از یک طلاق دو نصف دارد ۲ طلاق می افتد برای اینکه یک طلاق ۲ نصف
20 است ۳ نصف می شود ۵ نصف چون طلاق جزء جزء نمی شود ۲ طلاق
21 می شود

22 و قبل یقع تطلیقات ۸ و گفته شده اگر شوهر بگوید ۳ نصف از یک طلاق یا تو
23 طلاق هستی در اینجا ۳ طلاق واقع می شود چون هر نصف به ذات خود کامل

Subject:

Year: Month: Day: ()

۱ روی طلاق تجزیه با قبول نمی کنند (نفسی شود نصف بدن طلاق شود نصف بدن
۲ حاکمیت یا قسم عاشا پس ضرورتاً طلاق در کل بدن ثابت می شود
۳

ولو قال یکن طالق او رجعت طالق و لم یقع الطلاق و قال زفر و الشافعی
۵ یقع و کذا الخلاف فی کل جزء معین لا یجوز
۶ اگر شود در کل بدست تو طلاق است یا پارس تو طلاق است اما در دعای طلاق
۷ واقعی نفسی شود *** اما نزد افاضی و شافعی می خوانند: طلاق واقعی می شود در
۸ معینین معین اختلاف است در جزء معینی که از آن به کل بدن تعبیر نفسی شود
۹ اما دلیل امام زفر و امام شافعی (رج) که تقسیم طلاق واقعی می شود: همانا دست
۱۰ و پا جزء قابل استفاده هستند پس آن چیزی که قابل استفاده باشد
۱۱ محل نگاه است پس محل حکم نکاح (طلاق) است پس وقتی که دست و
۱۲ پا علی براب طلاق شدند پس به تمام بدن سرایت می کند تمام بدن
۱۳ محل طلاق می شوند (چون طلاق تجزیه و تقسیم را نفسی بدید) مثل جزء شایع
۱۴

۱۵ بخلاف ما إذا أضيف إليه النكاح لأن التعمین هو متبع إذا لم يرتفع فی
۱۶ سائر الأجزاء تغلب الحل فکذا الجزء و فی الطلاق
۱۷ اعتراض و شفا می گویند جزء معین محل نکاح است پس به سبب اضاغت
۱۸ به آن جزء معین به نکاح مناسب است که نکاح منقذ شود اما شفا قائل
۱۹ به انقار نکاح نیستند (یعنی اگر کسی نفوذ بدین دارد است توان بر او احکام کرد
۲۰ پس باید نکاح منقذ می شد)

۲۱ جواب: هرگاه اضاغت نکاح به جزء معینی شود پس در آن جزء معین
۲۲ حلال بودن ثابت می شود در بقیه اجزاء حرمت و چون حرمت بیشتر و
۲۳ غالب است پس سرایت حلال بودن معلوم نیست اما در طلاق بر
۲۴ عکس است چون وقتی که جزء معین اضاغه شود به طلاق همان جزء

- 1 در بعضی از اولاد میسر است پس بر آن نزد حقیقی و عکس بر کار می رود
- 2 یا نه ضرر عکس است من ضرر حقیقی
- 3 اکثر مشهور میگویند پس طالق طالق (الطلاق) یعنی تحریر اراده داشتن انفس طالق
- 4 یک طالق را کتب الطلاق و طلاق در قسم یا عرصه میگویند قبول کردند
- 5 می شود یعنی هر یکی از این دو طلاق حیث واقع کردن طلاق می دارند
- 6 پس قویا که می شود در کتب است طالق و طالق پس زن را طلاق می دهد
- 7 عن انفس و غیره قبول جدا باشد
- 8
- 9 و اولاد اصناف الطلاق ای جمله اولی ما یترک عن العجالة وقع الطلاق
- 10 لانها اخصیق الی فعلیه و ذلک مثل ان یقول انت طالق لا یتدرک
- 11 نه عاصی که می شود لفظ طالق را بکل زن منسوب کنند یا به عنایت نه امکان
- 12 عنیه از کل بدن تعبیر می شود منسوب کند طلاق واقع می شود
- 13 مثلاً میگوید انت طالق یا بدن و روح و سر و پیر و غیره و کلام و نشانه و روح و
- 14 سر نهاده تو طالق است
- 15 دلیل بر اینکه رقیب بر کل بدن تعبیر می شود: فتحریر رقیب و دلیل بر
- 16 اینکه غنق ارطی بدن تعبیر می شود غنق است اما غنق و غنق و غنق و غنق
- 17
- 18 و ذلک ان خلق حیزاً شائناً مثل ان یقول نصفان امرتک طالق لان العجز
- 19 الشائع فعل لسان التصرفات کالبيع و غیره فذلک لیکون محالاً لطلاق
- 20 و بعضیین طلاق واقع می شود اگر می شود چیزی را بکنده طلاق نه عدد
- 21 مثلاً و بگویم یا نصف تو طالق است و دلیل: چون چیزی را بکنده معلوم
- 22 است برای سایر تصرفات مثل بیع (چنانچه نصف غلام را بکنده می کند یا
- 23 ۱/۳ غلام را بکنده می فروشد یا نصف زمین را بکنده می فروشد پس چون طلاق
- 24 نیز یک تصرفات است پس چیزی را بکنده معلوم برای طلاق میفرستد

1 علی هذا الوحال أنت طلاق يقع الطلاق به ايضا ولا يحتاج فيه الى النية ويكون
 2 رجعيا لما بينا انه صدر عن الطلاق لثبوت الاستعمال فيه وتصح
 3 ويرجع من اساس ان يشترط نية أنت طلاق واقع في شهود واجد اب
 4 به نية فذا ر وطلاق رجعي من شهود عيون طلاق لفظا صحیح است به
 5 فاطمة كغيره استغارة اين لفظ طلاق ویا نیت کردن دلایل درست است
 6 چون طلاق مصدر است واحتمال محو وکثرت دارد و مصدر اسم
 7 جنس است قیاس کرده می شود با بقیه اجناس پس شاعل است
 8 حداقل با احتمال کل (اسم مصدر شاعل حداقل می شود واحتمال
 9 کل که نیز دارد اما با لغزش أنت الطلاق نیت طلاق کردن کردن
 10 جمیع نیست برخلاف افاضه فر که می فرمایند یا قسمتی از یا است
 11 پس وقتی که نیت کل (۳) درست است پس نیت جز (۱) درست است

12 ونحو نقول نیت الثالث انما صحت لكونها جنسا حتى لو كانت المرأة امة
 13 نیت التثنية باعتبار معنى الجنسية اما الثنتان عن حق العرة
 14 فاحتمال نیت درست است چون آن (کل) جنس است (حداقل طلاق
 15 با وحد اکثر یا است

16 دلیل ما انطلاق مصدر اسم جنس است و اسم جنس با فرد دارد فرد حقیقی و
 17 فرد حکمی فرد حقیقی یک طلاق است فرد حکمی معنی کل طلاق
 18 یعنی با طلاق است مانند یک قلم به فرد حقیقی یک بسته ده داین
 19 قلم به فرد حکمی

20 و عدد این فرد حکمی است و نه فرد حقیقی و آن شهود و نیت طلاق را که در
 21 درست است چون غیر حکمی است و آن نیز در کتب باشد پس در
 22 حقیقی او نیت طلاق درست است چون نیت با طلاق برای کثیر
 23 فرد حکمی است و لفظ (طلاق) احتمال عدد ندارد چون مصدر است

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 جواب اُخفاف بر صفت طالق و طلاق واقع بشرطیک طلاق واقع

2 می شود به طوطی مصدر بخودش گوید که ای طوطی است و انت طالق طلاق

3 طالق صفت طلاق مصدر

4 عدد با صفت جمع ضم شود مصدر جمع می شود

5

6 و اذا قال انت الطلاق او انت طالق الطلاق فاعلم انك لست له نية او نوى واحدة

7 او اثنين فهو واحدة رجعية وان نوى ثلثا فثلث

8 اگر شود برکت و انت الطلاق یا انت طالق الطلاق یا انت طالق طلاقاً

9 اگر و بیچ می شود نه از یک نیست یک و اگر طلاق رجعی واقع می شود

10 یا انت یا طالق یا طلاق می شود پس در هر چه نیست کرده می شود

11

1/2

12 و وقع الطلاق باللفظ الثانی و اذا شئت فاعلم انك لو ذكر النوى وحده يقع به

13 الطلاق فان ذكره و ذكر المصدر معه و انما سيزيده و كذا في الاولى

14 واقع شدن طلاق باللفظ دوم (انت طالق الطلاق) و لفظ سوم (انت طالق)

15 طالقاً) ظاهر و آشکار است چون از کمر کردن صفت (طالق) طلاق

16 واقع می شود پس در هر چه نیست کرده مصدر است واقع شدن طلاق بیشتر

17 تاکید می کند را این اولین است

18

19 اما و وقع باللفظ الاول فلات المصدر و كذا في الاسم

20 اما واقع شدن طلاق باللفظ اول (انت الطلاق) ظاهر و آشکار است

21 می شود اما اگر از اسم برگشت می شود مثل این سخن

22

23 رجل عدل یعنی رجل عادل فعنا رجعتی قولی انت طالق

24 پس این سخن انت الطلاق به صفت انت طالق می شود

Subject:

Year: Month: Day: ()

در نتیجه کلمه طالق در حکم جنس است احتمال عدد ندارد زیرا که جنس و عدد با هم نمی
هند (در جنس تکسر است اما در عدد تکسر نیست جنس در حکم جمع و عدد
در حکم مفرد پس یکی می گویند مشتق است یکی می گویند مصدر یکی
می گویند رجال و تکسر در مصدر است چون از یک به بالا است رجال
بیش از یک به بالا است و

خود طالق صفت مفرد است پس احتمال عدد ندارد جزای صفت
است برای موصوف محذوف و

والعد الذی یقترب به نعت المصدر محذوف و معنا طلاقاً ثنائی قولی اطلاق
جزایان اطلاقاً جزایه و

جواب سوالی که از طرف شما فرستاده شد به اینهاست و

سوال این است: اما چه شافعی می فرماید در تکیه عدد با جنس در
تضاد است پس چه شافعی از جمله انت طالق غائل بموقع یک طلاق
مستید عدد (یک طلاق واقع شدن) صفت برای طالق نیست
انت طالق: طالق به این جمله طلاق و واقع نمی کند طالق که
واقع می شود (طلاقاً مصدر) و

انت طالق طلاقاً یعنی مصدر طلاق و واقع می کند نه صفت و

دلیل ما احناف: که طاقاً مصدر یک طلاق می افتد اگر چه نیت یا یا
بالکف کلمه طالق صفت مفرد است برای طالق چنانچه برای
بازن طالقان و برای طلاق کلمه طالق گفته می شود در نتیجه کلمه طالق
در حکم جنس است و جنس احتمال عدد ندارد برای اینکه جنس و عدد با هم
خورد نمی آید و

اعتراض بر احناف: و نیز طالق در حکم جنس است و با عدد مصدر
پس چرا بالکف انت طالق: شافعی بموقع یک طلاق مستید

1. در صورتی که زن شوهر خود را طلاق دهد و در آن وقت که زن طلاق می‌شود
2. تا بعد از آنکه شوهر بر این طلاق برگردد است برای این که مطلقه در عین
3. بر این طلاق استاده نمی‌شود پس این را هم می‌توان
4. یک شرط است.
5. حال و الا یقع به الا واحدة جوان نوی استند من ذلك و حال الشافعی یقع مانوی
6. الا و یقع فان ذکر المطلق ذکر المطلق بعد ذکر العاقل
7. صفت من غیره و الا و بعد از این طلاق واقع می‌شود
8. اگر چه نیست نسبت از یک در یک و اعم شافعی و من غیره و اگر چه نسبت به آنست باشد
9. یک طلاق اگر چه نیست که در عدد از یک کرده و ان واقع می‌شود
10. * دلیل اعم شافعی و در این است که طالق احتیاج قبول کردن ندارد
11. در صورتی که شوهر نیست و است
12. ^{1/2} سوال بر اعم شافعی و غیره و ان طالق نیست و الا طلاق را قبول می‌کند
13. جواب و در این که ذکر کردن طالق در حدیث است طالق در حدیث خود به اعتبار از بیان
14. عرب ذکر کردن طلاق را دارد تا وجوب بر این که طالق همیشه اسم فاعل مشتق
15. از طلاق که همیشه بعد از مشتق است و باشد فاعل این است و بر اسم
16. مشتق در حدیث خود مشتق است و را دارد فاعل و ضرب ضربت شارب مشروب
17. که در حدیث اینجه ضرب مشروب را دارد
18. و اعم شافعی من غیره باید تا وجوب بر این فاعل و بعد از طالق
19. صریح است بر این عدد تفسیر من می‌شود بر این عدد و نشی (تو یا که خبر من)
20. من نه بعد خبر فاعل تا تفسیر من گذشت طلاق ثلاثاً است طلاق و تفسیر طلاق تفسیر است
21. طالق به اسم فاعل مشتق از طلاق که ذکر طلاق (مشتق عن) را به همراه دارد
22. پس طالق و عدد و عدد تفسیر برای عدد و تفسیر می‌گیرد
23. دلیل اخاف گفت و اجاب اخاف من تویند بکلف طالق صفت صغیر است
24. برای زن حتی که بر این طالقان و بر این طالق گفت می‌شود

و به تمام شدن عدت کرده (یعنی شریعت طلاق بان را بعد از تمام شدن عدت
اعتبار کرده اما مشروطی الحال بان را اراده کرده و چون قصدش مخالف
با شریعت است پس نیتش قبول نمی شود طلاق بان نفوذ نمی شود بلکه
طلاق رجعی می شود

و یوفی الطلاق عن وفاق لم یؤتین فی القضاء لان خلاف الظاهر و یؤتی فیما
بین و بین الله تعالى لان یقطع

اگر شوهر است طالق گفت و نیتش رعایای از قید و بند بود (یعنی قبلاً قبلاً
نمی گذاشت که از خانه بیرون برود یا گفتن است طالق منقوش رعایای
از قید و بند یعنی پس نیتش در دیوان قاضی قبول کرده و نفوذ می شود زیرا که
گفتن است طالق و هر که نیتش از این لفظ برای رعایای از قید و بند
خلاف ظاهر است و می چون این لفظ احتمال آن معنی را دارد پس
دیانتاً (در آخرت) نیتش قبول می شود (یعنی در آخرت کفار نیتش قبول می شود

و یوفی به الطلاق عن العمل لم یدین فی القضاء ولا فیما بین و بین الله
تعالى لان الطلاق لرفع القید و هو غیر حقیق بالعمل عن ابو حنیفه ۵۰۵
اگر شوهر است طالق نیت کند طلاق از عمل را (رعایای از کار) یعنی زن
را نیت این نیتش در دیوان قاضی و نه در آخرت قبول کرده و نفوذ می شود
زیرا آنست طالق اصلاً احتمال طلاق عن العمل را ندارد چون طلاق قید نیت
را دور می کند و نیتش قبول است که مقید به عمل نیست

اما عم ابو حنیفه هر که نیتش دیانتاً (در آخرت) بینا بین و بین الله قبول
کرده هر که چون لفظ طلاق به معنای رعایای به کار برده هر که شود

و لو قال انت مطلق بتسکین وفاء لا یقول طلاقاً الا بالینه لانها غیر مستعمله

1 وطلاق المرأة ثنتان حرًا كان زوجها أو عبد أو طلاق المرأة ثلاث حرًا كان
2 زوجها أو عبدًا.

3 طلاق كُنفَر ثلاثا هي: شوهرش آزاد باشد یا برده و طلاق زن آزاد ثلاثا هي: شوهرش
4 شوهرش آزاد باشد یا برده.

5 وقال الشافعي: عدد الطلاق معتبر بما قال الرجل لقوله عليه السلام: الطلاق بالرجل
6 والفرقة بالنساء ولأن حصة المرأة كرامة والأدعية مستدعية لها ومذهب اللاحقة
7 اعم شافعي في كونه تعدد طلاق معتبر است به حالت مردان (مرد آزاد یا طلاق
8 بدو مرد و غلام یا طلاق).

9
10 دليل اعم شافعي.

11 سفوف بيا عبر عليه السلام است تعدد طلاق با مردان است و عدت به زنان و
12 و دليل دبير اعم شافعي صفت ثالث مردن يك عزت است و اگر دم خواهان
13 اين عزت و صفات است که عدت در کار کامل است پس مالکيت در کار لا بیشتر است.

14
15 و بنا قوله عليه السلام طلاق المرأة ثنتان وعدتها حيتتان ولأن حل العلية نفع
16 في حقها وللزرق اشر في تنصيف النفع الا ان العقد لا يتجزئ فتكامل
17 دليل ما سفوف بيا عبر عليه السلام است أنه طلاق كُنفَر است و عدتش لا حيف
18 است و دليل دوم چنانچه در کتب معتبره است و سیدي اشر دارد
19 در تنصيف کردن بختها است.

20 اعترافهم: اکثر عدت ما نصف می شوند پس باید طلاق باید طلاق کُنفَر و عدت
21 کُنفَر را طلاق و نیز حيف (عدت) می شود که جواب: عدت (عدت و طلاق)
22 حيزه جزه (تجزیه) نمی شود پس کامل می شود یا عدت (حيف و طلاق)
23 که در حدیثی که اعم شافعي بیان می کند واقع کردن طلاق به مردان است.

- 1 به خاطر ضرورتی که حاجت (مترک از خود) می دهد فلاق واقع می شود
- 2 و هم آنکه حالت و الخ غیر است
- 3 و طلاق السكران واقع را اختیار اکثری (رج) و طحاوی ان لا یقع و هو احد قوین
- 4 الشافعی لان صحیح القعدی با عقل و هو زائل العقل فصار کثر و الی بالبیح و الرواد
- 5 و اکثری نیست زنی را طلاق در فلاق واقع می شود و اعلم ترختی و طحاوی
- 6 و یکی از قول اعلم شافعی این است که فلاق شخص نیست واقع نمی شود
- 7 و دلیل این کثروه و ما انا مع صحیح موردی نیست فلاق به دلیل عقل است و شافعی
- 8 نیست عقل ندارد پس نمی شود این عقلی طاهر زایل شدن عقل به وسیله
- 9 بنک و خیرین (مواد مفرد) پیدا می شود که به خاطر شک و خیرین (مواد مفرد)
- 10 عقلش زایل نیست و این فلاق واقع نمی شود پس شخص نیست نیز چون
- 11 به نسبت مستحق عقل ندارد فلاقش واقع نمی شود

1/2
12

- 13 و بنا بر این بسبب هو صحت فاعل باقی طهارت جزایه می شود و فاعل فراق عقل بالبراع نقول
- 14 و اما زایل شدن عقل اوبه سبب (فلاق شراب زیدی) ممکن نیست بعد از این
- 15 پس به خاطر همان است که اکثر فلاق با قسری طاهر و فلاق غیر طاهر
- 16 اکثر کسری شراب می خورد و به دلیل شراب می کشد و به سبب سکر می شود
- 17 عقلش زایل نمی شود پس اگر فلاق به سبب واقع نمی شود چون عقلش به
- 18 سبب سکر می کشد زایل شده و سکر می کشد بعد از نیست اما اگر فاق عقل به صورت
- 19 مستقیم بدون فاعل اگر فاق زایل شد و فلاق واقع می شود

20

- 21 و طلاق الاخرین واقع با الإشارة لانها مبارک معهودة فاقیم مقام
- 22 طلاق شخص کتبی و لای با اشاره واقع می شود چون اشاره برای کتبی نشان می
- 23 شناختی شده است پس اشاره اش قائم مقام سخن گفتن است جهت دور
- 24 کردن حاجت

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 الستة واللام بران وقت است است انك اطلاق در طهرن كس واقع است
2 اما اينجا جمع نيت مع الله اجمع نيت پس واقع شدن طلاق در وقت نيت است از
3 بين سه روز پس عموميت وقت اطلاق مع شروع نيت اطلاق (جمع نيت) درست
4 فيست 6

فصل 6

5
6 در بيع الطلاق دل زوج اذ كان غائلاً بالغاً ولا يقع طلاق العبيد والمجنون وانما لم يقوله على السلام
7 طلاق در سه روز پس عموميت وقت اطلاق مع شروع نيت اطلاق (جمع نيت) درست
8 نفس اعتد به خاطر سخن پيامبر (عليه السلام) طلاق جائز است فخر طلاق
9 كودك و مجنون *** دليل عقلي و برات طلاق بايد به وسيله عقلي
10 باشد نه اهل تشخيص باشد و كودك و مجنون در دو عقل نداشتن و شخص خوابيده
11 اگر چه عقل دارد اما اختيار ندارد

12 1/2 طلاق العكره واقع خلاف الشافعي (رح) هو يقول ان الأبراه لا يلزم مع الاختيار
13 و ب يعتبر التعريف الشرعي بخلاف الهازل لان فخر في التكم بالطلاق
14 و طلاق شخص مجبور شده واقع مع شروع شود برخلاف اما مع شافعي
15 اما مع شافعي مع كونه طلاق شخص فخره واقع مع شروع شود *** دليل و چون اجبار و
16 اختيار اسم جمع مع شروع و تعريفات شرعي به وسيله اختيار است برخلاف
17 شخص شروع چون شخص شروع اختيار دارد در تلفوا لفظ طلاق
18

19 و لما انه قصد ايقاع الطلاق في منكوحه في حال اهليته فلا يبرئ عن قضيتي دفعا
20 لاحتاج اعتبارا بالمانع وهذا لان عرف العبريين واختار ابو نعيم وهذا الیه
21 ومعنا استقصى فخره اختيار باده شده به لا شر (را قبول عرب قبول طلاق)
22 شومر از اين لا شر را كه تفسيرين لا انتخاب (قبول طلاق) كرده است
23 و اين خودش نشانه قصد و اختيار است فخر انك فقط خودش لا شر به اين
24 حكم نيت پس مثل شخص بالغ (غير عكره) مع شروع و معانگونه غير عكره

1. گفته می‌شود که یک طلاق بی‌فقدان نیست و همان صورتی است
2. که نیت کرده است بر آن است در حالت نیت و یا بعد از آن
3. اما عمده آنست که نیت صحیح نیست بر آن یک جمع نیت است
4. است و بدست خود است است در آن یک مورد از طلاق به روش است
5. در آن دلیل ما احکاف و اعاقتا مرد (نیت طلاق) است و اما
6. یا احکاف است (اما نیت واقع شدن طلاق به روش است و واقع کردن طلاق)
7. فاعلاً خواهد بود که اگر نیت محقق باشد یا نیت محقق
8. یا بدست است (فعلاً) و دعوی نیت و نیت اینست چون نیت
9. است و نیت نیت که نیت بر این مورد طلاق در یک است
10. و اما در هر یک طلاق باشد پس نیتش اعتبار می‌شود
11. و این کافی است از آنکه وقت الساعه و بعد از آن و بعد از آن
12. نیت از خبری لان الشرح و حقها دلیل الحاحه که اگر حق
13. و اگر نیت است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
14. یک طلاق در میان است و طلاق و نیت و نیت و نیت و نیت
15. چون نیت از حق است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
16. و نیت از حق است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

- 17.
18. و این نیت از حق است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
19. و اگر نیت از حق است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
20. و این نیت از حق است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
21. بخلاف ما از آنکه نیت طلاق است و نیت و نیت و نیت و نیت
22. و این نیت از حق است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
23. اما اگر نیت از حق است و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
24. به روش نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

1 وقتی که زن دادر است حیض طلاق دارد و اگر حیض کند و اگر حیض کند و طلاق دهد و او
2 در طهر دوم طلاق دهد (یعنی در حالت حیض طلاق دارد و حیض کند و او
3 پس زن از حیض پاک شد (طهر اول) سپس دوباره حیض شد و بعد از
4 حیض دوباره پاک شد (طهر دوم) در طهر دوم اگر حیض کند و طلاق دهد و او
5 دهد و اگر حیض کند و زن پاک شد و این قول امام قسری و صاحب کتاب
6 و امام محمد است.

7 و امام طحاوی میگوید طلاق به مرد زن دارد و طهری که متصل با حیض اول
8 است و این یکی قول امام ابو حنیفه است.
9 دلیل صاحبین: ما حین می گویند در طهری که متصل با حیض دوم است
10 زن با طلاق به مرد همانا روش سنت طلاق این است که بین هر طلاق
11 یک حیض کامل حاصل باشد و حیض دوم جزه جزه نفس شود پس اگر
12 حیض دوم کامل می شود پس طهری که بعد از حیض دوم می آید زنا
13 سنت است.

14 و وجه القول الآخر ان اثر الطلاق قد انعدم بالبراءة فعلا، و ان لم یطلقها فی البیض...
15 دلیل قول امام طحاوی و امام ابو حنیفه همانا اثر طلاق (عدت) از بین می رود با
16 رجوع کردن، و این که شوهر او را طلاق نداده پس سنت این است که زن را در طهری
17 طلاق دهد که متصل با حیض اول است.

18
19 و من قال لامرأته و هو من ذوات البیض و قد دخل بها انت طالق ثلاثا للسنّة و لا ینبأ له
20 فی طالق عند کل طهر قالدیقه لان الاسم فی الوقت و وقت السنّة طهر لا جماع...
21 و اگر کسی زن ذوات البیض (زنی که عدتش با حیض است و خون حیض می بیند)
22 و در دخل بها بگوید تو طلاق هستی به روش سنت و نیت مهم نداشته باشد پس
23 زن سه مرتبه طهری یک طلاق می شود زیرا که لازم برای وقت است وقت
24 سنت همان طهر بدون جماع است اما اگر شوهر نیت کرده که طلاق در یک

1 یعنی باز طهر بیاید اما با حلق احید تجدید طهر نیست (طهر بعد از حیض)
2 (حکایت) زن حامله حیض نفس بند پس پیش از وضع حلق زن حامله طهر
3 بند پس بقاء بعد در دست نیست ۶

4
5 و اذا طلق للرجل امراته فمر بالتوقیع الطلاق لان النفر عند النفر فی غیره وهو طاهر...
6 و زانی که شوهر زنش را طلاق داد در حالت حیض طلاق واقع نمی شود برای آنکه
7 نفس از طلاق در حالت عین به حالت عین می رسد است و اگر در حالت عین به حالت عین
8 شود لا ینفی عن عدت است این مشروعیت طلاق در حالت عین می باشد
9

10 و مستحب آنکه در رجوع القوا علی السلام لکن غیر استک غلبه اجماع او بعد طلاق اخری حاله العیض و هذا یفید...
11 آنکه شوهر زنش را در حالت حیض طلاق داد مستحب است که با او رجوع کند به طاهر
12 یعنی پیامبر (ص) برای طهرت و غیره که در صورت رجوع بعد از این عده است باید رجوع
13 کند چون عده است زنش را در حالت عین طلاق داده بود و این سخن پیامبر و شیوخ
14 بر رجوع فایده عده که طلاق در حالت عین می باشد چون آنکه رجوع اختیار
15 پس پیامبر شوهر رجوع نفس داده
16

17 ثم الاستحباب قول بعض المشائخ والاصحاب واجب خلاصه حقیقه الاخر و رفع الیه حیث بالقدر...
18 پس مستحب است که رجوع قول به مشایخ است و قول صحیح این است که
19 رجوع واجب است جعل عمل کردن به حقیقت امر (غلبه اجماع) است
20 و دلیل دوم: برای دور شدن از گناه یا حد کردن (چون طلاق در حالت عین گناه
21 است و این دور شدن از گناه ممکن می شود با از بین بردن اثر طلاق
22 را اثر طلاق همان عدت است و رجوع دور کردن از گناه شدن عدت ۶
23

24 قال غایظ الطهرت و حاضرت ثم طهرت فان شاء طلقها وان شاء قول ابي عیضه...
TANDIS

رغبت است چون این و طهر حامله کند نه نیست

دلیل دوم: در عَم اینک بچه اش در عَم ز نش است و قتر بی اش مادر
شکم ز نش می بیند رغبت به جماع پیدا می کند که با جماع نزدن به رغبت
کم نفس بشود در عَم و اعلی رغبت است

و بطلاق المستثناة ثلاثاً يفصل بين كل تطليقين بشرع الله حنفية و ابي يوسف و مالك و هو
ان يمسى خواهر زن حامله با طبق سنت الا طلاق دحد بين امر الا طلاق يك ما
حامله اندازد ~~در نش~~ و اما هم محدود و اما هم ز فرجه فرمايد كه طلاق است زن
حامله يك طلاق است براى اينكه در اصل مفعول است و به تحقيق وارد
شده به جدا جدا طلاق دادن طبق فصل هاى عدت كه همان الا حيفض
(الا ماه) هستند و ماه در حق زن حامله از فصل عدت نیست چون عدتش
به وضع حمل است پس مى برد، مانند زنى كه طهرش دراز است كه نیست
طلاق براى زن مستثناة طلاق است

وبعضا أن الواجبة لعدتها واجبة والشهر دليلها كما في حق الأئمة والصغيرة وهذا لا نزاع فيه
طلاق ممنوع است مباح بودن طلاق به خاطر دلیل حاجت است دلیل حاجت
ماست چنانچه در حق زن صغیره و كاسين ماه دلیل حاجت است زیرا كه در ماه
در فطر سلیع و ذوق و شوق پیدا می شود پس وقتر ماه در حق حامله
دلیل حاجت است پس در حق او در ماه جدا جدا حکم طلاق مبرق می شود

بخلاف المتهمة طهره لان الحكم في حقها انما هو الطهر وهو مدحوف فيما في كل زمان ولا يبرح
جواب حاجت اقامه محدود عقايس كه نزدن زن حامله بارى كه طهر او زیاد است درست
نیست چون در زن مستثناة طهر دليل حاجت طهر است نفس تجدید طهر
است كه مریض خانه امید شده مى تواند زیرا عقل است كه خون خردن

1. بیشتر هستند مثلاً: در باران، زیرا هیچ اختلافی در باران و باران نیست و این را از این جهت میگویند (عدت یا طلاق مطلق نیست برای)
2. زن و کاین و بیشتر بر طلاق است (نه اشتباه است)
3. قال و يجوز ان يطلقها ولا يفصل بين وطئها و طلاقها بزوال وقال زفر بن ابي فضل
4. لا ينفسخ البتة لقيام مقام العيوض والان الجماع تفترق الرغبة وانما تنفسد بزوال وهو الشك في
5. طلاق است نه شود در وقت طلاق در مدد و طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
6. عدت زن طلاق است و طلاق هم زخمی میفرماید به عدت یک ماه تا عمل بعد از رجوع
7. طلاق با هم طلاق است و در بعضی اجماع نیست که هم طلاق شود
8. تجدید در غیبت است و در بعضی اوقات عدت یک ماه است
9. دلیل: چون بالغ و کاین عیض است و نشد پس نوعی حمل در آنست و وجود
10. ندارد و تجدید در طلاق بعد از جماع در غیبت است که عیض است پس چندین بار
11. تجدید دارد در بعضی اوقات است
12. عند ذلك ليشب وجه العدة والرغبة وان كانت تفترق عن الوجه الذي ذكره لكن لا تنفسخ
13. من وجبه اخذ لا يرغب في وطئ غير مطلق فزارع ان صرّف الولا طلاق
14. جواب: دلیل اجماع زخمی میفرماید که در بعضی اوقات جماع رغبت کند و طلاق
15. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
16. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
17. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
18. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
19. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
20. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
21. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
22. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
23. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است
24. طلاق است نه شود در وقت طلاق بعد از این و طلاق فسخ است

1. برود مدخول بها و غیر مدخول بها را بر سه دسته که در یک محور یک طلاق به صده
2. و البته غیر الوقت ثبت فی المدخول بها خالصه و ان یطلقها فی طهر لم یباحها
3. فی الا ان العراعی دلیل العاجیه و هو الاقدام علی الطلاق و زمان تعدد...
4. اما نیست در وقت افتاد محض و زن مدخول بها است اگر آن این است
5. که نشود بر زن نشود در وقت مدخول بها طلاق به صده که خالی از جماع باشد
6. دلیل و حاجت نکاح کثرت می شود در دلیل حاجت آن است که عدد اقدام
7. به طلاق دادن کند در زمان که رغبت دارد و آن فاسد است و از جماع
8. خالی باشد اما آن زمان حیض زمان کثرت است و در وقت کثرت که در آن جماع
9. گردد یک مرتبه رغبت کم می شود پس در حالت حیض (چون عادت است)
10. و فاسد است که در آن جماع شده دلیل حاجت موجب نیست که عادت هم معام
11. حاجت قسار نشود و طلاق مشروع قرار داده نشود و لذا عسر گوئیم که
12. نیست فی اسوقت تمسک آن است که طلاق در طهر و در آن جماع نشود
- 13.
14. غیر مدخول بها یطلقها فی حاله الطهر و العیض خلافا لفرع و هو یقربها علی
15. المدخول بها و ان ان الرغبة فی غیر المدخول بها عاده فی الاقل بالعیض و...
16. و زن غیر مدخول بها طلاق به صده و در حالت حیض و فاسد در خلاف
17. اما هم زمره اما هم زمره عسر قرار داده زن غیر مدخول بها از مدخول
18. معایب می کند
19. و دلیل ما در غیر مدخول رغبت به جماع کاملاً موجود است در حالت حیض
20. و کم نمی شود تا زمانی که مقصد حاصل نشود و در زن مدخول که رغبت دارد
21. تجدید می شود عتقا هم پاک شدن از حیض (در حالت طهر) برای
22. همین مدخول بها در حالت طهر طلاق نیست است و در غیر مدخول
23. چه فاسد و چه عیض طلاق جماع است چون رغبت موجود است
- 24.

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 هیچ حاجتی برای طلاق نیست و
2 جواب: نفس (خود) حاجت باقی است به این صورت که زن بدو طلاق
3 است و بشود یا رجوع به او می تواند در حوزة اعلان تدارک را بپذیرد
4 پس دلیل حاجت مقصور است و
5

6 و العشر و عیت فی زانته عیت اندازاته الرق الاتفاقیه النظر لمعنیها غیره و هو ما ذکره
7 جواب: دلیل اما شافعی و که ممنوعیت با مشروعیت جمع نمی شود با مشروع لذات
8 با ممنوع لذات جمع نمی شود اما مشروع لذات با ممنوع لذات جمع می شود
9 قتل: غایب خوانند در عین غصب بر خود نیاز مشروع است اما بسبب ممنوعیت
10 آن زعین غصب شده است در این جا خود طلاق مشروع است اما به خاطر
11 غیر (فوت شدن مصالح نکاح) ممنوع است پس خود طلاق مشروع لذات است
12 چون اثر بدنی طاری بر سر برد (چنانچه با نکاح زن تابع مرد می شود) پس
13 ممنوعیت طلاق به خاطر غیر است و
14

15 و کذا ایماح القنین غیر الطهر الواحد بدعتی اما قلنا
16 لا طلاق و این در یک طهر بدعت است چون نیازی به جمع طلاق نیست
17

18 و اختلاف الروایه فی الواحد ابانته قال فی الاصل انه اخطا السنة الا ان حاجه الی اثبات
19 طلاق بائن در موردش اختلاف است که بعضی می گویند طلاق بائن بدعت است
20 چون نیازی نیست به صفت کردن صفت زننده در طلاق (با یک طلاق هم
21 خلاص می شود) و در بعضی روایت ها طلاق بائن مجاز نیست به خاطر
22 شدن عقری

23 و السنة فی الطلاق من وجهین سنة فی الوقت و سنة فی العدد و السنة فی المدة و السنة فی ...
24 سنت در طلاق از طریق است اینست در وقت اینست در عدد اما در سنت

- 1 جایز است حتی اگر آن طلاق نکم ثابت می شود بدایي واقع می شود
- 2 و بشرعیت و ضرورت باقیمانده هیچ ضرر نمی شود نسبت توانیم نمونیم که یک تعمیر
- 3 کنیم تا از عوالم خارج و خارج است ۵
- 4 احترافي بر اقامه نماید اگر ضرر و ضرر باقیمانده هیچ ضرر نمی شود طلاق در عین
- 5 منع است اگر آن یکی را در ضرر است پس ضرر و ضرر باقیمانده هیچ ضرر نمی شود
- 6 جواب امام شافعی بر طلاق عین و چون ضرر باقیمانده در عین طلاق
- 7 نیست بلکه در اشدت حد است پس طلاق منع نیست در عین ۵
- 8 و لذا ان الاصل فی الطلاق هو انظر لها فيه من قطع النكاح الذي تعلقت به
- 9 البصالح الدينية والديناوية والاباحة الى الفلأول ولا حاجة الى البيع
- 10 واصل طلاق منع است چون به دلیل طلاق باطل قطع می شود باطل
- 11 در عین است عین و ضرر و ضرر باقیمانده است و باطل و ضرر طلاق
- 12 به اکثر باطل و ضرر است و ضرر و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل
- 13 می شود و ضرر باطل یک طلاق است و هیچ ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل
- 14
- 15 و هیچ ضرر منفردی علی الاظهره تا بقی نظر الی دلیلهما
- 16 احترافي: اگر ۳ طلاق باقیمانده ضرر و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل
- 17 باقیمانده ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل
- 18 جواب ۵ ۳ طلاق و آن ضرر و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل و ضرر باطل
- 19 دلیلش و دلیل تازه شدن رعیت در طهر اقدار می خورد به طلاق است
- 20
- 21 و الحاجة فی نفسها باقیه فاعلم ان تقوید الدلیل علیهما
- 22 احترافي شفا الفیقه دلیل حاجت قائم مقام حاجت است اعراضی
- 23 وجود حاجت متصور باشد اقامه اینها متصور نیست چون در طهر اول که
- 24 یک طلاق بعد طلاق واقع می شود و نکاح ختم می شود پس دیگر

1 دتیران بازگو کنند پس حکم را بر دلیل (حاجت طلاق) می نذریم
 2 دلیل آنست که هر در حالت طهر زنی طلاق به عدد چون سه و
 3 در طهر و در حیض و جماع دارد و طبیعت بر آن نفرت نمی کند و در
 4 طهر طلاق دهد و طهر می شود و متعاً یک غسل و پیشانی است
 5 و چون دلیل حاجت ^{معان است} طهر عکس است طلاق نیز عکس می شود ^{ببین نشان}
 6 این مجامع است چیزی که عکس نشود مجامع است

8 ثم قيل الاولى ان يؤخذ الاطلاق الذي اخذ الفقهاء احترازاً عن تعويل العدة والا فله ان
 9 يطلقها كما فعلت لانها لو اخذت بها بما معها ومن قصد التعلق
 10 ^{سوال} ثم اينجا اختلاف است که آیا اول طهر طلاق افضل است یا آخر طهر
 11 جواب: بعضی می گویند در آخر طهر طلاق افضل است به خاطر برتری از
 12 ^{1/2} طهرانی شدن عدت اما بعضی می گویند در اول طهر طلاق افضل است.
 13 زیرا اگر او اراده طلاق را کرده باشد پس اگر او در ابتدا طهر طلاق داده نشود
 14 نیست ممکن است در این طهر با او رجوع کنند و چون اراده طلاق دارد پس
 15 اگر بعد از جماع در آخر طهر طلاق بدهد پس این طلاق خلاف سنت است
 16 چون طلاق در طهری که جماع در آن طهر نشده برای همین باید در ابتدا
 17 طهر طلاق بدهد

18 طلاق بعد از آنست که آن طلاق با یک کلمه بدهد یا در یک طهر سه طلاق بدهد
 19 و عانی که اینجا در طلاق واقع می شود اما کنه کار می شود در طهر
 20 صبر است (احسن، حسن، بدش) طلاق می شود چهار روش طلاق
 21 دادن احسن، حسن، خوب هستند که از نفعی نشود

23 و قال الشافعي ان طلاق ما جاز لان تصرف مشروع حتى يستفاد به العلم والعشرون من التراجع
 24 امام شافعی می گوید در طلاق سه مجامع است دلیل چون طلاق یک امر

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 رادر بسیار دور است از پیشه عانی چنانچه عسره اکثر یک طلاق دارد آنرا بسیار
2 شد حسد تواند رجوع کند و برای رجوع نیاز به طلاق مجدد نیست

3
4 و اقل غیراً بالبراءة

5 و در یک طلاق عسره کمتر است برای زن که این عسر است در امری نمود
6 چون آنرا از ادعای طلاق در مدت دراز می شود این عسر است طلاق دارد
7 رجوع نماید باز طلاق مجدد در رجوع کند

8
9 و الا خلاف لا حد فی الدرامة والعسر هو طلاق السنة وهو ان يطلق الزوجان بهاتین عبارتین
10 طلاق عسر و طلاق حسن است است که در آن طلاق است که شش مرتبه
11 عند دخول بهما لا طلاق دهد در آن عسر

12 اما هم طایف می فرماید طلاق حسن بدعت است و فقط طلاق احسن
13 مباح است *** دلیل امام طایف و اصل این که طلاق صحیح است اما
14 مباح بود طلاق به خاطر نیاز و ضرورت است نیاز را شدن عسر از زن
15 بدو زن احسن بدو عسر و در آن حد اقل عسر تنوع می نمود و حد اقل یک طلاق است

16
17 و اما قول علی السلام فی حدیث ابن عمر و فی عنهما ان السنة ان یستقبل الطهر و یقول
18 دلیل ما یستقبل یا عمر بنی برای عسر است که عسر است که عسر طلاق
19 سنت این است که عسر بدین بیان بدو برای هر حیض یک طلاق بدو

20
21 ان الحكم يدرك على دليل الحاجة وهو الاقدام على الطلاق في زمان تجد الحاجة
22 وهو الطهر في الحاجة كما لا يقتضيه نظر الى دليلها

23 طلاق یک چیز خیلی عزیز است و مباح بودنش به خاطر نیاز یک چیز اطمینان
24 است (مثلاً) چیزی است که انسان مناسب نفس داند آن را برای

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 حی شود ز هائی که کارل باشد چون حرمت حق شریعت است و حق شریعت
2 با خبر واحد ثابت می شود مانند کسی که گوشت خرد یک نفر باو خبر
3 دارد که آن گوشت دست کشتن یک مجوس است
4

5 انما ان ثبوت الحرمة لا يقبل الفصل من زوال اطلاق نكاح و اطلاق
6 دليل ما در ثبوت حرمت زناست تنها ثابت کردن حرمت زناست نیست
7 بلکه زایل کردن طلاق نكاح است و برای ابطال کردن طلاق گوشت یک نفر از
8 مرد یا یک مرد و از زن لازم است بر خلاف گوشت چون حرمت خوردن
9 گوشت جدا می شود از زایل شدن طلاق یعنی فقط گوشت را
10 نخورد و طلاق گوشت می باشد پس در اینجا عند زایل نمی شود پس
11 حرمت گوشت یک امر دینی است یعنی فقط حقوق الله است
12 و حقوق الله با خبر واحد ثابت می شود اما حرمت زناست حقوق الله
13 و حقوق العباد است با گوشتی یک نفر ثابت نمی شود
14

کتاب الطلاق

16 قال المطلق متى تملك اوجه حسن واحسن و هو ان يطلق الرجل
17 طلاقاً بر یا نوح است را حسن ۲ احسن ۳ بدعی
18 طلاق احسن و شومترین خود را یک طلاق بدعی در جنس طلاق که با آن
19 طاقی نکرده است و هرگاه او را تعدیش تمام شود
20 دلیل و نزد عباد مستحب می داشتند بعد از یک طلاق زیاد دارد نشود تا
21 ایک عدت بگذرد و این نزد عباد بافضل تر بود از ایک مرد زنی را تا
22 طلاق بدعی در هر طهر یک طلاق
23 لان ابدع من التلق

24 دليل عقلی و برای چه طلاق احسن نزد عباد بافضل تر بود که چون یک طلاق

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 حسه نشد پس در هر لایه صغیرت همرا و ساقه حسه نشد اما چون کبیره او را شیر دار پس
2 نصف صغیر او را می خورد که دو این تا یک در واجب بودن ضعیف عاظم مقام
3 هلاکت است یعنی وقتیکه کبیره به صغیره شیر را در ضعیف صغیر شود در
4 هلاکت کرده

5 لکنها عسبیه فیها اما الآن الارقیاع ایس با فساد نکاح و فساداً و افایست ذلک باتفاق
6 الحال اولان فساد نکاح ایس بسبب الارزاعم الصغیر بل هو بسبب اسقویة.....
7 لیکن وزن کبیره در هلاکت کردن صغیر به سبب است یعنی شیر دادن وزن
8 کبیره برای فسخ نکاح سبب است علت نیست چون شیر دادن برای
9 فسخ نکاح وضع نشده طلاق برای فسخ نکاح است نه شیر دادن به ولی
10 در این جایگاه امر اتفاق است که به شیر دادن فسخ نکاح به بعد
11 و این سخن اتفاقاً به این خاطر هست که اگر کبیره وزن صغیره
12 سخن در شیر را شیر می دهد و در بر شود و در حق حرام می شود و ولی در
13 این جا حرام شد چون صغیره در شود و اعظم پدر و دختر رضائی
14 نشد نه ۴ دلیل این سخن که کبیره سبب هلاکت شدن نصف صغیر
15 است و که فساد نکاح بسبب الارزاعم نمودن صغیر نیست بلکه بسبب اسقویة
16 صغیر است چون منافع بفتح فوت نشود (یعنی وزن صغیره عاظم بفتح
17 صغیره را با شیر داد نشد از شود و در حق فوت می کند پس صغیر نیز
18 فوت می شود)

19 اعتراض و شعا چگونگی می نویسد که فساد نکاح بسبب الارزاعم صغیر نیست
20 ذلک آنکه در این صورت به فساد نکاح برای صغیره نصف صغیر الارزاعم شود
21 جواب و اینجا نصف صغیر از طریق فتوه واجب می شود و شرکاً
22 و حیوب متعه باطل بودن نکاح است در این جایگاه متوجه است چنانچه
23 به سبب شیر دادن کبیره نکاح صغیره باطل شد لذا نصف صغیر
24 برای صغیره واجب است ثابت شد که وزن کبیره سبب است

1 و گفته اند این کار از طریقه سبب شرعی است و در جمیع غیر شرعی است و

2
3 شمر این لغز بدخل بالکبیرة فلا یملأ الا الفرقه جاءت من قبلها قبل الاضول بها

4 یعنی اگر شمر را سر گذار دخول نکند و شمر پیش به او میرسد شمر رسد

5 بیرون این غیر وقت و بعد از آن است او اگر بعد قبل از دخول باشد و

6
7 و للصغیرة نصف السهم لانه الفرقه وقعت له من جهة واحدة لا ارتفاع وان كان فلا منها

8 مثل شمر شوارفتی مهریه می رسد چون بعد از شمر از شمر اول و شمر

9 اعترافی و یکیدن شمر به سبب قبل کبیرة است پس شمر

10 از باب شمر است پس به او نیز نصف مهریه می رسد

11 جواب و شمر خوردن آن چه قبل شمر است اما قبل شمر

12 یا بالغ غیر معتبر است در اینجا هم شمریت پس فرق و است و آنکه

13 چنانچه بالغ مورث خود را بگذارد و

14
15 و یرجع به الزوج علی الکبیرة ان كانت تعدت به الفساده وان لم تعد فلا شری علیها

16 و می شود از هم است و شمر به کبیرة می رسد و این نصف

17 مهریه را از زن کبیرة و شمر زن را شمر کبیرة و شمر شمر دارد و

18 نکاح حسان فسخ شود اما اگر زن کبیرة و شمر فسخ نکاح فسخ

19 او چیزی لازم نیست اگر چه زن کبیرة بداند که زن کبیرة و شمر

20 شمر را برش است و

21 از طاهر مهری روایت است که در مهر را رجوع کند چه مهری شمر دارد یا شد چه غیر

22 مهری و وقول مدعی ظاهر الروایة نیز همین است

23 دلیل اما مهر مهر و کد نصف مهریه نیز یک به سقوط بود به این صورت که

24 اگر بالغی شده قبل از دخول پس شمر خود بوسیله مهری می رسد

Subject:

Year: Month: Day: ()

دلیل شیرین و معانای مفید، روزه اعلیاج بدن است (اعلیاج بدن، روزه و کاسه می کنند)
و توسط حقیقت اعلیاج بدن موجود است پس روزه باطل می شود اما در
حرکت رضاعت یعنی رشد و نمو موجود است که در حقیقت معنی
رشد و نمو موجود نیست زیرا این شیرین به حرمت ثابت می کنند این
است که شیر به صورت غذا خورده شود نه دوا (غذا گن است)
که از دهن به شکم باشد در حقیقت از پشت به شکم است.

و از آنرا در جلد ابن فارغ و بیبیا الم یخلق به التحريم لانه لبن بلین علی التتقیق
و عانی که از سینه سر شیرین که عدد به چه این باره شده با خوردن
این شیر حرمت رضاعت ثابت نمی شود چون این شیر حقیقت
نست (چنانچه خون ماده خون حقیقت نیست) دلیل اینکه شیر سرد
شیر حقیقت نیست این است که شیر حقیقت از کسر بیرون
می آید که از او ولادت متصور شود از سرد و ولادت متصور نمی شود
(سرد هیچگاه به دیان نمی آید) پس شیر او شیر نیست پس
شیر سرد حرمت رضاعت ثابت نمی شود.

و از آنرا شرب عسبان من لبن شاة لم یخلق به التحريم لانه لا جزئیة بین الادمی و البهائم
هرگاه لا طفل از شیر یک بز نو نشیدند حرمت رضاعت ثابت نمی شود
زیرا که میان انسان و حیوان جزئیة نیست و حرمت به اعتبار جزئیة
است.

و از آنرا ترویج الرجل من غیرة و کبیرة فارغیت الکبیرة الفنیرة حرمت علی الزوج لانه شیر طاهر
و عانی که یک مرد با یک زن بزرگسال و یک طفل شیر خوار از دواج کرد و
بزرگسال نو زاده طفل شیر خوار را شیر داد هر دو شیر حقیقت
می شوند چون شیر و هر چه کنند بین دختر و مادر رضاعت می شود

Subject:

Year: Month: Day: ()

1 ربا أن النسب هو نسب الخزئية وذلك في اللبن لعنه الله تعالى والبنات
2 وهو ما يخفى باللبن وهذه الحرمة.

3 دليل ما عدا النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب
4 كقولنا ما عدا النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب
5 فالحديث في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

6 سؤال: ما يد ثابت كزول ابن عروة في النسب؟ هذه الحرمة

7 تفهم من حق

8 بآية ابن عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

9 ربا كزول ابن عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

10 خبر ربه عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

11

12 إذا الخزئية في الوطاء تكونه على قباله العرت وقد ازل بالهوت فافترقا

1/2

13 جواب ما عدا النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

14 وما عدا النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

15 ربا نسب عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

16 ثابت نسب عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

17 نسب ما عدا النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

18 حقيقة أن كان عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

19 كزول ابن عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

20 ابن عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

21

22 إذا ما حقق النسب باللبن لم يتعلق به التحريم وعن محمد بن ثابت الحرمة كما يفهم

23 ربا ما عدا النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

24 إمام محمد بن عروة في النسب من حيث ما لا يخفى من حيث النسب

TANDIS

هدایة: ثلث سوم

تا اینجا

Subject:

Year: Month: Day: ()

می شود چون نفس مطلق است تلفظ که شیر دهند با کُره باشد یا شور

کرده چون شیر با کُره نیز بسبب رشد است پس ثابت می شود به

وسیله آن شیر شش به عقیق •

* و از عجب این امر آنکه بعد موت ما فوج العبر تطلق به التدریم خلافاً للشافعی هو

یقول الوصول فی ثبوت المرأة انما هو المرأة ثم تنقذ

اگر شیر زنی دو شکسته نشدند بعد از عکاش و نوشانده شدند بیک چای از خوردن

این شیر حرمت ثابت می شود برخلاف

دلیل امام شافعی و نزد امام شافعی حرمت از نوشیدن شیر زن مرده ثابت نمی شود

دلیل امام شافعی و این است که در حرمت رعایت زن اعلی است یعنی

اول در میان زن شیر دهنده و طفل شیر خورنده حرمت رعایت ثابت

می شود و بعد از آن توسط این زن به غیر طفل یا زن شیر دهنده و همسر زن

شیر دهنده و بچه و نوزاد زن شیر دهنده سرایت می کند و می شود و این

چون با عکاش زن فعل حرمت برای زن با قسم نفسانه پس حرمت به غیر نیز

سرایت نمی کند و به همین دلیل است که برای زن مرده و طفلی که در

شیر دهنده و این و طبع حرمت معاهرت از حرمت نماندند و ثابت نمی کند